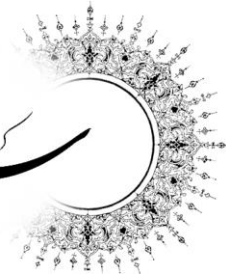




«اگر می‌شناختیم امام ششم کیست دنبال این و آن نمی‌رفتیم، قی کرده‌های فلاسفه‌ی یونان
را نشخوار نمی‌کردیم، زباله‌های عرفان اکسوفان را هضم نمی‌کردیم، خواه ناخواه وامانندیم
و بیچاره شدیم و از این اقیانوس معرفت محروم شدیم.»
آیت الله العظمی وحید خراسانی

مقاله



حجة الاسلام حاج شيخ علي معجزاتي

هفدهم ربيع اول عام نور

آيا مي دانيد نصاري در ميلاد حضرت مسيح ۷ چه مي کنند و ما در ميلاد
پيامبرمان چه مي کنيم؟

بسياري از ما در سال روز تولد فرزندانمان جشني هر چند کوچک
برگزار مي کنيم، آيا ميلاد رهبران ديني ما که حيات واقعي و سعادت ابدی ما
بستگي به آنها دارد، به اندازهی سال روز تولد فرزندانمان، زيبا و شيرين
نيست؟! هفدهم ربيع الاول روز ولادت با سعادت حضرت خاتم الانبياء ۶ و
نيز ميلاد مسعود فرزند دلبندهش ششمين ستاره‌ی درخشان آسمان ولايت و
امامت - رئيس مذهب حقه‌ی جعفري اثني عشري ، امام بحق ناطق - حضرت

جعفر بن محمد الصادق ۷ می باشد، که روز بسیار شریف، با شرافتی مضاعف و یکی از چهار روزی است که در تمام سال به فضیلت روزه ممتاز است. بیایید عشق و علاقه و ولایت خود به رهبران عزیز و بزرگوارمان را در ایام ولادتشان، اظهار کنیم. بیایید در روز بزرگ هفدهم ربیع الاول شاد باشیم و شادی کنیم و شعائر اسلام و تشیع را زنده نگاه داریم.



با برگزاری مراسم جشن و سرور، عبادات خاص، اهداء هدایا، پوشیدن لباس های نو و زیبا، تعلیم، تبلیغ و ترویج معارف آنان، شرکت در مجالس میلادها، شاد کردن کودکان و نوجوانان، صدور پیامها، انجام سخنرانیها، نشر کتابها و مقالات، اجرای سرودها، انشاد اشعار، عیدی دادن و وقت گذاشتن

و امثال آن قدم خود و دیگران را در صراط مستقیم تثبیت کرده، به این انوار مقدسه، نزدیک و نزدیک‌تر شویم.

بحمدالله تعالی تاکنون هشت شماره از مجله‌های نورالصادق منتشر شده و مورد استقبال و استفاده اقشار مختلف تحصیل کرده از حوزه‌ها و دانشگاه‌های سراسر کشور قرار گرفته است. از همه‌ی کسانی که این مجله را می‌خوانند، علما و مراجع تقلید و اساتید حوزه‌ها و دانشگاه‌ها که ما را مورد تحسین و تشویق قرار داده‌اند، و نیز کسانی که در این راه ما را یاری فرمودند، تشکر و سپاسگزاری می‌کنیم، در واقع هر کدامشان به نوعی در تحقق اهداف این مجله، که رساندن و تحکیم و اجرا و توسعه و ابقاء فرهنگ قرآن و عترت است نقش داشته‌اند.

خط مشی ما در همه‌ی فعالیت‌های مجموعه دارالصادق اصفهان و از جمله مجله نورالصادق تقویت و خدمت به مکتب قرآن و عترت و مبارزه با تحریف‌گران و بدعت‌گذاران است. به راستی اگر اسلام چیزی غیر از قرآن و عترت بود، صاحب و آورنده‌ی آن یعنی نبی مکرم اسلام ۶ در حدیث ثقلین (که در نزد شیعه و سنی صحت آن از روز روشن‌تر است)، آن را بیان فرموده بود. در حالی که می‌بینیم آن حضرت اسلام را منحصر کرده به این دو ثقل گران‌بها و لاغیر.

آن‌ها که مرام‌ها و مکتب‌های بشری را در عرض قرآن و عترت قرار می‌دهند به هر صورت و با هر گرایش و اهل هر فرقه و در هر لباس و با هر نام که باشند، به حکم این حدیث متواتر، مسلمان واقعی نیستند.

دارالصادق اصفهان غیر از کتاب خدا و خاندان وحی کسی را به رسمیت نمی‌شناسد و در مقابل هیچ فرد و هیچ مرام و مسلکی خضوع و انقیاد نداشته و سرسپردگی و خاکساری نمی‌کند. زیرا این است و جز این نیست، که دین خدا منحصر است در همین دو گوهر گران بها و دارالصادق همگان را فقط به همین شاهراه هدایت و خوشبختی دعوت می‌کند و دست همه را در این راه می‌فشارد و همه را در حد توان کمک می‌کند.

نه با فلسفه و فلاسفه کاری دارد و نه با عرفان جدای از قرآن و عترت و نه با عارف نمایان و نه با هیچ فرد و هیچ راه دیگری، همه چیز او، قرآن و عترت است و دیگر هیچ.

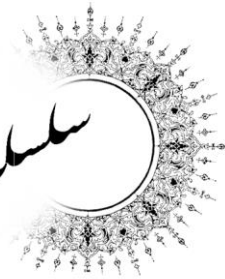
و خدا را ثنا و شکر می‌کنیم که ما را به وسیله‌ی قرآن و عترت از همه چیز بی‌نیاز کرد. البته جاهلان و گمراهان عارف‌نما و شاگردان بیگانگان و مروجین معارف بشری و کسانی که روش و مذهب و سلسله‌ای اختراع کرده یا به این‌ها گرایش دارند با ما مخالفت کرده و می‌کنند ولی پاسخ ما به همه‌ی این‌ها این است که:

اَنْیَ عَلِیَ یَقِیْن
 رُوْحِیْ فِدَاً لِّلْدِیْنِ
 مِنْ وَهَبِ الْعَمْرِ لِلْبَارِیْ
 لَیْسَ مِنْ الْاَمْوَآتِ
 وَ الدَّلَّةُ هِیْهَاتَ

این شماره، همزمان با این دو میلاد زیبای آسمانی، نور صادق دیگری است که خدمت عزیزان تقدیم می‌شود. آگاهی و حق‌پذیری و تسلیم مطلق در برابر تقلین را از خداوند متعال برای همگان خواستاریم. همکاری‌ها و تذکرات شما را به دیده‌ی منت پذیراییم.

سلسله درس های ایدئولوژی اسلامی

قسمت دوم



آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی



اشاره

سیمایی نورانی و ملکوتی از کوهی عظیم
از علم و حکمت و معرفت اما کتوم، صبور و
بی ادعا، با سکوت و گذشت و با قلبی مطمئن
و آرام چونان اقیانوس آرام، از آن سوی
وادی های عالم، شخصیتی که علم و تقوی را در هم آمیخت و سینه‌ی
سوخته اش هوسگاه پرواز کبوتران مکتب نورانی امام صادق ع شد.

علامه‌ی نامدار آیت کبرای حق «حاج سید حسن فقیه امامی»، عالمی است کامل و فقیهی است جامع، به هنگام سکوت نمادی است از آرامش یک بحر عمیق، که گنج‌ها و لؤلؤ و مرجان در بر دارد و به هنگام سخن، از صلابت یک بحر موج حکایت می‌کند.

طالبان حق و سیمای صلابت و معرفت را دعوت می‌کنیم تا به قسمت دوم از سخنان حکمت‌آمیز این عارف و حکیم قرآنی، گوش جان سپارند.

* * * *

سؤال: آیا بین دین و ملت و مذهب فرقی هست؟

جواب: برنامه‌های الهی از جهت این که از آنها پیروی می‌شود، آنها را «دین» و از آن جهت که انسان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، آن را «ملت» و از آن جهت که مردم برای تامین سعادت خویش به آن برنامه‌ها رجوع می‌کنند، آن را «مذهب» گویند و به تعبیر دیگر:
دین را به خدا و ملت را به انبیاء و مذهب را به کارشناسان دینی نسبت می‌دهند. مثلاً می‌گویند دین خدا، ملت ابراهیم و مذهب جعفری.

سؤال: انگیزه و علل پیدایش دین چیست؟

جواب: هر یک از دانشمندان به تناسب تخصصی که داشته‌اند در این زمینه نیز نظریات فراوان داده‌اند. برای اطلاع کافی به آن نظریات و بی‌پایگی آنها به کتاب (انگیزه پیدایش مذاهب) مراجعه نمایید.

آنچه برای ما مهم است جواب این سؤال از دیدگاه قرآن کریم است. واقعیت را قرآن در آیه ۳۰ سوره روم به این صورت بیان می‌دارد. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَا كُنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

«رو آورید به دینی که خدا سرشت مردم را با آن آفرید. تغییر و دگرگونی در آفرینش خدا نیست. این است دین خلل ناپذیر، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

دین از نهاد ناخودآگاه بشر تراوش می‌کند. دین با قلم خلقت بر صفحه‌ی دل نوشته شده و در اعماق شعور باطن و سرّ ضمیر انسان نقش بسته.

دین در نهاد آدمی به طور طبیعی آفریده شده و با خمیره و سرشت انسان عجین گردیده است. نداهای باطنی اوست که آدمی را به گرایش به مذهب دعوت می‌کند.

پیامبران الهی نیز به منظور بیدار کردن همین غریزه‌ی خفته، مبعوث می‌گردند و همین احساس درونی را پایه و اساس قرار می‌دهند.

خلاصه این که، دین نیز همچون عشق به کمال، ترس از ناملامات، غریزه جنسی، غریزه حبّ ذات و دیگر غریزه‌ها از غرائز و عواطفی است، که از بدو پیدایش انسان با او بوده و تا سرانجام هم با او خواهد بود. نه این که از زندگی اجتماعی، اقتصادی و جنسی بشر به درون سرایت کرده باشد.

ادامه دارد ...

13

بور اصادق

عرفان اسلامی و عارف حقیقی



مرجع عالیقدر شیعه
آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی
گلپایگانی



متأسفانه لفظ عرفان و عارف در عصر
ما مورد سوءاستفاده و منحرف کردن مردم
از تعالیم واضح دین شده است. اطلاق این
لفظ بر هر مسلمانی که معرفت به توحید

خدا و سائر عقائد حقه داشته باشد جائز است هر کس از تعالیم و
هدایت‌های قرآن و حدیث بیشتر اطلاع داشته باشد عارف و با معرفت

است و هر کس در خلقت آسمان و زمین و آیات الهی و عجائب عالم آفرینش و عظمت و وسعت عالم و دلایل بی‌شمار بر علم و قدرت و حکمت خدا بیش‌تر فکر کند علم و عرفانش بیشتر است.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَ قَعُودًا وَ عَلَيَّ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَآذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۱

تفکر در خلق و تفکر در فناء دنیا همه عرفان بخش است تفکر در خود انسان در چشم و گوش و بینی و میلیون‌ها اسرار وجود انسان که هنوز هم بیشترش ناشناخته است همه معرفت‌بخش است.

توضیحات قابل ذکر است: برخی از کسانی که مکتب به اصطلاح خودشان عرفان را تعریف می‌کنند عرفان را در برابر فلسفه، علم می‌گویند، و عالم به آن را عارف می‌خوانند و در فرق آن با فلسفه می‌گویند موضوع فلسفه مطلق وجود است از وجود خدا تا همه موجودات تا ذره و کمتر از ذره و روح و جسم و عرش و کرسی و جن و انس و ملائکه و...، که البته بر مبنای اصالة الماهیه وجود مفهومی انتزاعی از تحقق همه و صادق بر همه است و بحث قائل به **اصالة الماهیه** در ذوات اشیاء متمایز الحقیقه است و بنا بر مبنای اصالة الوجود و این که هر چه وجود دارد به وجود موجود است (بلکه موجود همان وجود است و حقیقی است) مثل نور ذات تشکیک

۱. سوره آل‌عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

و تمایز مصادیق آن به مراتب و وجوب و امکان و شدت و ضعف است و بنابراین لازم شود همه موجودات از باری تعالی و به اصطلاح آن‌ها واجب الوجود و کل عالم امکان و ممکن الوجود در حقیقت ذات اشتراک داشته باشند و به طور مطلق متباین بالذات نباشند.

در نتیجه با مفاد مثل «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» موافق نمی‌شود و مفاد این جمله کریمه‌ی عظیمه‌ی که از آن به طور مطلق نفی مثل خدا می‌شود و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ فِي ذَاتِهِ وَصَفَاتِهِ وَنَعْوَتِهِ» می‌باشد، مقید می‌شود و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ فِي صَفَاتِهِ وَنَعْوَتِهِ» می‌گردد، به هر حال از این بیان اگر چه فی‌الجمله غیریت و مغایرت بین خالق و مخلوق استفاده می‌شود ولی غیریت آن‌ها در حقیقت و کنه ذات به تمام معنی فهمیده نمی‌شود بلکه مماثلت ذاتیه از آن مفهوم می‌شود مع ذلک در فساد مثل این که قائل به وحدت مصداقی و عینیت آن باشند نمی‌باشد و این که کسی بگوید وجود حقیقت واحد نامتناهی است که از آن تعبیر به الله و واجب الوجود می‌شود و سائر اشیاء از عرش و کرسی و زمین و... همه مراتب وجودی همان وجود نامتناهی و واجد شمرده می‌شوند این با موضوع فلسفه که مطلق وجود است و دارای دو مصداق متباین بکنه ذات می‌باشد سازگار نیست.

اما موضوع به اصطلاح علم عرفان را وجود مطلق می‌گویند و مصداق واحد آن را خداوند متعال می‌دانند، و کسی را عارف می‌گویند که به عکس حکیم که از مطلق وجود بحث می‌کند از وجود مطلق بحث می‌کند نه غیر او،

بنابراین تفکر در آیات خدا و خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و نظر در آثار علم و قدرت خدا که با تاکید در آیات قرآن مجید مثل وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۱ و مثل « أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَيْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ* وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ* وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ»^۲ به آن ترغیب شده و معرفتی که از آن حاصل می‌شود عرفان نمی‌دانند و تفکر در این آیات و نظر در ملکوت آسمان و زمین چون نظر در وجود مطلق که مدعی عرفان می‌گوید نیست عرفان و معرفت نمی‌باشد. این عرفان که قائل به وجود مطلق باشد که مصداق آن منحصر به فرد و مقتضای اطلاق آن وحدت و نفی کثرت است از قرآن مجید و روایات معتبر استفاده نمی‌شود. اصل وجود حقیقی وجود که امر انتزاعی نباشد مورد انکار بسیاری از به اصطلاح محققان و حکما است، و وجود مطلق که همه باشد یا همه او باشند یا همه، مراتب وجودی او باشند نسبت همه به او نسبت امواج به دریا و حروف به حبر، و (سه نگرده ابریشم ار او را / پرنیان خوانی و حریر و پرند)، این معانی از قرآن مجید و روایات فهمیده نمی‌شود، و همان مشرب و اصطلاح وحدت وجود را که اعلام متکلمین و متشرعه و مؤمنین به کتاب و سنت نمی‌پذیرند نشان می‌دهد. هیچ یک از اسماء الله الحسنى مفهوم وجود مطلق را ندارند بلکه همه بر خلاف آن دلالت دارند، و اگر کسی بخواهد آن‌ها را اسماء وجود مطلق که خود تصور کرده بدانند باید همه را حمل بر خلاف ظاهر و بلکه خلاف صریح آن‌ها بنماید و

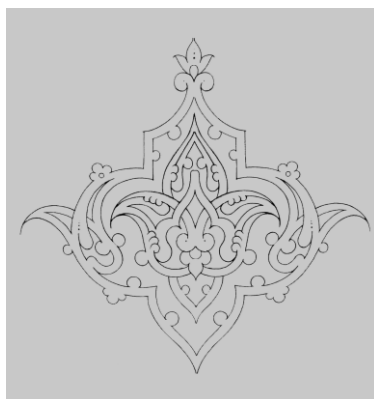
۱. سوره ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.
 ۲. سوره غاشیة، آیات ۱۷ تا ۱۹.

وارد سخن از هویت وکنه شود هر چند بگویند کنه وجود نیز نامعلوم است.

عارف حقیقی کسی است که به کل اسماء و صفات و نعوت الهیه که قرآن کریم و روایات صحیحیه و ادعیه معتبره بر آن دلالت دارند تصدیق داشته باشد و مؤمن باشد و او را خالق و خودش و همه را مخلوق و او را رازق و خود را مرزوق و او را قاهر و خود را مقهور و او را رحمان و رحیم و خود را مرحوم و او را مالک و همه را مملوک و... و او را غیر همه و همه را غیر او بداند و سیر در راهی که منتهی به انکار واقعیت و حقیقت این عناوین می شود اگر چه در حد بسیار ضعیف باشد عرفان نیست و جهل است. سیر در راهی که منتهی به نفی همه اشیاء می گردد و متحقق را فقط وجود مطلق که اقلاً وجود هویتی به این معنی محل اختلاف حتی بین ارباب به اصطلاح معقول است می دانند عرفان نیست، و معرفتی که از طریق کتاب و سنت و وحی و ارشاد امناءالله و نهج البلاغه و صحیفه کامله و... حاصل نشود و نصوص، آن را نفی نماید عرفان و معرفت نیست. عرفان و معرفت خدا « لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ »^۱ و (انه محتجب عن العقول كما هو محتجب عن العيون) و (هو واحد الاحد) و «لیس کمثله شیء» و «يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزَادُ»^۲ «خلق كل شیء»^۳ و «يَعْلَمُ خَائِنَةَ

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۳.
۲. سوره رعد، آیه ۸.
۳. سوره انعام، آیه ۱۰۲.

الأَعْيُنُ وَ مَا تَخُفِي الصُّدُورُ «^۱ و لا اله الا هو وحده
لاشريك له و... می‌باشد و خلاصه خدای قرآن، خدای اسلام، خدای نهج
البلاغه و این همه روایات و ادعیه توحیدی معرفت‌بخش، با وجود مطلق
متحدالمعنی نمی‌باشد و عارف و عرفان اسلامی و قرآنی را نباید به این عرفان
اصطلاحی و مبتدع و ملتقط اشتباه نمود.



^۱. سوره غافر، آیه ۱۹.

عرفان چیست و عارف کیست؟



علامه محقق
آیت الله حاج سید جعفر سیدان



اشاره

**صفت باده‌ی عشق ز من مست می‌پرس
ذوق این می‌شناسی بخدا تا نجشی**

می‌معارف قرآن و عترت را به طالبان
حقیقت و سالکان طریقت و پیروان حکمت و

نیز به پیروان نورانی قرآن و عترت و صراط حق از قرینه‌ی بلند ساقی معرفت
و غواص بحار ثقل کبیر و اکبر، از بیت نبوت و رسالت، آیت کبرای حق

«حاج سید جعفر سیدان» که خود نوری است از شعاع انوار عترت نبی
مکرم^۶ تقدیم می‌نماییم. ذوق این می‌شناسی بخدا تا نجشی

* * * *

در مقدمه‌ی بحث، باید توجه داشت که ما موجودی ممتاز در خلقت
هستیم. انسان موجودی است که در ارتباط با این موجود خداوند تعبیرات
بلندی فرموده: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۱
ما این انسان را در بهترین اندازه‌گیری، اندازه‌گیری کردیم.
یعنی انسان را به گونه‌ای آفریدیم، که در بهترین جهت و کیفیت آفرینش
او را قرار دادیم. پس انسان موجودی است بس شگفت‌انگیز و حیرت‌انگیز.
یک دانه‌ی سیب دانه‌ای معمولی در خلقت است اما با این حال وقتی
بذر می‌شود، پرورش پیدا می‌کند و شکوفا می‌شود میوه و میوه‌ها می‌دهد و به
تعبیر استاد مرحوم آیت الله قزوینی: «دانه‌ی گندم را هر چه دست علم به
بررسی پرداخته و از آن خصوصیات و آثاری فهمیده باز نمی‌توان گفت
پرونده‌ی آن بسته شده و هرچه پیش رویم باز می‌فهمیم خواص دیگری
دارد.»

۱. سوره تین، آیه ۴.

پس عالی‌ترین موجودات، انسان است که استعداد شگفت‌انگیز دارد که اگر پرورش پیدا کند از همه‌ی کائنات برتر و در غیر این صورت پست‌تر از همه خواهد شد. «ثُمَّ رَدَدْنَا هُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»!

با توجه به این مطالب خیلی حیف است که به همین مقدار اکتفا کنیم و اگر فقط به فکر خوردن و خوابیدن و شهوت باشیم خیلی بیچاره‌ایم و بسیار ضرر کرده‌ایم. پس بجاست از این استعدادهای درونی بهره ببریم چرا که دین ما در این جهت خیلی تأکید کرده و باید به عرفان برسیم. آن عرفانی که سعادت انسان وابسته به آن است و دین ما هم در موردش خیلی تأکید کرده است.

حضرت امام موسی بن جعفر^۷ می‌فرمایند: «... و من لم
يَرِ زِيَادَةَ فِي نَفْسِهِ فَهُوَ إِلَى النِّقْصَانِ وَ مَنْ
كَانَ إِلَى النِّقْصَانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ
الْحَيَاتِ»

هر کس دو روزش مساوی است ضرر کرده. هر که روز دوم بهتر شده باشد، مورد غبطه است و هر کس روز دوم بدتر شده باشد، ملعون است. و هر کس که زندگیش بگذرد اما احساس ترقی نکند و حس نکند در جهت تکامل است طبعاً در جهت تنزل است و این چنین شخصی هر چه زودتر بمیرد، به نفعش است.

امام باقر^۷ می‌فرماید: هیچ مصیبتی مثل این مصیبت نیست که انسان به وضع موجودش راضی باشد «**لَامْصِيبَةَ لِعَسْتَعَانَتِكَ بِالضَّمِّ وَ رِضَاكَ بِالْحَالَةِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا**»

هیچ مصیبتی این جور نیست؛ حتی مرگ پدر و مادر و فرزند و... و فقر. چون در همه‌ی این مصیبت‌ها اگر انسان تکلیفش را انجام دهد رحمت می‌شود. اگر در فقر گرفتار شد و به گناه نیفتاد و تحمل کرد در قیامت جزء اولین گروه است که به بهشت می‌رود.

ابوذر از پیامبر پرسید: اولین گروه بهشتی آیا متقین هستند؟ حضرت محمد^۶ در جواب او فرمودند: «نه بلکه متقینی که فقیر هم هستند.»

اما اگر انسان گفت، همین که هستم برای من کافی است این عامل توقف می‌شود. پس باید همت کنیم و در درجات تکامل حرکت کنیم.

قرآن درباره‌ی عرفان می‌گوید: «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**» (عرفان یعنی شناخت. انسان نسبت به هر چیزی شناخت پیدا کند، به آن معرفت پیدا کرده، بعضی از چیزها هست که معرفت نسبت به آن دارای درجات است و هرچه نسبت به آن شناخت بیشتری پیدا کند معرفتش نسبت به آن بیشتر می‌شود.

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

مثلاً آب، که چه آثاری در خلقت دارد، از چه ترکیب شده است و... پس در این صورت شناختش به آب بیشتر می شود و هر کس بیشتر تحقیق کند، شناخت بیشتری پیدا می کند.

شناخت در مورد هر چیزی درجاتش فرق می کند. ولی عرفانی که معمولاً گفته می شود، شناخت نسبت به جمادات، گیاهان و حیوانات نیست، بلکه مقصود خداوند متعال است و مقصود از عرفانی که معمولاً در رابطه با مسائل عرفانی و موضوع بحث ماست شناخت خداوند، - آفریدگار هستی - است، که درجاتی دارد.

و کسی که این شناخت را پیدا کند به هر نسبت که بیشتر باشد، می گوئیم عارفی است والاتر.

حدیث در مورد شناخت و اهمیت آن از نظر عقل

نکته: عقل می گوید شناخت خدا مهم تر از همه چیز است، چون خدا از همه چیز مهم تر و بهتر است و به نسبتی که انسان امتیاز دارد شناخت طیب نسبت به شناخت یک خیاط اهمیت دارد. شناخت ذات مقدسی که مانندی برای او نیست، از شناخت هر چیزی مهم تر است و این را عقل می گوید.

در حدیثی در ارتباط با مسئله شناخت از امیرالمؤمنین علی^۷ نقل شده

است: «معرفة الله سبحانه اعلی المعارف»^۱

امام صادق^۷ نیز می فرمایند: «اگر مردم بدانند چه فضیلتی و امتیاز و آثاری در معرفت پروردگار است، وقتی دلشان به زرق و برق دنیا و مردم

می‌افتد، پیش روی مردم دیگر غصه نمی‌خورند^۱ (بله اگر آن‌هایی که به کره ماه رفته‌اند به معرفت خدا رسیده باشند از ما جلوتر هستند) ولی اگر ما از خانه‌ی خود بیرون نرفته باشیم، ولی نسبت به خداوند معرفت پیدا کرده باشیم، از همه چیز و همه کس جلوتر هستیم.

معلمی به جایی رفته بود و به ایشان گفته بودند که بچه‌های این‌جا ذهنشان ضعیف است، حرف‌ها را جوری بگویید تا آن‌ها بفهمند. معلم از بچه‌ها پرسید: سن من چقدر است؟ یکی از بچه‌ها گفته بود ۴۸ سال.

معلم پرسید: از کجا فهمیدی؟ (در مقدمه به بچه‌ها هم گفته بود مثلاً از مشهد تا قوچان ۲۴ فرسخ است)

پس حالا که از مشهد تا قوچان ۲۴ فرسخ است، سن من چقدر است؟ معلم گفت: عجب نفهمند! بچه‌ها در جواب گفتند: یک نیم دیوانه‌ای ۲۴ سالش است پس شما که کاملاً دیوانه‌اید ۴۸ سال دارید! سؤال شما چه ربطی به سن شما داشت.

نتیجه: چه ربطی دارد که عده‌ای به کره‌ی ماه رفته‌اند و...

پس باید هر چه بیشتر و هر چه بهتر در مسیر پروردگار حرکت کنیم. امام صادق^۷ می‌فرماید: «اگر کسی در این مسیر حرکت کند و خداشناس شود، دنیایی که همه برایش سر و دست می‌شکنند و دنبالش هستند، به نظر این چنین کسی که معرفت به خدا پیدا کرده از آن چه که زیر

پای افراد قرار دارد، کوچک‌تر و ناچیزتر است و در چه لذت معنوی قرار می‌گیرد ...

و آن‌هایی که معرفت به خدا پیدا می‌کنند برایشان سخت است که از این راه دست بردارند.

حضرت علی^۷ در خطبه‌ی اول نهج البلاغه می‌فرمایند: «**اول دین معرفة**»

درجات شناخت مختلف است ولی به فضل خدا همه چیزهایی «توجه‌هایی» که داریم اوست که مثلی برای او نیست - همه‌ی کمالات برای اوست، ماندنی برایش نیست - یگانه است و یکتا.

ان‌شاءالله در جلسات بعدی درجات بالاتر طبق احادیث گفته می‌شود و راهش هم بیان می‌گردد و به هر نسبت که راهش گفته شود و حرکت کنیم، آن درجه را که پیدا کنیم، می‌شویم عارف.

آن چه که در این بحث بی‌نظیر است و با هیچ مکتبی قابل قیاس نیست، روشن است که قرآن می‌باشد و بعد از آن صحبت‌های پیامبر^۶ و ائمه:.

و هیچ شخصی، هر چند که شناخت آن هم نسبت به خدا صحیح بوده باشد - در رابطه با شناخت - به پای این شخصیت‌های الهی نمی‌رسد و توصیف راه شناخت را به مانند این بزرگواران نمی‌داند. چون ایشان در حجاب‌هایی از انوار به سر برده‌اند، در اصل خلقت مطرحند و شاهد بر هستی و بافت خلقت بوده‌اند. لذا این خطبه‌هایی که از ائمه: وجود دارد، غوغایی است و دقت در این خطبه‌ها برای بعضی‌ها - گاهاً یک خط آن - هفته‌ای طول کشیده که دریافته‌اند، آن بزرگواران چه فرموده‌اند. و هیچ کجا معنا ندارد برویم الا در خانه‌ی کسانی که از این بزرگواران دریافت کرده‌اند.

«يؤتى الحكمة و من يؤت الحكمة فقد

اوتى خيراً كثيراً» من مؤدبانه و روشن می‌گویم که حکمت این

فلسفه و عرفان مستند نیست؛ هرگز، هرگز.

مثلاً این مجموعه‌ای که به نام حکمت متعالی ملاصدرا می‌باشد. این‌ها
قیل و قال است و هر کدام در آن حرفی زده‌اند و دارای اختلاف است.
حکمت حقائق متعینه است. این‌ها از توحید تا معادش تخلف‌های جدی دارد
و من خیلی صریح می‌گویم، اگر زیاد گفته می‌شود دلیل بر صحت آن نیست،
چون حکمت یعنی همان حقائقی که در قرآن و احادیث است، البته هر چه با
این آیه‌ها و احادیث تطبیق بکند، درست است.

این عرفان و معرفت آثاری دارد که به اشدّ وجه، در زندگی انبیاء و
تربیت شدگان ایشان مشخص و پیداست و از جمله‌ی این آثار آن است که
هیچ چیز، آن‌ها را از حق باز نمی‌دارد و همیشه مستغرق در حق‌اند - نه پول
و نه فقر - نه خوف و نه ترس؛ مثل آقا امام حسین ۷ که در شدیدترین
شرائط، بالاترین و شدیدترین توجه را داشتند و هم چنین حضرت زینب ۳،
که تربیت شده‌ی ایشان بودند.

ادامه دارد ...

سلسله مقالاتی در نقد عرفان و فلسفه رایج

قسمت اول

آیت الله سید جعفر موسوی اصفهانی



مقدمه:

مباحث فلسفی عرفانی در طول تاریخ ادیان و ملل مختلف نشیب و فراز فراوان و از قدمت زمانی طولانی برخوردار بوده است. جای شبهه نیست که عمده و اساس این

مباحث قبل از ظهور اسلام در یونان باستان و هند و... وجود داشته و بعدها به زبان عربی و فارسی و... ترجمه و در میان مسلمین و ایرانیان و... رواج پیدا کرده است.

به طور اجمال و خلاصه: ادعای فلاسفه آن است که، به کمک عقل به حقائق هستی پی ببرند. البته از یک نظر فلسفه را به فلسفه مشاء (که منسوب به ارسطو و پیروان اوست) و فلسفه اشراق (که عمده‌ی به شیخ سهروردی و همفکران او منسوب است) تقسیم نموده‌اند و معروف است که در فلسفه مشاء راه رسیدن به حقیقت، برهان و استدلال عقلی و در فلسفه اشراق افاضات غیبی بر دل بر اثر تهذیب نفس می‌باشد. ولی در کل اصطلاح فلسفه در معنای اول که ذکر شد، به کار می‌رود. (غالباً)

و ادعای عرفا آن است، که با تهذیب نفس، دل را از موانع درک زدوده و به حقایق عالم دست می‌یابند.

بعدها ملاصدرا - متوفای سنه ۱۰۵۰ هجری - مدعی شد: میان هر دو طریق (عقل و کشف یا فلسفه و عرفان) جمع نموده و به این وسیله به معارف حقه که از جانب خدای تعالی به او اضافه شده، تسلط پیدا کرده و در کتبش خصوصاً «اسفار» آن را بیان نموده که دیگران موفق به این امر نشده‌اند. (بارها در اسفار به این مطلب تصریح نموده است).

به اعتقاد نویسنده، بی‌تردید مهم‌ترین راه (بلکه به یک معنی راه منحصر) برای درک هر حقیقتی در بدو امر عقل و اندیشه سالم و صریح واضح است، که به وسیله تهذیب و تزکیه نفس این چراغ راهنما پر فروغ‌تر می‌شود. زیرا انسان با تهذیب نفس واقعی موانع مهم فهم و معرفت که رذایل اخلاقی

(خصوصاً تکبر و تعصب و هوای نفس و عشق به مادیات و...) است را از مقابل چراغ عقل برداشته و باعث فروغ بیشتر آن می‌شود. به تعبیر دیگر، تهذیب نفس عقل را از اسارت موانع مذکور رها و قادر بر انجام وظیفه‌اش (که درک حقیقت است) می‌نماید. اما اموری که در این جا باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- محدوده درک و فهم عقل هر قدر هم قوی بوده و انسان عاقل مهذب باشد، نامحدود نیست. یعنی عقل آدمی به اعتراف خودش و تجربه، قادر به فهم همه حقایق عالم هرگز نمی‌باشد.

۲- عقل انسان غیرمعصوم چون در معرض توهم و تعصب و تقلید و سایر موانع درک است، هر قدر هم سعی در زدودن این موانع کند، مصون از خطاء و لغزش نیست. به عبارت دیگر همان مطالبی که در محدوده درک عقل است چه بسا انسان در فهم آنان دچار خطا شود. شاهد آن، اختلاف شدید عقلاء در بسیاری از حقایق و تذکر خود آن‌ها بعد از مدتی بر خطای خویش می‌باشد.

۳- مقصود از عقل در کلام ما آن وسیله درکی است که در وجود همه عقلاء با شدت و ضعف وجود دارد و به طور وضوح و آشکار به واسطه آن، حقیقت را درک می‌کنند. بنابراین هر سخن و گفتاری که حتی ظاهر برهانی و استدلالی و منطقی داشته باشد ولی آن سخن برای عقلاء روشن و واضح نیست عقلانی نمی‌باشد. زیرا اگر عقلانی بود باید همه عقلاء - که دارای عقل هستند- آن را به روشنی درک می‌کردند، یا حداقل جمع قابل توجهی از اهل دقت از عقلاء واقعی آن را تصدیق نمایند.

۴- اگر کسی به نام فیلسوف و عارف و... ادعا کند، من فلان مطلب را به واسطه ریاضت و عبادت و تهجد و... شهود نموده‌ام و برایم وجدانی شده است، اما ما آن مطلب را درک نکنیم و یا خلاف آن را بفهمیم، هرگز نباید به واسطه ادعای او (که خطا و اشتباه مصون نیست) سخنش را بپذیریم و از یافته عقلانی خود صرف نظر یا در آن تردید نماییم. هر چند او ممکن است به یافته خودش مکلف و درکش برای خودش حجت باشد و چه بسا خود او هم - در صورت خطاء در درک- بواسطه‌ی کوتاهی و تقصیر در مقدمات فهمش مقصر بوده و معذور نباشد (فعلاً جای تفصیل این بحث نیست).

بنابراین از مهم‌ترین مقدمات درک هر حقیقتی، عدم مرعوبیت درمقابل بزرگان علمی و فلسفی و عرفانی است. شخصی که وارد مباحث علمی از جمله فلسفه و عرفانی می‌شود یا قدرت و توان درک و تحلیل و تجزیه‌ی این مطالب را دارد که در این صورت باید عقل و تفکر خودش را طی کرده و در امور علمی و عقلی مقلد دیگری باشد - اگرچه از معارف و نوابع باشد، نباشد و یا چنین توان و قدرتی را ندارد. در این صورت ورود او به عنوان نفی یا اثبات در این امور تخصصی و فنی ممنوع و بیهوده و بی‌ارزش است.

۵- از مهم‌ترین امور در این مقدمه که در حقیقت تأکیدی بر بعض مطالب گذشته می‌باشد و به واسطه‌ی اهمیت آن، مستقل ذکر می‌گردد آن است: شخص محقق باید کاملاً آزاد تعقل کند. چیزهایی که از قبل آن‌ها را به هر دلیل، به طور مسلم قبول کرده و به آن‌ها انس پیدا نموده بدون آن که دلیل واضح عقلانی بر صحت آن‌ها داشته باشد، کنار بگذارد و با ذهن خالی از هر تقلیدی و عقیده‌ی خاصی و تعصب و حب و بغضی نسبت به هر فکر و

صاحب فکری به تحقیق علمی پیرامون موضوع مورد نظر بپردازد و با جرأت و شهامت و خودباوری کامل آنچه را جدا به طور واضح با عقل واقعی و صریح یافته، بپذیرد هر چند مخالف فکر بسیاری از بزرگان و نوابغ علمی غیرمعصوم باشد. البته رعایت این شرط بسیار مشکل و گاهی به جهاتی برای بعضی ناممکن است. در میان اهل نظر در هر زمان و مکان از جمله در عصر ما، کمتر به این حقیقت مهم توجه شده و بسیاری از آن‌ها استقلال فکری و جرأت لازم در مقابل افکار معروفین به علم و نظر را نداشته و مرعوب نظر آن‌ها گردیده و چه بسا بدون آن که سخن آنان را بفهمند، پذیرفته و به آن معتقد می‌شوند!

لازم به ذکر است، در تشخیص حق و باطل علمی نباید خصوصیات اخلاقی و معنوی افراد مورد توجه قرار گیرد بلکه معیار، عقل صریح و دلیل منطقی بین و آشکار است. چه بسا افرادی از عقاید انحرافی بزرگی، همچون مرتاضان هندی برخوردار باشند، ولی قادر بر امور غیرعادی و اخبار از ضمیر و مخفیات و... باشند. این امور غیرعادی اسباب خاص خود را دارد، که هرکس از هر مذهب و فکری سراغ آن اسباب رود بر آن کارها قدرت می‌یابد، همچون تکامل علوم مادی جدید. عدم توجه به این امر مهم باعث مرعوبیت و انحراف بسیاری از خواص و عوام در هر زمان و مکانی شده و می‌شود.

۶- آخرین سخن در این مقدمه، لزوم اهتمام به اخلاق حسنه در مباحثات علمی است. از شأن عاقل دور است که با توهین و تکبر و خودبینی و... مباحث علمی را آلوده کند. سخن طرف مقابل هر قدر باطل باشد دلیلی به

توهین و تحقیر بی‌مورد نیست. آری! اگر کسی به نام بحث علمی و معنوی، موهوماتی را به هم بافت و با فریب‌کاری و مثلاً به نام کشف و شهود و برهان عقلی، سخنان باطلی را طرح کرده و با سر و صدا و هوچی‌گری خواست سخن باطل و عقیده‌ی انحرافی خود را نشر دهد و مردم را گمراه کند، باید در مقابل او ایستاد و حقیقت را با جرأت و شهامت - بدون بیان سخنان زشت و باطل - بیان کرد و روشن نمود که سخن و فکر او باطل و بی‌اساس است و ربطی به منطق و عرفان و عقل و کشف و شهود و... ندارد. از خدای تعالی عاجزانه می‌خواهیم همه‌ی ما را با معارف حقه آشنا و در عمل موفق فرماید.

امیدوارم در نوشتار و مقاله آینده به لطف الهی، وارد اصل موضوعات فلسفی و عرفانی و نقد و بررسی آن‌ها گردم. از همه اهل فضل و انصاف با کمال تشکر پذیرای نقد و ارشاد می‌باشم.

ادامه دارد ...

نقدی بر جزوه از برهان تا عرفان



استاد محقق حاج شیخ حسن میلانی



اشاره

«از برهان تا عرفان» عنوان کتابی است که به تبیین معرفت خداوند و رابطه خدا و خلق بر اساس نظریات فلاسفه و عرفا پرداخته است. استاد عالی مقام حوزه علمیه قم، علامه‌ی محقق جناب آقای «حاج شیخ حسن میلانی»، عالمانه به نقد این کتاب پرداخته که طالبان حق را به دقت در مطالب آن دعوت می‌کنیم.^۲

۱. تألیف اصغر طاهرزاده.
۲. از جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حمید نصرالله زاده که در تحقیق و تدوین این جزوه همکاری نمودند قدردانی کرده و از ایشان تشکر می‌کنیم.

* * * *

با توجه به آن چه پیشاپیش در نقد عقیده عرفا، و بطلان نظریه وحدت وجود بیان داشتیم^۱ نیازی به تبیین مواضع اشکال آن نمی‌بینیم، و در عین حال به برخی از موارد نادرست، و مخالف با عقل و برهان و وحی در آن اشاره می‌نماییم.

کتاب مذکور می‌نویسد:

هر موجودی یا باید «عین وجود» باشد و یا از «عین وجود» به وجود آمده باشد.

و می‌نویسد:

عین وجود، مثل عین شیرینی که تماماً شیرینی است، «عین وجود» هم تماماً وجود است و هیچ جنبه عدمی در آن راه ندارد. (ص ۲۴)

نقد و اشکال: وجود عین شیرینی محال ذاتی است و در خارج هم هرگز عین شیرینی وجود ندارد و همین طور وجود حقیقتی به نام «عین وجود» هم تصویری باطل است و تا کنون هیچ عاقلی در مقابل چیزهای شیرین یا سفید یا ... معتقد به وجود چیزی به نام عین شیرینی!! یا عین سفیدی!! نبوده است لذا فلاسفه هم مجبور شده‌اند حرف خود را برگردانند و

۱. در مقاله‌ی اثبات توحید و بطلان وحدت وجود.

بگویند: منظور ما از عین وجود، کلّ اشیاء موجود است! درست مانند این که کسی بگوید: منظور من از عین شیرینی تمام شیرینی‌های خارجی است! که البته در این صورت اصل مدّعی خود را نقض کرده و به بطلان آن اعتراف کرده است.

و می‌نویسد:

**«عین وجود»، «عین کمال» است و کمالی بالاتر
برای آن قابل تصوّر نیست، به اصطلاح «لا یُتَصَوَّرُ ما
هو أتمُّ منه» یعنی موجودی کامل‌تر از آن قابل تصوّر
نیست. (ص ۲۵)**

نقد و اشکال: هر حقیقتی که بتوان برای آن کمال و نقص، و بالاتر و پایین‌تر فرض و یا تصوّر کرد هرگز دارای کمال مطلق نخواهد شد، بلکه در هر مرتبه‌ای که فرض شود باز هم وجود مرتبه‌ای فراتر از آن برایش ممکن است و محال است افرادی نامتناهی از آن حقیقت محقّق شود زیرا کمال و نقص و زیاده و نقصان از خصائص حقیقت متجزی و مخلوق است، درست مانند عدد که کسی نمی‌تواند پایانی برای آن تصوّر کند و وجود عدد نامتناهی ذاتاً محال است؛ علاوه بر این که در فرض مذکور لازم می‌آید که ذات واجب

۱. إعلم أنّ واجب الوجود بسیط الحقيقة غاية البساطة، و كلّ بسیط الحقيقة كذلك فهو كلّ الأشياء، فواجب الوجود كلّ الأشياء لا يخرج عنه شيء من الأشياء، و برهانه علي الاجمال: أنّه لوخرج عن هویة حقیقته شيء لكان ذاته بذاته مصداق سلب ذلك الشيء. (اسفار، ۲/۳۶۸).

الوجود ایشان دارای بی‌نهایت اجزا و مراتب وجودی باشد و این هم مطلبی است واضح البطلان که توضیح بیشتر آن در آینده می‌آید.
در ادامه همین مطلب آمده است که:

(رابطه عین وجود با موجودات
مثل رابطه شخص بنا با ساختمان
یا مثل رابطه بین گوسفند و
پشم آن نیست، بلکه «بود یا
هستی» شیء را به شیء می‌دهد)
(ص ۲۶)

نقد و اشکال: در فلسفه و عرفان به هیچ عنوان، وجود دادن حقیقی به اشیاء قابل قبول نیست، بلکه فلاسفه و عرفاء معتقدند که وجود، حقیقتی ازلی و ابدی است که هر لحظه به صورتی در می‌آید و اصلاً خالق و مخلوقی و خلقت و وجود دادنی در کار نیست، بلکه تنها یک وجود است که به اطوار و اشکال و صورت‌های مختلف در می‌آید. چنان‌که می‌گویند:

إِنَّ الْمَاهِيَّاتِ الْإِمْكَانِيَّةَ أُمُورَ
عَدْمِيَّةَ... بِمَعْنَى أَنَّهَا غَيْرَ
مَوْجُودَةٍ لَا فِي حَدِّ أَنْفُسِهَا بِحَسَبِ
ذَوَاتِهَا وَلَا بِحَسَبِ الْوَاقِعِ؛ لِأَنَّ
مَا لَا يَكُونُ وَجُوداً وَلَا مَوْجُوداً فِي
حَدِّ نَفْسِهِ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَصِيرَ
مَوْجُوداً بِتَأْثِيرِ الْغَيْرِ وَ
إِفَاضَتِهِ، بَلِ الْمَوْجُودُ هُوَ الْوَجُودُ
وَ أَطْوَارُهُ وَ شُؤُونُهُ وَ أَنْحَاؤُهُ.
«أسفار، ۲/۳۴۱»

بنابراین بر اساس مبانی کتاب رابطه‌ی خدا و خلق دقیقاً همان رابطه‌ی گوسفند با پشم آن، و دریا و موج آن، و کل با اجزای آن خواهد بود اگر چه خودشان متوجه این تناقض‌گویی نشده و منکر آن باشند.

در بند ۴ در توضیح هویت تعلقی گفته شده است:

در رابطه با ایجاد پدیده‌ها از عین وجود، جز وجود صادر نمی‌شود، در واقع عین وجود تجلی کرده و در نتیجه این تجلی، مخلوقات حاصل شده، و همه عالم تجلی عین وجود است. یعنی رابطه مخلوق با خالق مثل رابطه کوزه با کوزه گر نیست که دوگانگی در میان باشد، چرا که از عین وجود جز وجود صادر نمی‌شوند، پس بین عین وجود و موجودات یگانگی در میان است. یعنی عین وجود جلوه کرده و مخلوقات همان جلوه و تجلی عین وجودند، به این نوع رابطه که بین علت و معلول دوگانگی نیست، تجلی می‌گویند... یعنی یک وجود در صحنه است (کاملاً دقت شود) همراه با شدت و ضعف، که مرتبه اعلای آن، وجود مطلق یا عین وجود و عین کمال است و مراتب پائین آن، وجودات ضعیف ترند
«ص ۲۷ و ۲۸»

نقد و اشکال: رابطه‌ی خالق و مخلوق نه مانند کوزه و کوزه‌گر است و نه مانند تجلی یک چیز به صورت‌های مختلف. بدیهی است در هر دو صورت لازم می‌آید خالق و مخلوقی در کار نباشد، در حالی که خالق متعال واقعاً وجود دهنده و آفریننده اشیاء می‌باشد و آن‌ها را پس از نیستی واقعی آن‌ها وجود داده و آفریده است و واقعاً غیر مخلوقات خود می‌باشد. و هر کس خالق متعال را غیر مخلوقات خود ندانسته و بین آن دو دوگانگی حقیقی

قائل نباشد آگاهانه یا ناخودآگاه، عقیده دهریان و منکران وجود خداوند متعال را پذیرفته است.

اما در مورد بطلان قسمت دوم سخن ایشان که تصریح کردند: یک وجود بیشتر در صحنه نیست که مرتبه شدید (مرتبه نامتناهی) همان یک وجود، واجب است و مرتبه ضعیف آن، ممکنات و مخلوقات هستند، باید بگوئیم:

اولاً: حقیقتی که دارای مراتب باشد - بگونه‌ای که هر مرتبه‌ای از آن که فرض شود مرتبه‌ای فراتر از آن قابل تصور باشد - سلسله‌ای عددی و وجودی متجزی بوده، و نامتناهی لایقی (غیر ایستا) نامیده می‌شود. مانند عمر جاویدان اهل بهشت که دائماً قابل زیادت است ولی افراد آن هر چه زیاد شوند پیوسته محدود و متناهی خواهند بود، چنین حقیقتی محال است به وجود مرتبه‌ای منتهی شود که نامتناهی حقیقی (با صرف نظر از این که وجود نامتناهی حقیقی محالیت ذاتی دارد) باشد، تا این که ممکن باشد نام آن را واجب الوجود یا غیر آن بگذاریم.

ثانیاً: تناهی و عدم تناهی مانند ملکه و عدم، موضوع آن حقائق متجزی و عددی است لذا اگر حقیقتی متجزی و عددی نبود اّصافش به تناهی یا عدم تناهی موضوعاً باطل است، به همین خاطر خداوند متعال که جزء و کلّ و مقدار و عدد و زمان و مکان ندارد، ذاتاً به کوچکی و بزرگی، و کمی و زیادی، و تناهی و عدم تناهی وصف نمی‌شود. و چنانچه کسی نامتناهی را موجودی حقیقی بداند و در عین حال بگوید: «این موجود نامتناهی جزء ندارد!» معنای نامتناهی را نفهمیده چرا که توجه ندارد موضوع تناهی و عدم تناهی مقدار و اجزا است و قابلیت زیاده و نقصان خاصیت ذات مقداری و

شیء دارای اجزاء می‌باشد. و سخن او درست مانند سخن کسی است که معنای جسم را نفهمیده و نداند که موضوع تصوّر جسمیت طول و عرض و عمق است سپس در مورد خداوند بگوید: «خداوند جسمی است که نه طول دارد و نه عرض و نه ارتفاع و نه زمان و نه مکان و نه...». از جهت معنای لغوی نیز کلمات «متناهی» و «نامتناهی»، «محدود» و «غیرمحدود» تنها در مورد موضوعاتی به کار می‌رود که دارای کشش و امتداد و اجزا باشند.

برخی پنداشته‌اند که در روایات اهل‌بیت: خداوند متعال با عنوان «نامتناهی» وصف شده است، این افراد اشتبهاً تقابلاً متناهی و نامتناهی را تقابل دو معنای نقیض انگاشته و روایاتی را که برای بیان فراتری ذات خداوند متعال از قابلیت اّتصاف به اوصاف مخلوقات و مقداریات و حقائق قابل زیاده و نقصان وارد شده است، به معنای نامتناهی ساخته اوهام خود - که وجود آن ذاتاً محال است - حمل کرده‌اند.

لذا هیچ یک از علمای اعلام متقدّم قائل به نامتناهی بودن خدای تبارک و تعالی نشدند، بلکه وجود نامتناهی را محال دانستند^۱ و خود فلاسفه هم اعتراف کرده‌اند^۲ که تا هزار سال پس از ظهور اسلام، نام و نشانی از نامتناهی بودن خدا در کلمات فلاسفه اسلامی وجود نداشته است.

-
۱. شیخ طوسی، اقتصاد، ۲۴ و ۸۲ - خواجّه نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، ۳۵ - ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ۷۶ - سید مرتضی، الشافی فی الامامه، ۱/۱۶۲؛ الانتصار، ۴۰۷ - ابن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ۵۷
 ۲. المیزان، ۱۰۳/۶.

اصولاً باید دانست که در طول تاریخ اعتقادی شیعی، اعتقاد به محال بودن وجود نامتناهی از امور مسلّم و بدیهی بوده است، و اعتقاد به آن توسط فلسفه یونان و عرفای اهل سنت در بین برخی از ایشان رخنه کرده است.

ثالثاً: بر اساس برهان قطعی عقلی و ضرورت غیر قابل انکار مکتب وحی و شرع، آفریننده و خالق و علت حقیقی وجود مخلوقات آن است که آن‌ها را ایجاد کرده باشد، ولی چنانچه علت و معلول را این‌گونه تفسیر کنیم که:

معلول در واقع هستی تنزل یافته علت است. (رجوع شود به: از برهان تا عرفان، طاهرزاده، اصغر، ص ۲۶ و ۳۲).
معلول از خودش وجود مستقلی ندارد (ص ۲۹).

بدون شک مخلوقات را اجزای وجود خداوند دانسته‌ایم نه مخلوقات او. شکی نیست که مخلوقات، در هستی خود، هرگز مستقل نیستند، اما عدم استقلال وجودی اشیاء، به این نحو نیست که وجود آن‌ها تنزل ذات خداوند متعال باشد، بلکه وضوحاً به این معنی است که وجود و بقای آن‌ها وابسته به اراده و مشیت و ایجاد خداوند می‌باشد و بدون آفرینش و مشیت او وجود و بقا نخواهند داشت.

رابعاً: موجودی که دارای بی‌نهایت مراتب وجودی فرض شده باشد دارای بی‌نهایت اجزاء می‌باشد، و اعتقاد به واجب الوجودی که مرکب از بی‌نهایت اجزاء باشد (که تنها معنای واقعی ترکیب نیز همین است، نه ترکیب

از وجود و عدم که فلسفه می‌گوید^۱ و صرفاً امری اعتباری می‌باشد و بدون جهت آن را از اقسام ترکیب، بلکه بدترین اقسام ترکیب نامیده‌اند) در حقیقت اعتقاد به بی‌نهایت واجب الوجود می‌باشد، نه اعتقاد به خدای واحد یگانه بی‌نظیری که ذاتاً غیر قابل انقسام و تولید و تولّد و صدور و تجلّی و ظهور و تصوّر و توهم است.

کتاب از برهان تا عرفان در ادامه در صفحه ۳۰ در مورد رابطه بین ممکن الوجود با واجب الوجود بیان می‌دارد:

**(رابطه بین ممکن الوجودها
با واجب الوجود مثل رابطه صور
ذهنی است با ما).**

۱. ثمّ إن من التركّب ما يتّصف به الشيء بهويّته الوجوديّة من السلوب، و هو منفي عن الواجب بالذات. بيان ذلك: أن كلّ هويّة صخّ أن يسلب عنها شيء بالنظر إلى حدّ وجودها، فهي متحصّلة من ايجاب و سلب، كالإنسان مثلاً هو إنسان و ليس بفرس في حاقّ وجوده، و كلّ ما كان كذلك فهو مركّب من ايجاب هو ثبوت نفسه له و سلب هو نفي غيره عنه، ضرورة مغايرة الحيثيّتين. فكلّ هويّة يسلب عنها شيء فهي مركّبة، و تنعكس النتيجة بعكس النقيض إلى أنّ كلّ ذات بسيطة الحقيقة فإنّها لايسلب عنها كمال وجودي. و الواجب بالذات وجوديحت لاسبيل للعدم إلى ذاته و لايسلب عنه كمال وجودي، لأنّ كلّ كمال وجودي ممكن، فإنّه معلول مفاض من علّة و العلل منتهية إلى الواجب بالذات، و معطي الشيء لا يكون فاقداً له، فله (تعالی) كلّ كمال وجودي من غير أن يداخله عدم، فالحقيقة الواجبيّة بسيط بحتة، فلايسلب عنها شيء. (نهاية الحكمة، ۳۳۶).

نقد و اشکال: فلسفه و عرفان رابطه وجودی نفس با صور ذهنی را عینیت و اتحاد و یگانگی می‌داند آنه خالقیت و مخلوقیت واقعی، و بطلان این عقیده نیازی به توضیح ندارد.

در صفحه ۳۱ کتاب مذکور بیان شد که:

هر معلولی نسبت به علت
حقیقی و موجد خویشتن وجود
سرابی است که در نفس و ذات
خود فاقد واقعیت و هستی
است... قرآن می‌فرماید: «یا
أیها الناس أنتم الفقراء إلى
الله و الله هو الغنی الحمید» یعنی
ای مردم شما در ذات خود
فقیرانی هستید وابسته به خدا،
و خدا غنی و حمید است.
بنابراین خداوند خودش و کمالش
به خودش است و بقیه مخلوقات
همه و همه در ذات خود فقیر
إلی الله هستند یعنی در ذات خود
عدمی‌اند، ولی عدمی که به خالق
خود وصل است، و به وجود خدا
موجود است.

نقد و اشکال: ابتداءً باید متذکر شویم که در این جا گفته شد:

وجود معلول نسبت به وجود علت یک وجود
سرابی است.

۱. رجوع شود به: نهاية الحکمة، الفصل الثانی من
المرحلة الحادیة عشرة، فی اتحاد العالم
بالمعلوم و هو المعنون عنه باتحاد العاقل
بالمعقول.

ولی در صفحه ۵۲ آمده است:

کثرت در جهان امکان به آیت و ظهور
برمی‌گردد، نه این که به عنوان سراب
قلمداد شود.

و این تناقضی واضح و آشکار است، البته این گونه تناقض‌گویی‌ها
مختصّ به مؤلف کتاب نیست بلکه بیشتر مطالب فلاسفه و عرفا از همین
قبیل است که در یک جا می‌گویند: علت و معلول داریم، و در جای دیگر
می‌گویند: علت و معلول نداریم! در یک جا می‌گویند: خالق و مخلوق
داریم، و در جای دیگر می‌گویند: خالق و مخلوق نداریم؛ در یک جا
می‌گویند: واجب و ممکن داریم، و در جای دیگر می‌گویند: واجب و
ممکن نداریم.^۲

۱. فما وضعناه أولاً أن في الوجود علّة و معلولاً
بحسب النظر الجليل قد آل آخر الأمر بحسب السلوك
العرفاني إلي كون العلة منهما أمراً حقيقياً و
المعلول جهة من جهاته، و رجعت عليّة المسّمى
بالعلة و تأثيره للمعلول إلي تطوره بطور و
تحیثه بحیثیة. (إسفار، ۲/۳۰۰).

این که ما در ابتدای امر بنابر اندیشه بزرگ
گفتیم که در صحنه وجود علت و معلولی هست، به
اقتضای سلوک عرفانی در پایان به آن‌جا کشانده شد
که: از آن دو، تنها علت، امر حقیقی است و معلول
جهتی از جهات آن می‌باشد، و علیّت و تأثیر آن
چیزی که علت نامیده شده است به دگرگون شدن و
جهت مختلف پیدا کردن خود او بازگشت، نه به این
که معلول چیزی غیر از آن و جدا از آن باشد!

۲. چون به دقت بنگری آن چه در دار وجود است
و جوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است. (ممد
الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن زاده آملی، ۱۰۷).

معنایی که در مورد آیه «* يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» گفته شد، قطعاً تحریف معنای آیه بوده و بر خلاف ضروریات دین و کتاب و سنت می‌باشد، علاوه بر آن که وصل بودن «عدم» به ذات خالق خود! اصلاً معنای درستی ندارد.

در صفحه ۳۴ آمده است:

سؤال: طبق بحثی که گذشت؛ آیا می‌توان گفت: حال که عین الوجود همان عین کمال و همان خداست، پس وجودهای مادون هم مقداری از خدا هستند؟
جواب: خیر؛ چون اگر دقت بفرمایید خداوند «جَلَّ جَلَالُهُ» عین کمال است، پس هر چیزی که عین کمال نیست و دارای نقص است اصلاً خدا نیست، مضافاً بر این وجودهای مادون همه و همه معلول‌اند و خداوند هیچ جنبه معلولیتی ندارد. آری تمام مراتب مادون، در عین که هیچ جنبه استقلالی ندارند همه و همه آیات و نشانه‌های خداوند اند و لذا است که قرآن می‌فرماید: «فَإِنَّمَا تُوَلُّوا قِوَامًا وَجْهَ اللَّهِ» یعنی بر هر چه بنگری

الممكنات باطلة الذوات هالكة الماهيات أزلاً و
أبداً و الموجود هو ذات الحق دائماً و سرمداً
(أسفار، ۲/۳۴۰)؛ فجقائق الممكنات باقية علي
عدميتها أزلاً و أبداً. (أسفار، ۲/۳۴۱).

آن جا وجه الله است که همان
جلوه‌ای از وجود مطلق باشد.

نقد و اشکال: کسی که معتقد است:

بین عین وجود و مخلوقات
یگانگی است. (ص ۲۷)
هیچ گونه دوگانگی بین خالق
و مخلوق نیست. (ص ۲۷ و ۳۵)
معلول در واقع وجود تنزل
یافته علت است. (ص ۳۲)
علت است که به صور مخلوقات
تجلی کرده. (ص ۲۷)
یک وجود در صحنه است که
مرتبه‌ی اعلاي همان یک وجود
خداست و مراتب پائین‌تر همان
یک وجود، مخلوقات هستند.
(ص ۲۸)

باید بپذیرد که مراتب مادون، مقداری از خدا هستند! همان گونه که در
سؤال هم آمده بود، و البته در جواب، از پاسخ حقیقی طفره رفته و جزء خدا
بودن ردّ نشده است، بلکه در جواب گفته شده:

مراتب مادون، خدا نیستند!

و این پاسخ در واقع، فرار از سؤال است، چرا که سؤال کننده نگفته
بود: آیا مراتب مادون، خداست یا خدا نیست؟ تا این که در پاسخ گفته شود:
خیر! مراتب مادون خدا نیست؛ بلکه از جزئیت اشیا نسبت به خدا سؤال شده
بود که جواب آن هم گفته نشد. چرا که روشن است بر اساس مبانی کتاب، و
بر اساس قواعد مسلم فلسفه و عرفان، در حقیقت تمامی مخلوقات و مراتب
مادون، و تمام اشیا روی هم رفته را خدا می‌دانند ولی هر کدام به تنهایی را
فقط مقداری از وجود خدا می‌دانند نه همه آن! چنان که تصریح می‌کنند:

كُلُّ ما هو بسيط الحقيقة فهو
بوحده كَلُّ الأشياء. «ملاصدرا:
عرشيه، ۲۲۱».

و می گویند:

وما في الكون أحدية إلا
أحدية المجموع.^۱
و در صحنه وجود هیچ احدیتی
جز احدیت مجموع وجود ندارد!
... و هذا الاطلاق الحقيقي
الاحاطي حائز للجميع، ولا يشذ
عن حيطته شيء.^۲
اطلاق حقيقي فراگیر، همه چیز
را در بر دارد، و هیچ چیز از
دایره وجود آن بیرون نیست.
شک نیست که هیئت مجموعیه و
صور احاطیه ای که اشیا راست
برای آنها حقیقتی و رای این
خصوصیات و احدیت جمع آنها
نیست.^۳

فلسفه خود درباره علت و معلول می گوید:

العلة هي تمام المعلول.^۴
«علت»، تمام و کمال معلول
است،

۱. ابن عربی، کتاب المعرفة، ۲۹-۳۰.
۲. حسن زاده آملی، حسن، تعلیقات کشف المراد، ۵۰۲.
۳. حسن زاده آملی، حسن، وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، ۶۴-۶۶، انتشارات تشیع - چاپ اول، ۱۳۷۹.
۴. طباطبایی، محمد حسین: نهاية الحکمة، ۱۶۹.

و تمام الشيء هو الشيء وما
يفضل عليه.^۱
و «تمام بودن»، به معنای
نفس همان شیء و زائد بر آن
بودن است!

و ابن عربی صریحاً می گوید:

إنّ الاشياء لم تفارق
خزائنها، و خزائن الاشياء لم
تفارق عنديّة الحقّ تعالی،
و عنديّة الحقّ تعالی لم تفارق
ذات الحقّ تعالی، فمن شهد
واحدة من هذه الامور الثلاثة
فقد شهد المجموع، و ما في
الكون احدىة إلا احدىة
المجموع.^۲

اشیا، از خزائن خود جدا
نشده اند. و خزائن اشیا، «نزد
حق تعالی بودن» را
و انگذاشته اند. و «نزد حق
تعالی بودن»، از ذات حق تعالی
مفارقت نجسته است. پس هر کس
یکی از این امور سه گانه را
مشاهده کند، هر سه را مشاهده
کرده است. و در صحنه وجود
هیچ احدیتی جز «احدیت مجموع»
وجود ندارد.

ملا هادی سبزواری می گوید:

۱. طباطبایی، محمد حسین: نهاية الحکمة، ۱۷۷.
۲. ابن عربی: کتاب المعرفة، ۲۹-۳۰.

من لوازم الوجود، التمامية
فوق التمامية بالنسبة إلي
الوجودات التي دونه، وسيجيء
أن تمام الشيء هو الشيء وما
يفضل عليه؛ وأن البسيط كل
الاشياء دونه بنحو أعلى.^١
از لوازم واجبالوجود بودن،
تمامیت و فوق تمامیت نسبت به
وجودات پایینتر از آن می‌باشد.
و به زودی خواهیم گفت که
«تمامیت یک چیز»، خود همان
چیز می‌باشد و قزونی‌های بر آن.
و نیز خواهیم گفت که: وجود
بسیط (خداوند)، مساوی با
تمامی اشیا و موجودات پایینتر
از آن به نحو اعلی می‌باشد.

آری بر اساس مبانی فلسفه و عرفان باید گفت که مراتب مادون را اگر به
اصل وجودشان نظر کنیم و محدودیتشان را لحاظ نکنیم چیزی غیر از خدا
نیستند، مانند موج و دریا، که وقتی به موج با محدودیتش نگاه می‌کنیم آن را
موج، و فقط مقداری از دریا می‌بینیم؛ ولی اگر به اصل وجودش نگاه کنیم
چیزی غیر از آب و دریا نمی‌باشد. کما این که خود کتاب «از برهان تا عرفان»
نیز در شعری که در صفحه ۵۰ آورده است می‌نویسد:

دریای کهن چو بر زند موجی
نو

موجش خوانند و در حقیقت
دریاست

۱. سبزواری، ملاحادی: حاشیه اسفار، ۱/۱۴.

و به همین خاطر که از نظر فلسفه و عرفان، مراتب مادون، جزئی از خدا هستند گفته‌اند:

بت پرستی چیزی غیر از خدا
پرستی نیست. و اگر مسلمان که
قائل به توحید است و انکار بت
می‌نماید بدانستی و آگاه شدی
که في الحقيقة بت چیست و مظهر
کیست و ظاهر به صورت بت چه
کسی است، بدانستی که البتّه
دین حق در بت پرستی است. «شرح
گلشن راز، لاهیجی، محمد، ۶۳۹»
مسلمان گر بدانستی که بت
چیست
بدانستی که دین در بت پرستی
است^۱

و به همین خاطر است که می‌گویند:

وقتی موسی^۷ از مناجات کوه
طور برگشت و دید مردم گوساله
پرست شدند به برادرش هارون
عتاب کرد و عتابش هم به هارون
بدین جهت بود که تو چرا
گوساله پرستی را انکار کردی و
نهمیدی گوساله پرستی چیزی
غیر از خدا پرستی نیست چون
عارف خدا را عین هر چیزی می
داند.

و چنان که می‌گویند:

۱. شرح گلشن راز، لاهیجی، ۶۴۱.

فكان موسى أعلم بالأمر من
 هارون لأنه عَلِمَ ما عبده أصحاب
 العجل لعلمه بأن الله قد قضي ألا
 يعبدوا إلا إياه كما قال
 تعالي: «وَقُضِيَ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا
 إِلَّا إِيَّاهُ» و ما حكم الله بشيء إلا
 وقع، فكان عتب موسى أخاه
 هارون لما وقع الأمر في إنكاره
 و عدم اتساعه، فإن العارف من
 يري الحق في كل شيء بل يراه
 عين كل شيء.

و در شرح عبارت فوق می گویند:

بنابراین عتاب موسی برادرش
 هارون را از این جهت بود که
 هارون انکار عبادت عجل می
 نمود و قلب او چون موسی اتساع
 نداشت، چه اینکه عارف حق را
 در هر چیز می بیند بلکه او را
 عین هر چیز می بیند. «ممد
 الهمم در شرح فصوص الحكم، حسن
 زاده آملی، ۵۱۴»

إنَّ المعبود هو الحق في أي
 صورة كانت، سواء كانت حسيّة
 كالأصنام أو خياليّة كالجن أو
 عقليّة كالملائكة. «شرح فصوص
 الحكم قيصري، ۵۲۴»

در مورد آیهی شریفهی «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» هم باید بگوئیم:

معنایی که در کتاب بیان شده است قطعاً تحریف معنای قرآن کریم است، و

برخلاف ضرورت عقل و برهان و دین می باشد.

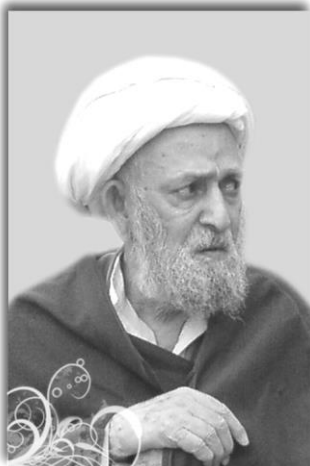
زیرا در مورد معنای آیه‌ی شریفه بر اساس برهان و قواعد کتاب و سنت می‌توان گفت که منظور این است که خداوند متعال بر خلاف مخلوقات خود بوده، و دارای مکان نیست که کسی خیال کند اگر رو به قبله کند حتما رو به خدا کرده است، و اگر پشت به قبله کند، پشت به خدا کرده است. بلکه به هر طرف که روی داشته باشید برای خداوند متعال یکسان است و خداوند سمیع و بصیر، نسبت به همه چیز و همه جا دانا و شنوا می‌باشد.

ادامه دارد ...

تلازم تولی و تبری



آیت الله حاج شیخ جواد کربلایی



بسیاری از احادیث دلالت داشت بر این که دوست‌داران امیرالمؤمنین^۷ اهل نجات و اهل بهشت هستند. جمع این دسته احادیث با حدیث حضرت امیر^۷ که فرمودند: «سیزده فرقه از آن هفتاد و سه فرقه، خود را به محبت

و مودت من نسبت می‌دهند؛ یک فرقه از آن سیزده فرقه در بهشت است و آن‌ها «نمط و اوسط»، یعنی میانه‌رو و دوازده فرقه‌ی دیگر در آتشند»، جمع آن دسته احادیث با این حدیث شریف که به صراحت می‌فرماید که

دوازده فرقه از این سیزده فرقه که مرا دوست دارند [علی ۷ را دوست دارند] در آتش هستند، چگونه است؟ بدون تردید ولایت ائمه: با دو شرط سبب نجات است، یکی عقیده‌مندی به امامت و این که ائمه: خلفای رسول ۶ و واجب‌الاطاعه هستند. و دوم شرط است به تبری و بیزاری از دشمنان و ستم‌گران به اهل‌بیت. برای روشن شدن و اثبات این امر روایاتی نقل می‌شود. در کتاب «بحار» از تفسیر عیاشی از ابوحمزه ثمالی روایت نموده که گفت:

حضرت باقر ۷ به من فرمود: «ای ابوحمزه! عبادت خدا را کسی می‌کند که خدا را بشناسد و اما کسی که خدا را نشناخت پس مثل این است که در حال گمراهی عبادت می‌کند.»

عرض کردم: معرفت خدا چیست؟ فرمود: «خدا و رسول‌الله را تصدیق کن، به حضرت امیر ۷ و ائمه هدی بعد از آن حضرت اقتدا کن و از دشمنان آن‌ها بیزاری جوی؛ این است معرفت خدا.»

عرض کردم: - **اصحک الله** - چه چیزی است که اگر آن را بدانم، حقیقت ایمان را کامل کرده‌ام؟ فرمودند: «دوست داشتن اولیای خدا و دشمنی با دشمنان خدا و این که با صادقان باشی همچنان که خدا تو را امر کرده.»

عرض کردم: اولیا و دوستان خدا و دشمنان خدا کیانند؟ فرمودند: «دوستان خدا، محمد رسول‌الله و علی و حسن و حسین و علی بن‌الحسین: هستند، سپس امر به ما رسیده (یعنی امر امامت و دوستی حق تعالی) سپس پسرم جعفر» و اشاره فرمودند به حضرت جعفر ۷ در حالی که آن حضرت نشسته بودند. بعد فرمودند: «کسی که با این‌ها دوستی کند به تحقیق با اولیاءالله دوستی کرده است و چنین شخصی با صادقین می‌باشد، آن‌سان که خدای تعالی وی را امر نموده است.»

عرض کردم: دشمنان خدا کیستند؟ فرمودند: «اونان اربعه (بت‌های چهارگانه)» عرض کردم: آنان کیانند؟ فرمودند: «ابوالفضیل و رمع و نعثل و معاویه و هرکس که متدین به دین آنها نشود، و با آنها دشمنی کند به تحقیق با دشمنان خدا دشمنی کرده است.» مراد از ابوالفضیل «ابوبکر» است که به این کنیه ذکر می‌شود. و مراد از رمع که مقلوب عمر می‌باشد، همان «عمر» است و مراد از نعثل «عثمان» است؛ چنانچه در لغت هم به این تفسیر اشاره شده است.

این حدیث شریف ظهور کامل دارد که دوستی ائمه اطهار: به معنی بودن با صادقان است و دشمنی با این چهار نفر دشمنی با دشمنان خداست. و **واضح است که علمای اهل سنت مانند محی‌الدین عربی و ابن ابی‌الحدید و ...، دشمنی با این چهار نفر ندارند، بلکه دوست آنها هستند، چنانچه از کلماتشان کاملاً ظاهر است** و از این حدیث شریف نیز استفاده می‌شود که معرفت و عرفان الله بر دوستی ائمه: و بر دشمنی با دشمنان آنان بستگی دارد، و آن چهار نفر سردمداران دشمنان ائمه هستند و معرفت حق تعالی بدون دشمنی با این چهار نفر و پیروانشان تحقق ندارد.

پس آن‌هایی که اهل عبادت و رهبانیت شدند و خود را به دین پیغمبر بستند ولی دشمن دشمنان اهل بیت نشدند، این‌ها از صدیقین نیستند و دوستی آن‌ها به صورت ظاهر نیست به ائمه: چنانچه از کلماتشان ظاهر است، سودی برای نجات آن‌ها ندارد، و نیز اشاره خواهیم کرد محبت به اهل بیت بدون دشمنی با دشمنانشان معنی ندارد. چون دوست حقیقی آن است که با دشمن محبوب خود دشمن باشد و الاً در دوستی او خلل است.

و اگر دوستی حقیقی با ائمه: به واسطه‌ی عارض شدن بعضی از امور برای فردی از آنان تحقق یافت، یا این محبت سبب می‌شود که دشمن شوند با دشمنان اهل بیت و محبتشان کامل شود یا این که محبت به اهل بیت: سبب تخفیف عذابشان در آخرت گردد. اما این که با محبت نمودن به دشمنان اهل بیت باز هم به بهشت بروند، هرگز چنین نخواهد شد، چنانچه به این معنی اشاره نمودیم.

ابن ادريس (ره) در اواخر «سرائر» حدیثی از سماعه نقل می‌کند که او می‌گوید: شنیدم از اباعبدالله: که می‌فرمودند: «روز قیامت رسول‌الله ۶ و امیرالمؤمنین و حسن و حسین: از کنار آتش مرور می‌کنند ناگاه فردی از میان آتش صیحه می‌زند: یا رسول‌الله اغثنی، به دادم برس، ای رسول‌خدا! (سه مرتبه تکرار کرد). پس جوابش نمی‌دهند»، فرمودند: «پس ندا می‌کند: یا امیرالمؤمنین! به دادم برس، (سه مرتبه). پس جوابش نمی‌دهند.» فرمودند: «پس ندا می‌کند: یا حسین! یا حسین! یا حسین! به دادم برس، من قاتل دشمنان توام.» فرمودند: «پس پیامبر به حسین ۷ می‌فرمایند به درستی که حجّت آورد برای شما.» فرمودند: «پس حسین ۷ سرازیر می‌شود به سوی آن ندا کننده به مانند باز تندرو؛ پس او را بیرون می‌آورد از آتش.» راوی می‌گوید: پس عرض کردم به اباعبدالله ۷: چرا مختار به آتش معذب شد با این که قاتلان سیدالشهداء ۷ را بکشت؟ حضرت فرمودند: «همان مختار محبتی نسبت به آن دو نفر - ابوبکر و عمر - در قلبش داشت؛ قسم به خدایی که محمد را به حق مبعوث به رسالت نمود اگر جبرئیل و میکائیل هم محبتی به آن دو داشته باشند حق تعالی آن دو را نیز با صورت به آتش خواهد افکند.»

حقیر می‌گوییم از این حدیث شریف ظاهر است که کسی به منزلت جبرئیل و میکائیل حتی مقدار کمی محبت به آن دو نفر - ابوبکر و عمر - داشته باشد، حق تعالی او را به جهنم می‌اندازد. و همین محبت کم به آن دو نفر در قلب مختار سبب شد که به جهنم برود تا پاک شود و چون به سیدالشهداء^۷ عقیده‌مند بود خدای تعالی او را نجات داد.

و نیز از این حدیث معلوم می‌شود که مختار به حقانیت سیدالشهداء^۷ عقیده‌مند بود و به آن حضرت محبت داشت، لذا سبب نجاتش شد. و محبت او به آن دو نفر ولو کم بوده، محبت حقیقی نبوده، لذا به واسطه‌ی رفتن به آتش محو شده و این آتش کفاره آن مقدار کم از محبت به آن دو نفر در زمان کمی شده و به واسطه‌ی کشتن دشمنان و قاتلان سیدالشهداء^۷ خدای تعالی او را هدایت کرده و محبت او را به اهل‌بیت کامل نموده است.

نتیجه این که محبت اهل‌بیت با محبت دشمنان آن‌ها جمع نمی‌شود و چنین محبتی موجب نجات نیست تا این که به مرتبه‌ای برسد که دشمن دشمنان اهل‌بیت: شود.

علامه مجلسی احادیثی در «بحار» ج ۲۷ از ص ۵۱ تا صفحه ۶۳ از تفسیر قمی نقل فرموده است. در روایت ابن الجارود از ابوجعفر^۷ در تفسیر قول خدای تعالی «**ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه**» یعنی: خدای تعالی در باطن هیچ فردی دو دل قرار نداده است؛ فرمودند: اما دوست ما خالص می‌گرداند محبت به ما را همچنان که طلا به واسطه‌ی آتش خالص و پاک می‌شود به طوری که در آن طلا هیچ ناخالصی نیست. کسی که می‌خواهد بداند محبت ما را - یعنی بداند محبت خالص خود را به ائمه: - پس دل خویش را امتحان کند، پس اگر در محبت ما محبت

دشمن ما را شریک قرارداده، او از ما نیست و ما از او نیستیم و خدای تعالی دشمن این گونه کسان است و جبرئیل و میکائیل و خدا دشمن کافران هستند. از این حدیث شریف استفاده می‌شود کسی که هم ائمه و هم دشمنانشان را دوست بدارد بی‌فایده می‌باشد، و معلوم است که **علمای اهل سنت مانند محی‌الدین و امثال او در عین این که مدعی هستند ائمه را دوست دارند، مع ذلك اظهار می‌دارند و اقرار می‌کنند به محبت خلفای ثلاثه؛ جمع بین این دو محبت نمی‌شود. پس آن‌ها از صدیقین نیستند و در امتحان صدیقین مردود و ساقط هستند. بلکه از فرمایش حضرت ۷ ظاهر است که دوستی دشمنان اهل بیت موجب کفر است، چنانچه در بحار ج ۲۷ از امالی صدوق از حضرت صادق جعفر بن محمد ۷ روایت می‌کند که فرمودند: «همنشینی با کسی که عیب جوئی و عیب گویی می‌کند از ما - ائمه: - یا این که مدح کند کسی را که دشمنی با ما دارد، یا صلّه کند با کسی که با ما قطع صلّه کرده، یا قطع صلّه کند از کسی که با ما صلّه کرده، یا دوستی کند با کسی که دشمنی با ما دارد، یا دشمنی کند با کسی که با ما دوستی دارد، پس به تحقیق چنین کسی کفر ورزیده به آن که فرو فرستاده سبع مثانی و قرآن عظیم را - خدا - .**

محی‌الدین و امثال او از علمای اهل سنت دشمنان اهل بیت را مخصوصاً خلفای ثلاثه را مدح می‌کنند و از علمای شیعه و شیعیان به واسطه‌ی محبت و عقیده‌مندی آن‌ها به ائمه‌ی اطهار دوری می‌جویند، پس به حکم این حدیث شریف این گونه اشخاص همراه با کفار هستند باطناً و از صدیقین نیستند و اگر محبت به ائمه‌ی

اطهار: بورزند محبتشان موجب نجات آن‌ها نیست، به واسطه‌ی دوستی آن‌ها با دشمنان اهل بیت:.

و نیز در «بحار» جلد ۲۷ از «ثواب الاعمال» صدوق (ره) به سندش از ابو جعفر ۷ روایت می‌کند که فرمودند: «کسی که شناسد و نداند بدی آنچه را که از ظلم و از بین بردن حق ما به ما وارد شد و آنچه را که ما به آن مبتلا شدیم از آن ظلم‌ها و ستم‌ها، پس چنین شخصی شریک است با کسی که وارد ساخت بر ما در آنچه که بر سر ما آمد و ما به آن گرفتار شدیم؛ یعنی شریک در گناه است با کسی که بر ما استیلا یافت و به سبب او ستم‌ها و ظلم‌ها به ما رسید. و معلوم است که اغلب علمای اهل سنت، منکر ظلم و ستم دشمنان بر ائمه هستند، مانند ابن ابی‌الحدید که منکر ظلم و ستم خلیفه دوم بر حضرت زهرا و امیرالمؤمنین: است. او می‌گوید: این‌ها گناه صغیره و قابل آمرزش است.

یاللعجب! هجوم به خانه علی و فاطمه: و قصد آتش زدن خانه فاطمه زهرا و سوزاندن در خانه که از خود اهل سنت هم نقل شده، این‌ها گناه صغیره است و قابل عفو! پس چه گناهی کبیره است؟!.

خلاصه اغلب علمای اهل سنت ستم‌های دشمنان اهل بیت از بنی‌امیه و بنی‌عباس را نسبت به اهل بیت: ظلم و ستم نمی‌دانند و در نظر آن‌ها هیچ اهمیتی ندارد، پس آن‌ها با این روحیه شریک دشمنان اهل بیت در گناه این ظلم‌ها و ستم‌ها هستند. و اگر اظهار محبت کنند این محبت نجات دهنده آن‌ها نیست.

از حضرت رضا^۷ روایت شده که فرمودند: «کمال دین، ولایت ما و بیزاری از دشمنان ماست.» بهترین حدیثی که بیان می‌کند دوستی ائمه: بدون دشمنی با دشمنان آن‌ها نجات دهنده نیست، حدیثی است که در «بحار» از کنز الکرآجکی به سندش از سلیمان اعمش از حضرت جعفر بن محمد از آبائشان از امیرالمؤمنین^۷ نقل می‌کند که فرمودند: «رسول الله^۶ به من فرمود: ای علی! تو امیر مؤمنینی و امام متقینی! ای علی! تو سید اوصیا و وارث علم انبیا و بهترین صدیقینی و افضل سابقینی! ای علی! تو شوهر سیده زنان عالمینی، و خلیفه‌ی بهترین پیامبری؛ ای علی! تو مولای مؤمنینی و حجت بعد از من بر همه‌ی مردمی. بهشت واجب شد بر کسی که تو را دوست داشت و ولایت تو را پذیرفت. و رفتن به جهنم واجب شد بر کسی که دشمنی کرد با تو. ای علی! قسم به آن کسی که مرا مبعوث داشت به نبوت و مرا بر تمام خلق برگزید (خدای متعال)، اگر بنده‌ای خدای را هزار سال عبادت کند - خدا - از او قبول نمی‌کند مگر به ولایت و محبت تو و به ولایت و محبت ائمه از اولاد تو و به درستی که ولایت تو قبول نمی‌شود از کسی مگر به بیزاری از دشمنان تو از دشمنان ائمه: از اولاد تو. جبرئیل مرا به این امر خبر داد؛ پس هر کسی خواست ایمان آورد و هر کسی خواست کفر ورزد.» این حدیث نیز صراحت دارد بر این که محبت به ائمه: بدون دشمنی با دشمنانشان مقبول حق تعالی نیست، و معلوم است علمای اهل سنت دشمن دشمنان اهل بیت نیستند، مخصوصاً دشمن خلفای ثلاثه، بلکه به آن‌ها محبت می‌ورزند. پس اظهار محبت آن‌ها به اهل بیت: بدون دشمنی با دشمنانشان سودی ندارد.

محي الدين در آينه فصوص



آيت الله حاج شيخ مرتضى رضوى



اشاره

کتاب مستطاب محي الدين در آينه فصوص تأليف دانشمند بزرگ معاصر، محقق مدقق علامه‌ی عالی مقام حضرت آيت الله حاج شيخ مرتضى رضوى است که در دو جلد وزیری هر یک در ۸۰۰ صفحه منتشر

شده است. این محقق عالی مقام در کتاب مذکور با مهارت بسیار بالایی، پرده‌های اسرار را عقب زده و چهره‌ی واقعی محي الدينيان و صدرایيان و افلاطونيان و ارسطویيان و... و پشت پرده‌های آن‌ها را به نمایش گذاشته است

و توضیح داده که بیگانگان برای براندازی معارف امام صادق^۲ چه‌ها که نکردند. جلد اول این کتاب منتشر شده^۱ اما جلد دوم آن هنوز به زیور طبع نرسیده است.^۲

دارالصادق اصفهان تصمیم دارد، جلد دوم این کتاب گران سنگ را تقطیع کرده و در فصلنامه نورالصادق به چاپ رسانده، به جلوه و جلال این مجله بیفزاید.

از هر مسلمان طالب حق و آزاد اندیشی ملتمسانه تقاضا داریم، که این کتاب بی نظیر در نوع خودش را به دقت مطالعه نماید، تا حقایق برایش آشکار و حقانیت معارف حقه‌ی جعفری در اعماق جانش رسوخ نماید و هرگز از صراط مستقیم قرآن و عترت خود را جدا نسازد.

اینک قسمت اول این کتاب را تحت عنوان «هانری کربن و مأموریت او در ایران» برای خوانندگان این مجله و طالبان حق و حقیقت تقدیم می‌نماییم.

* * * *

-
۱. انتشارات فخر دین قم
 ۲. متن جلد دوم این کتاب در سایت دارالصادق اصفهان در قسمت معرفی کتاب آمده است.

هانری کربن و ماموریت او در ایران

تهاجم فکری علمی - تهاجم فرهنگی

هولدرلین: هر جا که خطر از آن برآید، از همان جا دفع می‌شود.
در نوشته‌های پیشین از جمله جلد اول همین کتاب مکرر گفته‌ام، که اروپاییان به شدت از مکتب امام صادق^۷ واهمه دارند و چون خودشان را مالک جهان می‌دانند تحت کنترل داشتن فکر و اندیشه مردم جهان را یکی از برنامه‌های پایه‌ای خود قرار داده‌اند، که هم اهمیت زیادی به این کنترل می‌دهند و هم زحمت این کار را تحمل می‌کنند.
در این موضوع نکته یا اصل مهم این است که، آنان این برنامه را به طور پوینده و همگام با پویش زمان ادامه می‌دهند، که همواره و نو به نو این تغذیه فکری و جهت دادن به اندیشه‌ها، را ادامه دهند.

جبهه‌گیری فرهنگی

اروپائیان به دنبال شکست‌های مکررشان در جنگ‌های صلیبی نتیجه قطعی گرفتند که هرگز تنها با نیروی نظامی بر اسلام پیروز نخواهند شد. باید جبهه فکری و فرهنگی باز کنند و به آن بیش از جبهه نظامی اهمیت دهند. مقرر شد ابتدا این کار را به طور آزمایشی در اندلس (اسپانیا) پیاده کنند و کردند و به زودی به نتایج باور نکردنی در جنگ‌های داخلی اسپانیا رسیدند و جریان نبردها عوض شد. مسلمان‌ها در بیش‌تر جنگ‌ها شکست خوردند. سپس در سال ۵۶۶ ه.ق یعنی مطابق زمانی که محی‌الدین از اندلس به مراکش آمده، برنامه جنگ فکری و فرهنگی را به داخل ممالک اسلامی نفوذ دادند.

جبهه سیاسی

از جانب دیگر در همان زمان، مراوده و مذاکره با چنگیز را آغاز کرده و او را برای حمله به ممالک اسلامی تشویق کردند و اطلاعات مهمی به خان مغول می‌دادند، که اسپانیا در غرب به دست اروپائیان و خراسان بزرگ (شامل تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و خراسان ایران تاری) در شرق به دست چنگیز سقوط کرد.

مشروح این موضوع را در همین کتاب و همین مجلد خواهم آورد. موفقیت در جبهه فکری، فرهنگی در اندلس، افزایش قدرت معنوی، اجتماعی و اقتصادی پاپ و اسقف‌ها را در پی داشت. زیرا هر دو طرح (هم تخریب فرهنگی و هم مراوده با چنگیز) مال آنان بود و مجری آن نیز سران کلیسا بودند. بیش از پیش از اهمیت در بارها و پادشاهان کاسته می‌شد، شاهانی که نتوانسته بودند، در میدان‌های صلیبی کاری از پیش ببرند و سخت شرم‌سار بودند.

با سقوط خراسان به دست چنگیز، غربی‌ها دقیقاً دریافته بودند که مسلمانان هرگز در فکر حمله‌ی مجدد به اسپانیا و اروپا نخواهند بود. زیرا اگر همت یا توانی داشته باشند، به جانب شرق و مغول خواهند پرداخت که چنین همتی وجود نداشت. این احساس امنیت به ضررشان تمام شد زیرا به خودشان مشغول شدند و بر سر ره‌آورد پیروزی‌ها ابتدا به طور اعلام نشده با هم درگیر شدند. پاپ با شبکه کلیساها بیش از پیش در صدد تملک اجتماعی و اقتصادی کل اروپا بود و ماجرا می‌رفت که جایگاه شاهان را به صفر برساند، و بالاخره منجر به کشاکش علنی گردید و نهضت پرستانت به راه افتاد.

در نتیجه‌ی این غفلت اروپاییان، دولت مقتدری به نام عثمانی در آناتولی پدید آمد و توانست تا آغاز جنگ جهانی اول در مقابل غرب مقاومت فعالانه داشته باشد. اگر اروپاییان به خود مشغول نمی‌شدند می‌توانستند همه‌ی ممالک اسلامی را (در فاصله حمله چنگیز و آمدن هلاکو) بگیرند، زیرا هم تصوف فارسی و هم تصوف عربی غیرت و انگیزه دفاعی را از مسلمانان کاملاً سلب کرده بودند.

درگیری درونی اروپا در حوالی سال ۱۵۰۰ میلادی به پیدایش رنسانس و آغاز پیروزی پادشاهان منجر گشت و در همان دوران دو قدرت عثمانی و صفوی در ممالک اسلامی پای گرفت (۹۱۰ ه.ق).

پیدایش هر دو قدرت اسلامی ثمره هوشمندی و درایت و اندیشه بس شگفت خواجه نصیر بود، که قدرت مغول را مهار کرد و به یک قدرت نسبتاً اسلامی تبدیل نمود که زمینه برای پیدایش دو دولت مذکور فراهم گشت. اروپائیان وقتی به خود آمدند که شرایط دنیا عوض شده و مسلمانان از نو جان گرفته و تا قلب اروپا پیش می‌رفتند، این بار دربارهای سلطنت برنامه جنگ فکری، فرهنگی را در کنار قدرت نظامی قرارداد و هر دو را خودشان اجرا کردند و به ارسال مأموران دانشمند و هوشمند به درون ممالک اسلامی پرداختند. که مأموریت همفر و لورنس (معروف به لورنس عربستان) هم زمان با جنگ جهانی اول از آن قبیل است.

این بار پرونده و تز برنامه جنگ فکری، فرهنگی دو پرونده شده بود و نسخه‌های مربوط به ممالک تحت حاکمیت عثمانی و ایران از هم جدا و حتی بخش اداری جداگانه داشتند.

در ایران از جمله این مأموران، ادوارد براون سفیر انگلیس و گوینو سفیر فرانسه و نیز اوژن او بن وزیر مختار فرانسه و... و... بودند که کتاب‌هایی در مورد ایران برای ایرانیان نوشتند.

اینان علاوه بر سر سپردگان داخلی از قبیل فتحعلی آخوندزاده، ملکم خان، فریدون آدمیت و دانش‌آموختگانی از ایرانیان که در غرب تحصیل کرده بودند، هستند.

هانری کربن پس از جنگ دوم جهانی به عنوان فردی صرفاً فکری و فرهنگی و مثلاً بدون کار دیپلماتیک و در شأن صرفاً یک دانشمند، این مأموریت را به عهده گرفت.

هانری کربن و اقدامات او در حوزه علمیه قم

در آن زمان ما طلبه بودیم و جوان، می‌شنیدیم که کربن فرانسوی به حضور برخی از اساتید بزرگ حوزه می‌آید و با آنان به تبادل مطالب علمی می‌پردازد، به خود می‌بالیدیم که ما هم استادانی داریم که دانشمندان غربی سخت نیازمند علوم‌شان هستند و می‌آیند دو زانو در حضورشان می‌نشینند و مطالب علمی یاد می‌گیرند. در آن سن و سال چه می‌دانستیم آن مطالب که مبادله می‌شود در نظر غربی‌ها پیشیزی ارزش ندارد که اروپائیان قرن‌هاست اصول افلاطونیات و ارسطوئیات را به گوشه موزه علوم انداخته‌اند و جناب کربن مأموریت دیگری دارد.

اروپائیان به ویژه دست اندرکاران دانشگاه سوربون، نسخه روز را برای اندیشه و فکر ایران نوشته بودند که از چند عنصر تشکیل شده بود:

۱- تصوف با عنوان ارزشمند عرفان.

۲- ارسطوئیات برای علمی جلوه‌دادن و معقول کردن تصوف،
تصوفی که علم را حجاب اکبر می‌دانست و پای استدلالیان را چوبین.

۳- افلاطونیات که قدری از خشکی مزاج ارسطوئیات، بکاهد و
قدری هم از بی‌مبالاتی تصوف عشقی هپروتی، بکاهد و چسب میان آن
دو باشد.

۴- قدری هم از اشراقیات شیخ اشراق لازم بود، که هم بر توان
چسبانندگی افلاطونیات بیفزاید و هم بوی ایرانی ناسیونالیستی هم داشته
باشد.

۵- آمیزه‌ای از قرآن و حدیث نیز لازم است تا این معجون به نام دین
به خورد متفکران ایرانی اعم از حوزوی و دانشگاهی داده شود، مبادا که
رگ دین‌داری بجنبد و مکتب جعفر صادق^۷ و فلسفه و عرفان قرآن و اهل
بیت جان بگیرد.

هانری کربن آن‌قدر دقیق بود برنامه‌اش را کاملاً زیر نظر داشت، که
عناصر مذکور هر کدام به همان اندازه که لازم است باشد نه بیش و نه
کم، و چون مشاهده می‌کرد عشق تصوف برخی از ایرانیان را بیش از حد
به طرف افلاطون می‌کشد برای پیش‌گیری از این خطر یک شعار درست
کرده بود: «بعضی‌ها افلاطونی متولد می‌شوند».

جمله عجیبی است چندین کاربرد و ویژگی دارد:

۱- مرادش این بود که اساساً ایرانی‌گرایی شدید به تخیل محض دارد و
اساساً ایرانیان افلاطونی متولد می‌شوند.

۲- بدون این که افلاطونیات را محکوم کرده و بی‌فایده بداند آن را از کارآئی زیاد برمی‌اندازد.^۱

۳- جمله، خالی از هر نوع دافعه است هم نسبت به ایرانیان و هم نسبت به افلاطون.

تنظیم کنندگان نسخه، دقیقاً می‌دانستند تصوف تا پایان قرن ۶ توانست اسلام را به نوعی پوکی کشنده و مضمحل کننده مبتلا کند. اما این بار می‌دیدند که ایران در عصر تشیع به سر می‌برد و تکلیف تصوف در نظر تشیع روشن و مردود است پس باید برنامه دیگری ریخته شود.

و نیز می‌دانستند که شیعیان با وجود ارسطوئیان فراز، مانند فارابی، ابن سینا و... هرگز ارسطوئیات را در جایگاه دین جای نداده‌اند و همچنین تخیلات و ایده‌ها و مثل افلاطون مطرود شیعه است.

تصوف محی‌الدین خوب بود اما برای این کار دو نقطه و نکته‌ی ضعف داشت:

۱- به قدری از دلیل و استدلال عاری است که نمی‌توان آن را یک مکتب علمی نامید.

۲- اصول و اسکلت آن همان افلاطونیات است و آهنگش آهنگ تصوف. با تار افلاطون آهنگ تصوف را می‌نوازد.

پس بهترین ابزار برای این نسخه «حکمت متعالیه» و ملاصدرا است که همه‌ی عناصر مذکور را کاملاً و در حد مطلوب دارد. اما نباید

۱. جناب دکتر پورجوادی نیز این جمله را از او نقل کرده است: کتاب ماه شماره ۵۹.

م‌ح‌ی‌ال‌د‌ی‌ن‌ ک‌ام‌لاً‌ ک‌ن‌ار‌ گ‌ذا‌ش‌ت‌ه‌ ش‌ود‌،‌ ز‌ی‌را‌ ح‌ک‌م‌ت‌ م‌ت‌ع‌ال‌ی‌ه‌ ف‌ر‌ز‌ن‌د‌ ف‌ص‌وص‌
ال‌ح‌ک‌م‌ ا‌س‌ت‌.

ک‌ر‌ب‌ن‌ خ‌ود‌ش‌ را‌ خ‌ی‌لی‌ م‌وف‌ق‌ ن‌می‌د‌ی‌د‌.‌ گ‌ر‌چ‌ه‌ پ‌ی‌رو‌ان‌ د‌ان‌ش‌گ‌اه‌ی‌ م‌ت‌ع‌د‌د‌
ی‌اف‌ت‌ه‌ ب‌ود‌ و‌ از‌ ا‌ی‌ن‌ ک‌ه‌ د‌ر‌ ح‌وز‌ه‌ ق‌م‌ اس‌ف‌ار‌ ت‌د‌ر‌ی‌س‌ م‌ی‌ ش‌ود‌ ب‌ه‌ ش‌د‌ت‌ خ‌وش‌ح‌ال‌
ب‌ود‌،‌ ا‌ما‌ و‌ق‌ت‌ی‌ ک‌ه‌ م‌رح‌وم‌ ط‌ب‌اط‌ب‌ائ‌ی‌ ب‌ه‌ م‌اه‌ی‌ت‌ او‌ پ‌ی‌ب‌رد‌ و‌ پ‌س‌ از‌ ی‌ک‌ی‌ د‌و‌ س‌ال‌
آ‌ش‌ن‌ائ‌ی‌،‌ ب‌ه‌ او‌ ر‌وی‌ خ‌وش‌ ن‌شان‌ ن‌داد‌،‌ س‌خ‌ت‌ د‌ل‌ گ‌ی‌ر‌ ب‌ود‌.

او‌ د‌ر‌ م‌ق‌دم‌ه‌ ک‌ت‌اب‌ش‌ ت‌ن‌ها‌ از‌ ی‌ک‌ د‌ان‌ش‌م‌ن‌د‌ ا‌ی‌ر‌ان‌ی‌ (د‌ک‌ت‌ر‌ ح‌س‌ی‌ن‌ ن‌ص‌ر‌)‌ و‌
ی‌ک‌ د‌ان‌ش‌م‌ن‌د‌ س‌ور‌ی‌ه‌ای‌ (ع‌ث‌م‌ان‌ ی‌ح‌ی‌ی‌)‌ ن‌ام‌ م‌ی‌ب‌رد‌ و‌ م‌ی‌گ‌وی‌د‌ «ب‌ی‌ن‌ م‌ا‌ س‌ه‌
ت‌ن‌،‌ د‌ر‌ م‌ور‌د‌ ج‌وه‌ر‌ م‌ع‌ن‌وی‌ و‌ ر‌وح‌ان‌ی‌ اس‌لام‌ ا‌ت‌ف‌اق‌ ن‌ظ‌ر‌ اس‌اس‌ی‌ ح‌اص‌ل‌
گ‌ر‌د‌ی‌د‌».^۱

لا‌زم‌ ا‌س‌ت‌ ن‌ک‌ت‌ه‌ای‌ را‌ د‌ر‌ م‌ور‌د‌ ا‌ی‌ن‌ ج‌م‌له‌ او‌ ت‌وض‌ی‌ح‌ د‌ه‌م‌:‌ ک‌ر‌ب‌ن‌ ک‌ت‌اب‌ش‌ را‌
د‌ر‌ اص‌ل‌ ب‌رای‌ ا‌ی‌ر‌ان‌ی‌ان‌ ن‌وش‌ت‌ه‌ ا‌س‌ت‌.‌ ز‌ی‌را‌ او‌ ع‌لا‌وه‌ ب‌ر‌ ت‌ح‌ر‌ی‌ف‌ اص‌ول‌ و‌ ف‌ر‌وع‌
اس‌لام‌ (ب‌ه‌ و‌ی‌ژ‌ه‌ ت‌ش‌ی‌ع‌)‌ و‌اق‌عی‌ات‌ ت‌اری‌خ‌ی‌ را‌ ن‌ی‌ز‌ ت‌ح‌ر‌ی‌ف‌ ک‌رد‌ه‌ ا‌س‌ت‌.‌ و‌ غ‌ر‌ی‌بان‌
ه‌ر‌گ‌ز‌ م‌رد‌م‌ و‌ م‌خ‌اط‌بان‌ غ‌ر‌ب‌ی‌ ش‌ان‌ را‌ م‌ن‌ح‌رف‌ ن‌می‌ک‌ن‌ند‌ و‌ ب‌ه‌ اص‌ط‌لاح‌ گ‌ول‌
ن‌می‌ز‌ن‌ند‌.‌ ا‌ما‌ ک‌تاب‌ او‌ د‌ر‌ ع‌ی‌ن‌ ح‌ال‌ گ‌زار‌ش‌ ک‌ار‌ م‌أم‌ور‌ی‌ت‌ او‌ ن‌ی‌ز‌ ه‌س‌ت‌.‌ و‌ ت‌ن‌ها‌
ا‌ی‌ن‌ ج‌نب‌ه‌ ک‌تاب‌ ب‌رای‌ غ‌ر‌ب‌ی‌ها‌ ن‌وش‌ت‌ه‌ ش‌ده‌ ا‌س‌ت‌.

ج‌م‌له‌ م‌ذ‌ک‌ور‌ د‌ر‌س‌ت‌ از‌ الف‌اظ‌ی‌ ت‌ش‌ک‌ی‌ل‌ ی‌اف‌ت‌ه‌ ک‌ه‌ ک‌ام‌لاً‌ ب‌ر‌ اس‌اس‌ ت‌ع‌ب‌ی‌ر‌ و‌
اد‌ب‌ی‌ات‌ ج‌اس‌وس‌ان‌ و‌ م‌أم‌وران‌ م‌ب‌ت‌نی‌ ا‌س‌ت‌ و‌ د‌ر‌ د‌ی‌پ‌ل‌م‌اس‌ی‌ آم‌ی‌خ‌ت‌ه‌ ب‌ه‌ ج‌اس‌وس‌ی‌
ی‌ک‌ ت‌ع‌ب‌ی‌ر‌ ش‌نا‌خ‌ت‌ه‌ ش‌ده‌ ا‌س‌ت‌.‌ م‌ث‌لاً‌ ا‌گ‌ر‌ ی‌ک‌ د‌ی‌پ‌ل‌م‌ات‌ یا‌ ج‌اس‌وس‌ د‌ر‌ گ‌زار‌ش‌ش‌

۱. تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری.

بنویسد: «گفتگوی من با فلانی صریح بود» لفظ صریح دلالت می‌کند که تفاهمی در بین حاصل نشده و یا خیلی کم به دست آمده است. جمله فوق نیز بدین صورت یک تعبیر شناخته شده است یعنی «من توانستم این دو را کاملاً در موضع مورد نظرم قرار دهم» و ناگفته نمی‌گذارد که دکتر نصر استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است و عثمان یحیی متصدی تحقیقات در «مرکز تحقیقات علمی» می‌باشد. هانری کربن امیدوار بود به جای «نهایة الحکمه» یک کتاب چند جلدی در شکل و ماهیت اسفار ملاصدرا اما با ادبیات و اصطلاحات روز، از قلم مرحوم علامه طباطبایی صادر شود. لیکن آگاهی علامه به ماهیت او، او را ناکام گذاشت و فلسفه در نظر طباطبایی در همان قالب کوچک «نهایة الحکمه» درآمد که حتی مسؤلیت برخی مسائل اساسی آن را نیز نمی‌پذیرد و می‌گوید «قالوا».

اما اگر امروز کربن زنده بود و حال و هوای ما طلبه‌ها را می‌دید و آن برنامه متسلسل «زائر شرق» را از شبکه چهار سیما مشاهده می‌کرد که چه مداحی‌ها در موردش شده و می‌شود، گزارش دیگری می‌نوشت و جایزه بزرگ خدمت به جهان غرب را می‌گرفت. گرچه مزد کار خود را گرفته و مدیر «مطالعات عالی دانشگاه سوربن» شده بود. بلی کسی به نام هانری کربن این قدر مثبت بوده که به اصطلاح نون دانی چند نفر دانشگاهی ما بشود.

جالب و شنیدنی: در یکی از همین برنامه‌های «زائر شرق» حضرات حاضر در میز گرد دانشمندی، علاوه بر افاضه‌های شیوا و بلیغ در مدح هانری

کربن از دکتر تجویدی که در آلمان ساکن است مصاحبه‌ای پخش شد که او می‌گفت: آقای جلال‌الدین آشتیانی به من گفت هانری کربن به هنگام مرگ روی به قبله کرد و گفت «**السلام علیک یا حجة الله**». من گفتم شما که در آن وقت در کنار او نبودید از کجا دانستی که کربن رو به قبله کرده و این سلام را گفته است؟ آقای آشتیانی گفت: خوب من دانستم دیگر.

یعنی حضرت آشتیانی کشف و شهود فرموده است که مأمور استعمار فکری که مأموریت برای تخریب اسلام دارد، مسلمان شده بل شیعه شده آن هم شیعه خالص و خلص و معتقد به امام زمان^۷. آیا اینان این قدر از تحریف حقایق نمی‌ترسند!؟!

ناچارم ادامه دهم و تکه‌هایی را از کتاب تاریخ فلسفه اسلامی کربن،

بیاورم:

در صفحه ۳ کتاب می‌گوید: اذعان می‌نمائیم که جامعیت و قاطعیت افکار فلسفی اسلام به خلاف آن چه به مبالغه پنداشته‌اند، فقط در فقه اسلام نهفته نیست.

توجه: ۱- چه کسی گفته است که فلسفه اسلام در فقه نهفته است؟! تا چه رسد به مبالغه در این سخن. بل همگان گفته‌اند و تصریح کرده‌اند که فقیه حتی با حکمت احکام نیز کاری ندارد و نباید داشته باشد و باید با فقه با تعبد محض برخورد کند.

۲- او با این عبارت درصدد القاء و ایجاد تنفر در ناخود آگاه مخاطب است که او را نسبت به فقها بدبین کند.

۳- محی‌الدینیان و صدرائیان همیشه مخالفان دانشمند و فیلسوف خود را متهم کرده‌اند که از موضع فقه سخن می‌گویند و هر کس با ارسطوئیات و تصوف مخالف باشد، حتماً یا فقیه است یا نهایتاً یک متکلم است. و هانری با این عبارت این شمشیر نامردمی قدیم را تیز می‌کند. بر فرض خواجه نصیر، علامه حلی، علامه مجلسی و ... و... صرفاً فقیه یا متکلم هستند، آیا دکارت، کانت، هگل و... و... که همگی نه ارسطوئی هستند و نه صوفی، فقیه شیعه یا متکلم شیعه هستند؟! اگر مسلک محی‌الدین و ملاصدرا یک مکتب مفید است، چرا خود غربیان از آن پیروی نمی‌کنند؟ چرا ارسطوئیات را که مال خودشان بوده قرن‌ها پیش وانهاده و به دور انداخته‌اند؟ چرا همه نعمت‌های مسلمانان را غارت کردند اما این نعمت (!) بزرگ را به ما می‌دهند؟ چه سخاوتی!؟!

۴- چرا تصوف ایرانی را در مراکز علمی‌شان تنها برای سوار شدن برگزیده ایرانی تدریس و تدریس می‌کنند؟ درست است خیلی به مسلک محی‌الدین و ملاصدرا ارزش می‌دهند ارزش بس بزرگ و هنگفت، زیرا بزرگ‌ترین اهرم است در اختیار آنان که آنان را بر بلند کردن ملیت، دین و فرهنگ ایرانی توانمند می‌کند.

شرح خواجه پارسا توسط بخش فارسی «انستیتوی ایران و فرانسه» تحت مدیریت کربن برای احیای مجدد محی‌الدین چاپ شد.

۵- در محافل علمی‌شان اصل ارسطوئی «تقسیم وجود به جوهر و عرض» را به تمسخر می‌گیرند اما مرتب به گوش ما می‌خوانند که «حرکت جوهری ملاصدرا» یک ابتکار بس بزرگ است.^۱

در صفحه ۴ می‌گوید: در مغرب زمین تمایز قطعی فلسفه از الهیات به دوران اسکولاستیک قرون وسطی می‌رسد. ظاهراً موجب این تمایز تفکیک فلسفه از مذهب بوده است و چون پدیده کلیسا و تناقضات و نتایج آن، در اسلام وجود نداشته است، لاجرم در اسلام اندیشه تفکیک فلسفه از دین به وجود نیامد.

رندانگی‌ها: ۱- کلیسا و ارسطوئیات در عصر اسکولاستیک تنگاتنگ در آغوش هم بودند و اساساً مسیحیت براساس فلسفه ارسطو تبیین می‌شد و کودکان اروپا نیز این واقعیت را می‌دانند، آیا تنها دانشمندی مثل هانری کربن آن را نمی‌داند!؟! و قبل از دوران اسکولاستیک نیز مسیحیت با فلسفه افلاطون تبیین می‌شد، که توماس اکوینو ارسطوئیات را جای‌گزین آن کرد و دادگاه‌های انگیزاسیون که کلیسا برای محاکمه دانشمندان به راه انداخته بود آنان را به جرم مخالفت با اصول ارسطو محاکمه می‌کردند، همان‌طور که گالیله را رسماً به دلیل مخالفت با افلاک نه‌گانه ارسطو محاکمه کردند و گرنه در کجای انجیل سخنی از کیهان‌شناسی آمده.

۲- گفتم که کربن کتابش را برای هالو کردن ایرانیان نوشته است زیرا غریبان خود به روشنی دقایق بالا را می‌دانند.

۱. در «نقد مبانی حکمت متعالیه» هم بیهوده بودن و هم بی‌پایه و غلط بودن حرکت جوهری را توضیح داده‌ام.

۳- آن تفکیک فلسفه و دین از همدیگر که در جامعه اسلامی بوده یک در صد آن در جامعه اروپا نبود. آخر این واقعیت‌ها آن قدر روشن است که هم مردم غرب و هم مسلمانان همه به آن آگاه‌اند. به راستی خیلی بی‌شرمانه است که این قدر مردم ایران بل متفکران ایران را نادان حساب کرده و این گونه سخن می‌گویند.

به حدی در میان مسلمانان فلسفه از دین منفک بوده و هست که تقریباً هیچ فیلسوف به اصطلاح حرفه‌ای از تکفیر در امان نبوده و نیست مگر آماورها و یا افرادی به تعداد انگشتان دست.

درست است کربن با فعالیت‌ها و نوشته‌هایش کاری کرد که امروز هر طلبه و دانشجو گمان می‌کند دانشمندان شیعه از قدیم پیرو محی‌الدین یا ملاصدرا بوده‌اند و معجون ارسطوئیات و تصوف را می‌بلعیده‌اند.

۴- طوری آرام و نرم و نرمک با قلم لیبرالانه مطلب را در ناخودآگاه مخاطب می‌کارد، گویی از واضحات مسلم سخن می‌گویند. هم واقعیات عقیدتی و تاریخی مسیحیت و اروپا را وارونه نشان می‌دهد (آن هم در اصول و پایه‌های مسلم) و هم واقعیات عقیدتی و تاریخی مسلمانان و بالخصوص ایرانیان را. این است «زائر شرق». برای روشن شدن این رندانه بازی، خواننده می‌تواند (در صورت لزوم) به مقاله «قلم مکتبی و قلم لیبرال» جلد اول مراجعه کند.

۵- این است کسی که جناب آشتیانی تشهد و سلام او را در لحظات آخر مرگش، شهود و مکاشفه کرده است. چرا همه چیز این مردم را به هوس‌های شخصی خودشان می‌فروشد؟!!

۶- درست است، هانری کربن هم در نظر خودش و هم در نظر اروپائیان یک مجاهد و متدین بزرگ است، که به تخریب فرهنگ کافرانی که مسلمان ایرانی نامیده می‌شوند پرداخته است. و با توسل به منطق ماکیاولیسم هدفش وسیله‌اش را توجیه می‌کرد که واقعیات مسلم را وارونه کند.

۷- فلسفه در غرب تنها در قرون اخیر از دین مسیحی تفکیک شده است و آغاز این تفکیک از فرانسیس بیکن شروع شده بود.

۸- کربن عبارت را طوری آورده است که هم جنبه تبلیغی برای عموم داشته باشد و نتیجه‌اش ترویج مثلاً حکمت متعالیه به عنوان فلسفه ناب اسلام (بل عین اسلام باشد و این هدف اصلی اوست) و هم مخاطب به اشکال‌های بالا متوجه نشود.

۹- کربن در این عبارت واحده دو جهت‌گیری را برای دو هدف یکجا قرار داده است:

الف) هدف اول القاء وحدت اسلام با فلسفه کلاسیک یونان به محوریت ارسطوئیات مثلاً در قالب حکمت متعالیه است که هیچ‌گونه جای تفکیک میان اسلام و آن وجود ندارد و نداشته است. در این جهت‌گیری روی سخن او با عموم دست اندرکاران فلسفه است اعم از طلبه و دانشجوی مبتدی و استاد متخصص در فلسفه.

ب) در جهت‌گیری دوم هدف و مخاطب او آن گروه از افراد هستند که در فلسفه متخصص‌اند، که اگر اشکال‌های بالا را به سخن او بگیرند پاسخ بشنوند که مراد کربن نسبت و رابطه مسیحیت و یا اسلام با فلسفه کلاسیک یونان نیست بل مرادش این است که مسیحیت غیر فلسفی‌ترین دین است حتی در مقایسه با یهودیت، هندوئیت و بودائیت. و این فقدان روح فلسفی در

مسیحیت وقتی روشن شد، که ناچار دست نیاز به سوی فلسفه افلاطون باز کرد و با آغاز عصر اسکولاستیک که افلاطون را وانهاد و به آغوش ارسطو در آمد و روشن شد که نه تنها مسیحیت موجود فاقد هر گونه روح فلسفی است بل به قدری بی بنیاد است که با هر فلسفه‌ای می‌سازد؛ روزی بر پایه مثل افلاطون و روز دیگر بر پایه عقول عشره ارسطو قرار می‌گیرد.

اما در این جهت‌گیری نیز اشکالهای اساسی دیگر متوجه سخن اوست:

۱- مگر بناست هر بینش و مکتب که دارای روح فلسفی باشد بیش‌تر به

فلسفه کلاسیک یونان بچسبد و بیش‌تر ماهیت خود را ببازد؟

۲- اگر چنین است چرا دکارتیسم و کانتیانیسم به جای گرایش به

افلاطون و ارسطو در مقام اضمحلال و نسخ آن دو بر آمدند و آنها را از عرصه علم و اندیشه بیرون راندند.

۳- کربن می‌خواهد اسلام را هم دارای روح فلسفی قوی (در حدی که

اسلام از فلسفه تفکیک‌ناپذیر است) نشان دهد و هم این مکتب را نیازمند فلسفه‌های دیگر، نشان داده و در یک برزخ بغرنج قرار دهد، در نتیجه، یونان گرایی، نیاز ماهوی اسلام باشد به حدی که نیازش بیش از نیاز مسیحیت باشد.

۴- او بهتر می‌داند که ارسطوئیات چه بلایی بر سر مسیحیت آورد و

آن را رسواترین دین کرد و مسیحیت را به پدیده ننگین دادگاه‌های انگیزاسیون منجر نمود که سرانجام مهر غیر علمی بودن و غیر عقلانی بودن را بر پیشانی مسیحیت کوبید. و در صدد است با این گونه سخنان دو پهلو، اسلام را نیز به سرنوشت مسیحیت دچار کند.

اما ما معتقدیم که اسلام نه تنها روح فلسفی دارد بل یک فلسفه کامل است البته اسلام ثقلین، مکتب جعفر صادق^۷. نه اسلام اموی. و این مکتب هیچ نیازی به فلسفه دیگر ندارد و کربن خیلی بهتر می‌داند که وام‌گیری یک مکتب از مکتب دیگر نه تنها مصداق التقاط است بل دلیل باطل بودن خود آن مکتب است. و هر عالم و دانشمند این نکته را نداند جاهل‌ترین فرد است. مانند کسانی که واقعاً راه این التقاط را می‌پیمایند و عملاً اعلام می‌کنند که اسلام‌شان باطل است. یا در اثر نادانی و عدم هوشمندی و یا به انگیزه رندانه و جمع‌مردان و ژست فیلسوفانه.

باز در همان صفحه ۴ شروع می‌کند: در اسلام جستار و تحقیق فلسفی در «محیط مختص خود» صورت گرفت یعنی در محیطی انجام یافت که وحی و نبوت موضوع اصلی تفکر فلسفی به شمار می‌رفت و مسائل و کیفیت تفاسیر، اندیشیدن در این مهم را ایجاب می‌کرد، بنابراین، فلسفه در اسلام به صورت «فلسفه نبوی» در آمد.

توضیح: مرادش این است که اسلام خیلی بیش‌تر از مسیحیت نیازمند اندیشه فلسفی بود و هست. این درست است اما به چه دلیل باید این اندیشه فلسفی یک اندیشه اجنبی باشد؟ و فلسفی بودن یک مکتب لازم گرفته دچار التقاط شود و بطلان خود را اعلام کند؟! عرض کردم که هر مدعی دانش اگر این اصل را نداند به نادانی خود اعتراف کرده است مگر کسی که مامور و جاسوس باشد.

می‌گوید فلسفه در اسلام در محیط وحی و نبوت انجام یافت. در این جمله باز واقعیت‌های تاریخی مسلم را زیر پا نهاده و عکس آن‌ها را ادعا می‌کند. فلسفه افلاطون سپس ارسطو در اروپا در درون کلیساها به عنوان

باورهای مقدس تدریس می‌شد و در ممالک اسلام تا آغاز قرن اخیر از ورود به مساجد ممنوع بود و نه تنها «فلسفه نبوی» نبود بل «فلسفه‌ای بر علیه فلسفه نبوی» بود.

در صفحه ۵ می‌گوید: ما در این کتاب، «فلسفه نبوی شیعه» را در دو شکل اصلی آن که عبارت است از نظر امامیه و نظر اسماعیلی، اساس گفتگو قرار داده‌ایم.

تأمل: ۱- فلسفه نبوی شیعه آن است که اصول آن در بیانات علی ۷ و ائمه: آمده و به ویژه تبیین‌های امام صادق ۷ و امام رضا ۷، و همه اصول و فروع آن مشخص شده است. نه افکار تخیلاتی محی‌الدین یا ملاصدرا که در عین تخیل بودن مونتاژی هم هستند و هرگز ماهیت یک اندیشه منسجم را ندارند.

۲- گذاشتن اسماعیلیه در کنار امامیه یک جادوی دیگر است و توجه به آن سخت قابل اهمیت است: فلسفه تقلین و مکتب قرآن و اهل بیت: را بایکوت کردند و افکار غیر منسجم و خیالاتی محی‌الدین اسپانیایی و ملاصدرا را «فلسفه اسلامی» نامیدند روح و جان این فلسفه به اصطلاح اسلامی «باطن‌گرایی» است که به وسیله آن هر آیه و حدیث را تحریف می‌کنند و به بستر ارسطوئیات و جوکیات می‌کشانند. بدون تمسک به این ابزار تحریف، نه حکمت متعالیه به وجود می‌آمد و نه تصوف و نه ارسطوئیات می‌توانست وارد جامعه اسلامی شود و در سریر اسلام بنشیند.

اسماعیلیه باطن گراترین فرقه در میان فرق مسلمین است. کربن با آمیختن اسماعیلیه و امامیه در صدد انرژی دادن بیشتر به این ابزار دین برانداز است.

نمونه‌های متعددی از باطن گرایی محی‌الدین را در جلد اول دیدیم. به ویژه گوساله پرستی را عین توحید می‌داند و هارون را مستحق تنبیه بدنی می‌داند که موسی ریش او را گرفت و کشید که چرا نگذاشتی مردم به عبادت مقدس خود پردازند و صدها مورد دیگر. اساساً هر چه محی‌الدین گفته و نوشته همگی تحریف بر اساس باطن گرایی است و همین طور ملاحظه‌را.

مرحوم علامه طباطبایی به ماهیت کربن پی برد و او را از خود راند. و به همین دلیل در میزان حد و حدودی برای باطن گرایی قرار داد. من برای آنان که شاید توان مطالعه متن عربی میزان را نداشته باشند، عین عبارت ترجمه میزان جلد ۵ را می‌آورم گرچه مترجم محترم روح عبارت آن مرحوم را سست کرده است، می‌گوید: عقیده این که زیر ظواهر شرع حقایقی نهفته که باطن آنهاست، عقیده درستی است و عقیده این که بشر هم راهی به رسیدن آن حقایق دارد اعتقاد صحیحی است [لیکن] حاشا و کلاً که در شرع باطنی باشد که ظاهر بدان راهنمایی نکند، در حالی که ظاهر عنوان باطن است و حاشا که در آن جا چیزی (باطنی) باشد که نزدیک‌تر (برای نیل به حقیقت) از ظاهر باشد و شارع دین (در ظاهر سخنش) کلاً از آن صرف نظر کرده باشد، یا تساهل کند یا از آن غافل باشد.

یعنی نباید باطن متعارض با ظاهر باشد، پیام باطنی آیه باید در جهت پیام ظاهری آن باشد. امامیه قرآن را دارای باطن و آن باطن را نیز گاهی

دارای باطن می‌داند اما همگی در جهت واحد، نه معارض با هم، نه این که باطن ناسخ ظاهر باشد.

این فقط چند مورد از تنها ۵ صفحه‌ی اول کتاب هانری کربن بود که توضیح دادم تا نمونه‌ای باشد، نه همه رندی‌های او در این ۵ صفحه تا چه رسد به کل کتابش. در نظر یک هوشمند، دغل کاری‌های این مرد آن قدر روشن و واضح است، که هیچ نیازی به پاسخ گوئی نیست. گرچه سودجویان و مرید طلبان همه‌ی اهداف او را تحقق بخشیدند و مطابق آن مثل این «گرگ را دائی خود دانستند». گروهی در حوزه و گروهی در دانشگاه دست به دست او دادند و به راستی او را در ماموریتش موفق کردند. در میان گروه دانشگاهی کسانی هستند، که اسلام را یک دین غیر علمی که مختصر ارتباطی با اندیشه دارد، می‌دانند و اینان حق دارند در جاده‌ای که بلدزر کربن صاف می‌کند راه بروند. اما فریاد از دست پی‌روان کربن و مریدان محی‌الدین در حوزه، که این التقاط را به عنوان اسلام ناب و تشیع ناب، به خورد این مردم شیعه می‌دهند.

او در این مسیر ابتدا اسلام را بیش از مسیحیت دارای روح فلسفی می‌داند، و این درست است. و در میان مسلمانان، شیعه امامیه را از همه فلسفی‌تر می‌داند و این نیز صحیح است. آن‌گاه با امداد از اسماعیلیه فکر شیعی را تا حد باطن‌گرایی (البته: ادعای باطن‌گرایی) محی‌الدین و ملاصدرا، باطن‌گرایی بی‌حد و مرز، باطن‌گرایی بی‌قاعده و قانون، باطن‌گرایی ناسخ‌ظواهر و ناسخ‌نصوص، معرفی کند.

همان طور که امروز در ادبیات صدرائیان مشاهده می‌کنید که «باطن‌گرایی» را پرستش می‌کنند و همه نصوص و ظواهر را منسوخ می‌کنند. و لفظ «باطن» شیرین‌ترین لفظ است برای‌شان، و باطنی‌تر از اسماعیلیه شده‌اند.

و یک اصل روانی نیز زمینه خوبی برای این باطن‌پرستی است، زیرا وقتی که سخن از دین است روح و روان و شخصیت ناخود آگاه مردم، طلبه جوان و دانشجو، متوجه عالم باطن است و سخت‌پذیرای باطن‌گرایی است. اینان نمی‌توانند حد فاصل میان باطن که در نظر علمی شیعه هست، با باطن‌گرایی‌ای که دین را از ریشه می‌کند و به دین دیگر تبدیل می‌کند تشخیص دهند و بازیچه دست مریدان هانری کربن می‌شوند و دچار نقض غرض می‌گردند یعنی به جای شناختن اسلام به ضد اسلام می‌رسند.

با این که قصد توضیح گزاف‌های کربن را ندارم و در صدد پاسخ‌گویی به گستره تحریف واقعیات او نیستم (و شاید روزی این کار را بکنم زیرا جریان فکر فلسفی شیعه را گمراه کرده است) تنها یک سخن دیگر او را از همان اوایل کتابش می‌آورم او می‌گوید: **صوفیان از آغاز شیعه بوده‌اند و شیعیان نیز از همان اول صوفی بوده‌اند.**

شاید از آغاز پیدایش قلم و کتابت بل از آغاز پیدایش بشر، گزافه، تحریف واقعیت، کذب و دروغ، خیانت به تاریخ، وارونه کردن حقایق از خراف و... و... بل مهم‌تر این که نادان انگاشتن یک ملت، هالو دانستن متفکران یک کشور، و... بزرگ‌تر و بی‌شرمانه‌تر از این عبارت هانری کربن از هیچ بنی بشری صادر نشده است.

اما او در یک روان‌شناسی دقیق و روان‌شناسی اجتماعی حساب شده، امیدوار بود در میان ایرانیان عده‌ای پیرو او باشند، یا در اثر ساده لوحی‌شان

گول او را بخورند یا خود خواهی و مرید بازی‌شان و ادارشان کند که تز این مامور را که دقیقاً مصداق «دایه دل سوزتر از مادر» است به اجرا بگذارند.

امروز صدرائیان این گفته او را به عنوان یک «اصل»، تبلیغ و ترویج می‌کنند و یک به یک علمای شیعه را می‌شمارند و همه را صوفی از نوع محی‌الدینی و صدرائی قلمداد می‌کنند. به راستی مصیبت بزرگی را متوجه شیعه و تشیع کرده‌اند. آثار شوم این جریان تا کجا خواهد رفت... .

اینان اگر توجه فرمایند، خودشان شیعه نیستند بل شیعه هانری کربن هستند که خود نه شیعه بود و نه آدم سالم، بل یک مامور جاسوس بود. جریان تهاجم فکری علمی، که کربن راه انداخته صدها برابر خطرناک‌تر از جریان تهاجم فرهنگی اجتماعی، است که غربیان آن را نیز دنبال می‌کنند، زیرا این تحریف فکری علمی خود، خیزشگاه فرهنگ منحرف در دامنه گسترده می‌گردد.

ادامه دارد ...

مبارزه با تشیع از راه تصوف و عرفان



استاد عالی مقام حوزه علمیه قم
آیت الله شیخ مصطفی اعتمادی



پیروی از حق خیلی مشکل و سنگین است، پیدا کردن حق مشکل و پیروی از آن هم مشکل است. تحمل حق برای اهل دنیا سنگین است، لذا نوعاً می بینیم مردم از زیر بار حق فرار می کنند . چه در دعاوی شخصی

(فرش مال من است، ارث مال من است نه مال تو) بیشتر می خواهند از زیر

بار حق فرار کنند. « ① ﴿ ۳ ﴾ * ﴿ ۲ ﴾ ☒ ⚙ → ◆ → ﴿ ۹ ﴾ ←

□◆①❧③*②☞◻■●○↔♠→❧✓✓√، باید انسان از خداوند عالم استعانت بجوید که خدایا کمک کن که به حق رفتار کنم، خدایا کمک کن که در هر امری به دنبال حق باشم، به حق قضاوت کنم، به حق رفتار کنم، خیلی نیاز است که انسان در این موضوع از خداوند عالم استمداد کند. چون حق سنگین است.

مشهور است و در روایات هم شاید وارد شده باشد که الحق مرء حق در کام مردم دنیا تلخ است.

لذا از آن روزی که ولایت و خلافت امیرالمؤمنین ۷ مطرح شد، داد و بیداد شروع شد چون حق تلخ است، و روز به روز که بحمدالله این حقانیت اهل بیت: آشکارتر می شود، در کام دیگران تلخ تر می شود و مخالفین آتش می گیرند و شعله ورتر می شوند. هر روز حرارتشان بیشتر، عداوتشان شدیدتر و مخالفتشان بیش تر می شود، حق تلخ است و سنگین، هم پیدا کردنش و هم پیروی از آن، هر دو سنگین است.

خوب آقایان تاریخ را می خوانند، یا سیر را مطالعه می کنند، حالات انبیاء و ائمه را مطالعه می کنند، خوب متوجه اند که پیدا کردن حق و پیروی از حق چقدر سنگین است. از همان روز (از روز غدیر) شروع شد، از روز غدیر تا به امروز ۱۴ قرن است مخالف، کوشش می کند که این قضیه را لکه دار کند، چقدر حق سنگین است.

هی دارند توجیه می کنند، سنداً نمی توانند توجیه کنند، دلالتهاً توجیه می کنند، که مقصود رسول خدا چه بوده؛ هی توجیه. عمر و ابوبکر اگر می دانستند که پیروانشان در توجیه قضیه غدیر این قدر به زحمت می افتند از اول خودشان پیروی می کردند از غدیر، چقدر خودشان را به زحمت

می‌اندازند؛ چقدر توجیه. آن‌ها روز اول نمی‌دانستند که پیروانشان در آینده این قدر به زحمت و دردسر می‌افتند به خیال خودشان کار تمام شده است و به قول عمر بیعت ابوبکر (بیعت اولیه بعد از رسول خدا) یک خلطه‌ای بیش نبود، یک کلکی بیش نبود. بله یک بازیچه‌ای بود، چه بیعتی، ولی خوب به خیال خودشان کار تمام شد و دیگر تشیع رفت تمام شد، علی ۷ کنار رفت، حقش گرفته شد، یکی دو سه نفری در مدینه خلافت و ولایت و قضیه غدیر را محکم گرفته‌اند، این‌ها مؤثر نخواهند بود!!!

این‌ها نمی‌دانستند که بعد تحقیقات می‌آید روی این مطلب، خداوند عنایت می‌فرماید، شیعه رشد می‌کند، می‌رسد به این حدی که می‌بینید. خداوند به شیعیان بیش‌تر قدرت عنایت بفرماید که بیش‌تر فعالیت کنند، در این طریق دشمن را بیش‌تر آتش بزنند. آن‌ها می‌بینند که عجب، سه چهار نفر اول [که محکم ایستادند] رسید به این‌جا و چه شد، خدا را شکر - الحمدلله رب العالمین - خداوند عالم این کشور امیرالمؤمنین را از حوادث مصون بدارد. به گردانندگان امر توفیق عنایت بفرماید که به خوبی بتوانند نظام را به سوی اسلامیت پیش ببرند، توفیق می‌خواهد، قدرت می‌خواهد. تا تشیع رشد کرد، دشمنان از سوی دیگر وارد کار شدند.

بنظرشان بهترین رخنه برای پیشرفت تشیع که آن را از مسیر صحیحش برگردانند مسئله تصوف بود، گفتند این راه خوبی است، حالا که تشیع مطرح شده [و نمی‌شود جلوآش را گرفت] رخنه از این طریق، از طریق تصوف که مردم آن مسیر صحیح تشیع را حفظ نکنند، به نام عرفان،

به نام صوفیه و... پیدا کردن حق، رسیدن به حق و ... به عناوین مختلف و به این طریق لطمه بزنند به تشیع که نتوانند راه صحیحش را سیر کنند.

علما - رضوان الله تعالی علیهم و شکر الله مساعیهم - فوراً متوجه شدند که دشمن از چه طریقی می‌خواهد رخنه به این مسیر وارد کند، هوشیارانه وارد شدند، مفسد تصوف را به مردم گوشزد کردند که در لباس عرفان چه کارهایی، چه مفسده‌هایی.

خوب جلوگیری کردند، اگر از روز اول علمای ما کوششی نمی‌کردند، بزرگان دینی ما در این گروه کوشش جدی نداشتند این مرض بیش از این‌ها سرایت می‌کرد.

ائمه ما هم کاملاً متوجه خطر این‌ها بودند که تصوف چه بلایی است برای تشیع، لذا از روز اول خود ائمه ۷ جلو این کار را گرفتند، فرمودند این گروه، این قشر [تصوف] مضرترین قشری است برای تشیع، عرفان و تصوف.

فلذا آقا جان، حق هم پیدا کردنش سخت است و هم پیروی از آن سخت است. همیشه کوشش شده به هر وضعی که شده پرده‌ای روی حق کشیده شود تا مردم پیرو حق نباشد. خداوند به همه شیعیان توفیق عنایت بفرماید که آن راهی که مرضی خداست را این چند روز عمرمان طی کنیم و با حق از دنیا برویم، عجب عالمی است، آقا نمی‌گذارند کلاهی بر سر آدم بماند، مگر دو دستی بگیرد کلاهش را، یا دو دست دیگر امانت بگیرد و چهاردستی کلاهش را بگیرد، بلکه کلاه بر سر بماند و الا می‌دزدند و می‌برند؛ به هر کلکی.

غلو در قرآن و حدیث



حجة الاسلام و المسلمین معمار منتظرین



آنچه در پی می آید سخنان ارزشمند
دانشمند عزیز «حضرت حجة الاسلام
و المسلمین آقای
معمار منتظرین» است که در تاریخ
جمعه ۸۷/۰۸/۱۷ از رادیو اصفهان پخش شده
است:

«اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان
اللعين الرجيم؛
بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب
العالمين، والصلاة والسلام على رسول الله و
على آله آل الله و لعنت الله على اعدائهم الى
يوم لقاء الله»

یکی از موضوعاتی که از زبان ائمه هدی مطرح بوده است تا زمان ما، و در زمان‌های مختلف طرح آن شدت و ضعف داشته، موضوع غلو است. در زمان مرحوم شیخ مفید(ره) آن بزرگواری که در تبیین معارف قرآنی به توفیق الهی و تائید امام عصر ارواحنا فداه موفقیت‌های چشمگیری بدست آوردند و نزدیک ۱۷۰ رساله از ایشان الآن موجود است این موضوع در آثار شاگردان ایشان و خود ایشان مطرح است. مخصوصاً مرحوم سید مرتضی برادر سید رضی به این موضوع پرداخته‌اند.

اولاً کلمه غلو یعنی چه؟ و به چه کسی غالی گفته می‌شود؟ در قرآن کریم کلمه‌ی غلو و به تعبیری نهی از غلو در دو آیه از قرآن آمده است. یکی در سوره‌ی مبارکه نساء در آیه ۱۷۱ خدای مهربان فرموده است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» مورد خطاب آیه‌ی شریفه اهل کتاب‌اند. ای اهل کتاب غلو نکنید در دین شما و نگویید برای خدا الا الحق. «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أُنزِلَتْ إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ» این آیه‌ی اول که نهی از غلو فرموده است، صریح آیه‌ی شریفه قرآن کریم است.

آیه‌ی دوم در سوره‌ی مبارکه مائده است، که خدای مهربان در آیه ۷۷ این سوره، باز از غلو نهی نموده و فرموده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي

دِينَكُمْ غَيْرًا الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلِ» غلو در دین نکنید ای اهل کتاب، تبعیت هم نکنید از هواهای قومی که قبلاً گمراه شده اند و «وَأَضَلُّوا كَثِيرًا» و عده زیادی را هم گمراه کردند و «وَضَلُّوا عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ»، در سرتاسر قرآن کریم با همین دو مورد، خدای مهربان صریحاً از غلو نهی فرموده است.

در کتاب معجم الوسیط که یکی از کتب بسیار دقیق و قابل تأمل در لغت عربی است و در اوائل همین قرن میلادی نوشته‌اند؛ نه قرن ۲۱ میلادی، بلکه قرن ۲۰ میلادی. ۳۰ نفر از لغت شناسان قوی مصر و بسیاری از کتب لغوی عرب از قدیم و جدید این‌ها را به دقت بررسی کرده‌اند و محققین فن هم قبول کرده‌اند، اعتبار این کتاب را. در صفحه ۶۶۰ این کتاب، یعنی معجم الوسیط یک جلدی، [چون اخیراً در دو جلد هم یک شخصی در ایران این کتاب را ترجمه کرده است، بنده از یک جلدی صفحه ۶۶۰ نقل می‌کنم]، چاپ نشر فرهنگ اسلامی، فرموده آن‌جا که، «**غلو ای زاد**»، این یک معنا، یعنی زیاده روی کردن یا زیاد کردن و ارتفع، رفیع کردن، یک چیزی را خیلی بالا بردن که حالا شواهد روایی آن را هم عرض می‌کنم، معنای سوم تجاوز الحد، غلو یعنی، از حد تجاوز کردن. این معنا واضح‌تر است یعنی از حد تجاوز کردن.

خوب حالا با توجه به این نکته دقت کنید در خود آیه‌ی شریفه‌ای که خواندم، آیه‌ی اول به این نکته اشاره نموده، حالا با این تعریفی که از غلو شد، یک مرتبه‌ی دیگر به آیه دقت کنید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ»

این یعنی چه؟ بلافاصله بعد از «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»، خدای مهربان فرموده همانا عیسی بن مریم رسول الله است، خدا دارد این جا به چی اشاره می کند؟ در سوره ی مبارکه مائده، الآن ان شاء الله الرحمن راز قضیه به حول و قوه ی خدا روشن می شود.

خدای مهربان در جاهای مختلف قرآن این مطلب را تبیین کرده، چون عده ای آمدند گفتند که عیسی بن مریم العیاذ بالله خداست و خدای مهربان از این موضوع نهی صریح و شدید فرموده که عیسی بن مریم خدا نیست، عیسی بن مریم مخلوق خدای مهربان است، بنده ی خداست، علت این که این ها عیسی بن مریم را خدا معرفی کردند چند جهت بود؛ یک جهتش همین موضوع بود که الآن اشاره شد یعنی آمدند دیدند که عیسی بن مریم بدون پدر به دنیا آمده، این یک.

دوم کارهای خارق العاده ای در نظر آنها از ایشان صادر می شود، این مطلب را عده ای منتشر کردند.

حالا ببینید خدای مهربان اولاً چگونه از این قصه پرده برداری کرده. من قبل از این که آیات را بخوانم درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی بگویم که، یکی از تفاسیری است که نزدیک به زمان ائمه نوشته شده، مرحوم آیت الله العظمی آقای خوئی در کتاب معجم الرجال الحدیث در مورد مستند بودن روایات این کتاب تعابیر بسیار قابل دقتی دارند که عزیزان می توانند مراجعه کنند و در باب شخصیت علی بن ابراهیم قمی هم ایشان را ثقه و مورد اعتماد دانستند. علی بن ابراهیم قمی در جلد اول تفسیرش صفحه ۱۸۳، وقتی این آیه را مطرح می کند: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ» که نگویید عیسی

خداست و ابن الله، نگویید عیسی پسر خدا است، بلکه عیسی رسول الله است و کلمه پروردگار عالم است، از این جا معلوم می شود اگر کسی عیسی را نستجیر بالله، العیاذ بالله خدا دانست، این دچار غلو شده، یعنی تجاوز کرده از حدی که خداوند برای عیسی بن مریم قائل است. باز این جا اگر دقت کرده باشید، در معجم الوسیط در تعریف غلو، گفت یک معنای غلو بالابردن بیش از حد است. نگاه کنید از امیرالمؤمنین ۷ هست در جلد ۲۵ بحار، برای این که عزیزان آشنا بشوند در جلد ۲۵ بحار از صفحه ۲۶۱ تا صفحه ۳۴۲. ۱۱۹ روایت در مذمت غلو در مورد اهل بیت و نفی و نهی از غلو وارد شده است، یکی از روایت هایش این است، امیرالمؤمنین ۷ فرموده اند: «**انا لنبرء الی الله عزوجل**». ما اهل بیت بیزاری می جویم در محضر خدا «**مما یرفعنا فوق حدنا**»، ما را از حدمان بالا ببرد. از این کلمه «**یرفعنا فوق حدنا**» فهمیده می شود غلو یعنی بالابردن کسی از فوق حدش. این هم یک معنای غلو.

یک معنا هم در کلام رسول اکرم ۶؛ خیلی جالب است، دقت کنید، می فرمایند: «**لا ترفعونی فوق حقی**». ببینید این جا هم باز در کلام رسول اکرم فهمیده می شود غلو یعنی از حدشان ببریم بالاتر. «**لا ترفعونی فوق حقی فان الله جعلنی عبداً قبل ان یتخذنی نبیاً**». خدای مهربان رسول الله را قبل از این که نبی قرار بدهد عبد قرار داده. حد رسول خدا در مقابل خدا، عبد خدا بودن است.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۲.

اگر دقت کرده باشید یک معنای غلو را معجم الوسیط «زاد» معنا کرده، یعنی زیاد برویم جلو از حدشان. «**لا تجاوزا من العبودیة**» از امیرالمؤمنین^۷ است. ما را از عبودیت عبور ندهید، تجاوز نکنید. ما هر چه کمال هم داشته باشیم آخرش ما اهل بیت عبد خدا هستیم. این حالا تعریف غلو، اما ببینید قرآن چه فرموده است. در سوره مبارکه مائده آیه ۷۲ از این جا قصه شروع می شود: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»

نستجیر بالله خود خدا با بانگ بلند نقل کرده، به تحقیق که کافر شدند کسانی که گفتند «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ». خدا یعنی عیسی بن مریم. و «وَقَالَ الْمَسِيحُ» مسیح گفت،

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»، بندهی خدا شوید، رب خودتان و رب من. عزیزان دقت کنید شاید ۶ مورد در قرآن داریم که الآن دقیق نمی دانم یا پنج مورد یا شش مورد که خدای مهربان فرموده از قول عیسی بن مریم. همه ی موارد هم از قول عیسی بن مریم است. این جا روشن می شود که چرا از قول عیسی بن مریم است. «اللَّهُ رَبِّي وَرَبَّكُمْ». مسیح تصریح می کند خدا، رب من است و رب شما. یعنی من مربوب پروردگار عالم هستم. بعد در آیه شریفه ۷۵، میزان می دهد به دست ما.

خوب دقت کنید. حالا بعد سراغ روایاتش می رویم انشاءالله. «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَبْلَهُ الرُّسُلُ». قبل از مسیح هم انبیای دیگر هم آمده بودند. «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ».

مادرشان هم جناب صدیقه است. « کانا » هم خودش هم مادرش « یَاكُلَانِ الطَّعَامَ ». چرا حالا مسیح خدا نیست؟ برای این که هم خودش هم مادرش غذا می‌خورند، خدا که غذا نمی‌خورد، «الله الصمد». در تفسیر صمد حضرت باقر(ع) فرمودند، از امام حسین(ع) هم هست: «الذی لا یأکل و لا یشرب». صمد کسی است که نه می‌خورد نه می‌آشامد چرا نسبت خدا می‌دهید به عیسی بن مریم.

« انظُرْ کَیْفَ نُبِّینَ لَهُمُ الْآیَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنیَ یُؤْفَکُونَ » این موردی بود که در سوره مبارکه مائده خدای مهربان تبیین فرموده است. حالا دقت کنید در آخر سوره مائده، آیه شریفه ۱۱۷. خطاب خدا را نگاه کنید . ۱۱۶ هست: « وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ یَاعِیْسَى ابْنَ مَرْیَمَ ءَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمَّیَ الْآهِنِیَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا یَكُونُ لِی عِلْمُهُ مَا لِیْسَ لِی بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِی نَفْسِی وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ » عیسی تو رفتی به مردم بگویی من و مادرم را بگیرید به عنوان دو الهه. عیسی بن مریم می‌گوید: «سُبْحَانَکَ»، منزهی تو ای پروردگار من. « یَكُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ... » من از این حرفها نمی‌زنم. از این حرفهایی که حق نیست. « إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ », اگر من از این حرفها زده باشم، « فَقَدْ عَلِمْتَهُ », تو که خودت می‌دانی، « تَعَلَّمَ مَا فِی نَفْسِی », می‌دانی در وجود من چه می‌گذرد. « وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ » ولی من که نمی‌دانم در تو چه می‌گذرد. « مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنی بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ

كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» توجه فرمودید چطور خدا قشنگ دارد تبیین می‌کند؟ «إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ».

« مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي». خدایا من عیسی بن مریم، هیچی نگفتم برای مردم، الا آنچه که تو به من امر کردی، رفتم گفتم. « أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ». هم رب من است الله و هم رب شما. « وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا...» تا آخر.

پس وجود مبارک حق تعالی نهی غلو کرده و غلو یعنی تجاوز از حد.

حالا همین خدایی که نهی از غلو کرده و همین خدایی که تصریح می‌کند عیسی بن مریم رسول الله است. در دو جای قرآن یک سری از افعال را به عیسی نسبت می‌دهد. یک جا از زبان عیسی بن مریم نسبت می‌دهد، یک جا از زبان خود خدا. با هم هر دو جا را بررسی می‌کنیم.

اولی در سوره‌ی مبارکه آل عمران آیه ۴۹. خیلی جالب است. ببینید خدا چه نسبتی داده؛ می‌فرماید بعد از این که توضیح می‌دهد که عیسی بن مریم روح ماست و کلمه ماست و ما القا کردیم این کلمه را در مریم.

می‌فرماید: « وَ رَسُولًا اِلَىٰ بَنِي... مِنْ رَبِّكُمْ ». من عیسی بن مریم از طرف خدا آمده‌ام « بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» یعنی اگر دیدید از عیسی بن مریم کارهای خارق‌العاده‌ای یک وقت سر زده، این‌ها آیه و نشانه‌ای است از همانی که مربی عیسی بن مریم است.

صريحاً عيسى بن مريم می‌گوید: « أَنِّي
 أَخْلَقُ لَكُمْ ». من خلق می‌کنم برای شما « مِّنَ
 الطِّينِ ». از گل «كَهَيِّةِ الطَّيْرِ»، یک پرنده
 را درست می‌کنم شبیه به هیئت پرنده، «
 فَأَنْفُخُ فِيهِ»، در آن می‌دمم، «فَيَكُونُ
 طَيْرًا». اما یک نکته دارد. « بِإِذْنِ اللَّهِ ». این چیزی که من درست کردم و در آن می
 دمم، می‌شود پرنده اما به اذن الله. خود به
 خود پرنده نمی‌شود. مستقلاً پرنده نمی‌شود.
 اگر شما اینجا گفتید عیسی بن مريم مستقلاً
 پرنده درست می‌کند، غلو است. « أَبْرَأُ الْأَكْمَةَ
 وَ الْأُبْرَصَ... » من بیماری‌هایی را برطرف
 می‌کنم مثل برص. « وَ أَخِي الْمَوْتَى »، مرده را
 هم زنده می‌کنم « بِإِذْنِ اللَّهِ » به اذن خدا.
 خودم نه. به اذن خدا زنده می‌کنم.

وقتی حضرت رضا می‌خواست موکب همایونی
 ایشان وارد شهر نیشابور بشود، قبل از
 شهر نیشابور ظاهراً یک روستایی بود و یک
 زن بد فکر شروری هم آن جا بود. او آشنا
 نبود با وجود مبارک حضرت رضا (ع) و با
 ولایت امام هشتم. به پسر جوانش گفت: در
 تابوت بخواب وقتی حضرت رضا آمدند،
 می‌گویم بیایند بالای سر تو نماز میت
 بخوانند. وقتی آمدند بالای سر تو بلند
 شو، تا مثلاً امام را بترسانی. اطرافیان
 هم باشند بخندند. ایشان را مثلاً تمسخر
 بکنند؛ نستجیر بالله، العیاذ بالله.

وقتی صدای گریه و شیون و زاری راه
 انداخت حضرت از مرکبشان پیاده شدند،
 آمدند کنار جنازه و درخواست کردند نماز
 میت بخوانند. حضرت تا ایستادند کنار
 جنازه با انگشت مبارکشان اشاره کردند و

فرمودند: «مُتْ بِأَذْنِ اللَّهِ». بمیر به اذن خدا. ببینید جمله‌ای که حضرت فرمودند: «مُتْ بِأَذْنِ اللَّهِ». به اذن خدا، بدون اذن خدا مستقلاً نه خیر، هیچ قدرتی برای احدی از انبیاء و اولیاء و اوصیاء وجود ندارد. البته این قضیه موجب شد حجت الهی ظاهر بشود و اهل آن روستا همه ولایت اهل بیت (ع) و ولایت امام هشتم را قبول بکنند.

«وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ». من خبر می‌دهم به شما که در خانه‌هایتان چه می‌خورید، دوم به شما خبر می‌دهم در بیوتتان چه چیزهایی ذخیره کرده‌اید. اما آخر آیه می‌گوید: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ». این‌ها نشانه‌های خداست. کارهای عیسی بن مریم نیست. اینجا قرآن از زبان عیسی بن مریم مطرح می‌کند، اما با این قید. «بِأَذْنِ اللَّهِ». ولی دوم جای قرآن را هم با هم می‌بینیم که خیلی جالب است.

سوره‌ی مبارکه مائده آیه ۱۱۰. فرق این آیه با آیه قبل در این است. آن آیه از زبان عیسی بود. این آیه از زبان خداست.

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» حالا دقت کنید. «وَإِذْ تَخَلَّقُ» خداوند می‌فرماید تو خلق می‌کنی، خود خدا می‌گوید تو خلق می‌کنی «مِنَ الطِّينِ». از گل «وَإِذْ تَخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي». توی عیسی خلق می‌کنی اما به اذن خدا. در روایات اهل بیت هم آمده که هر وقت عیسی به این پرنده نگاه می‌کرد پرواز می‌کرد، هر وقت رویش را بر می‌گرداند پرنده می‌افتاد.

و از همین جا معلوم می‌شود اگر آنی کند نازی، اگر یک آن ناز کند فروریزد انجم‌ها، قالب‌ها، همه چیز از بین خواهد رفت. «فَتَنفُخُ». توی عیسی دمیدی در آن پرنده «فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» تبدیل شد به پرنده به اذن من. این‌جا یک دقتی داشته باشید. آیه را یک مرتبه دیگر دقت کنید. عزیزان یک نکته فوق‌العاده دقیق است؛ قرآن این‌جا دو بار کلمه‌ی «بِإِذْنِي» را آورده. اول می‌گوید توی عیسی «تَخْرُجُ»، خلق می‌کنی «كَهَيِّئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» یعنی این که یک گلی را برداشتی به صورت پرنده در آوردی، اول این کار را با اجازه من کردی. بعد دمیدی در آن، بعد پرنده شد، باز پرنده شد به اذن من. نکته‌ی دقیق آن این‌جاست. آن وقت هم که تو برداشتی آن گل را درست کردی، اول از حق تعالی اذن گرفتی. مستقلاً عیسی بن مریم این کار را انجام نداده است. دنبالش هم دارد: «وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأُبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تَخْرُجُ الْمُوتَىٰ بِإِذْنِي» مرده‌ها را هم تو زنده کردی به اذن من خدای مهربان.

پس بحمد الله حد مسئله‌ی غلو روشن شده که غلو یعنی ما مخلوقات خدا را که اشرف آنها انبیای الهی و اوصیای آنها هستند ببریمشان در مرتبه خدایی.

حالا برای این که این‌جا این مطلب به فضل الهی روشن شود، امشب می‌خواهیم با هم مروری بکنیم در کلمات حضرت رضا (ع). مخصوصاً ایام ولادتشان هم هست بیشتر از حضرت رضا (ع) این مسئله تبیین بشود، خوب دقت کنید.

ادامه دارد....

رابطه دین و فلسفه

قسمت دوم



پروفسور فلاطوری



سؤال: به نظر می‌رسد که ما بعد
الطبیعی ارسطو، در واقع آن چیزی بود که
ارسطو در فلسفه طبیعی‌اش بدان نیازمند بود.
یعنی نظریه‌ای بود که در مقام تکمیل حکمت
طبیعی بدان محتاج بود ولی در فلسفه‌ای که

موسوم به فلسفه اسلامی است، چنین نیست. در این جا آنچه مقصود بالذات
است، همان الهیات است و حکمت طبیعی به منزله‌ی عناصری برای بنای این

ساختمان به کار رفته است و در واقع مقصود بالعرض است، آیا شما با این بیان موافق هستید؟

جواب: بله، همین طور است. در واقع این وضع معکوسی است که پیدا شده است. فلسفه ما بعد الطبیعه ارسطو، برای تبیین تحول دائمی طبیعت است.

تحول و صیروت دائمی مسأله‌ای است که ارسطو آن را به عنوان یک پدیده واقعی طبیعی لحاظ می‌کند و لذا به دنبال توجیه آن است. این صیروت، البته مبدأ می‌خواهد و او، به دنبال مبدئی برای آن است که کار به دور و تسلسل نینجامد از این رو، ارسطو به مبدأ لایتحرکی برای صیروت طبیعت نیاز داشت. این مبدأ لایتحرک همان بود که او را نوس (nous) یا عقل می‌نامید و در بعضی جاها آن را **تئوس** نامیده است. تئوس، کلمه‌ای است که به خدا گفته می‌شود؛ ولی آن خدای ادیان نیست، خدای خالق نیست، در واقع، خدا یا عقل، آن آخرین مهره‌ای است که طبیعت را تبیین می‌کند. اما در فلسفه اسلامی و در فلسفه‌های یهود و مسیحیت، نیاز چیز دیگری است. نیاز این است که دین با خدا شروع شود نه این که با مردم و طبیعت شروع شود. در واقع، این است که در ادیان، نقطه‌ی ثقل و تمام موجودیت را آیات الهی می‌دانند. از همین رو در این جا قضیه به عکس می‌شود؛ یعنی در این جا یک جهت دینی وجود دارد و لذا قالب فلسفه به کلی دگرگون می‌شود، البته در این جا هم فکر از بین نمی‌رود؛ ولی البته جهت دیگری به خود می‌گیرد.

سؤال: بزرگانی مثل فارابی و ابن سینا توانسته‌اند آنچه را از یونانیان و دیگران، از فلسفه و سایر علوم آن زمان اقتباس کرده بودند، با اصول عقاید اسلامی به نحوی تطبیق و تلفیق کنند و به نظر پاره‌ای از صاحب نظران، هم در این امر، موفق بوده‌اند. آیا در جهان معاصر هم می‌توانیم بر اساس مبانی فلسفه ارسطویی و در آن قالب‌ها و با استفاده از همان اصطلاحات، اصول عقاید و الهیات اسلامی را تبیین کنیم؟

جواب: به نظر من اشکال در کار خود این بزرگان بوده است. زمانی با جناب آقای جوادی آملی صحبت می‌کردیم. می‌گفتم می‌خواهم بدانم افراد متدینی مثل علامه طباطبایی (ره) و امثال او وقتی که به نماز می‌ایستند و می‌خواهند تکبیر بگویند آیا در آن جا با آن خدایی که می‌خواهند رابطه برقرار کنند در ابتدا به برهان صدیقین - فی‌المثل - می‌اندیشند و خدایی را که با این براهین ثابت شده عبادت می‌کنند یا این که در آن جا، یک کشش درونی است اصلاً با آن استدلال‌ات کاری ندارد و یک نوع دل‌بستگی در ماست که ما را وادار به نماز خواندن می‌کند؟ حقیقتش جنبه دوم است. این براهین، نوعی عمل فکری است و نتیجه‌اش هم حداکثر مقابله فکری با کسانی است که وجود باری تعالی را انکار بکنند و آدمی در آن مقام، دلایلی در اثبات وجود باری تعالی اقامه کند. ولی در عمل شبانه روزی ما، احساسات دینی ما را تغییر نمی‌دهد. درست است که بینش یک فیلسوف نسبت به جهان و خدا وسیع‌تر از بینش یک نفر عامی است که کاری به این مسائل ندارد؛ اما اگر اصول دینی بر پایه‌های یک فلسفه یا علم مبتنی شد، چون آن پایه‌ها دائماً در حال جرح و تعدیل هستند و می‌توانند از بین

بروند، در آن صورت آن عقایدی که بر آن پایه‌ها استوار شده‌اند متزلزل خواهند شد. همان طوری که گفتیم فلسفه ارسطو نوعی ابزار برای بیان واقعیت طبیعت بوده است. امروز آن واقعیت را جور دیگری می‌بینید. آن ابزارها هم البته باطل نشده‌اند و شما امروز هم می‌توانید بگویید که این جوهر و آن عرض است. در این صورت شما کار خلافی نکرده‌اید؛ ولی البته نمی‌توان گفت این است و جز این نیست؛ بلکه اگر در این خصوص بحث بشود که اصلاً جوهر یعنی چه؟ عرض یعنی چه؟ چه بسا مورد نفی واقع شود و حتی کسانی این مقولات را به کلی نفی کرده‌اند. بنابراین، خطر این است که اگر ما عقاید دینی را بر پایه‌ها بنا کنیم، وقتی که این پایه‌ها فرو ریخت عقاید ما نیز سست می‌شود. برای مؤمن شدن هیچ چیزی هم‌چون آنچه خود قرآن توجّه می‌دهد، مفید نیست و آن این است که با اعجاب در صنع الهی بنگرید. این توصیه قرآن کریم بیشتر کشش ایجاد می‌کند به سوی خدا. الآن شما با کلام اسلامی اگر بخواهید اسلام را عرضه کنید به اسلام ضرر رسانده‌اید، نه نفع. به خصوص برای کسانی که به این پایه‌ها عقیده ندارند. سال‌هاست که کسی عقاید ارسطو را به عنوان حقیقت تلقی نمی‌کند، آن وقت شما می‌خواهید حقیقتش را هم به عالم عرضه کنید. عقیده کلی من این است که خلط دین و فلسفه، نه به نفع فلسفه و نه به نفع دین بوده است. دین را از دین بودنش انداخته و فلسفه را از تحرک و پویایی‌اش. این کار بوده که در سنت ما انجام شده، منتها این که ما الآن نمی‌توانیم از آن دست برداریم به دلیل عجین شدن عقاید ما، با این فلسفه است، و خدا نکند

که ما بخواهیم روزی اسلام را با همین فلسفه خودمان به دنیای غرب عرضه کنیم!^۱

سؤال: علمای فلسفه ما می‌گویند این در صورتی درست است که ما بخواهیم دین را بر علم تجربی بنا کنیم، اما اصول فلسفه ما، اصول عقلی است و این‌ها دیگر قابل جرح و تعدیل نیست و لایتغیر است و آن علم می‌باشد که متغیر است؛ ولی فلسفه‌ای که صد درصد فلسفه باشد - که مصداق آن هم فلسفه صدرایی است - مبتنی بر بدیهیات عقلی است و تغییرپذیر نیست. حال نظر شما در این باره چیست؟

جواب: اشکال کار در همین جاست که اصل فلسفه ارسطویی مجهول مانده. فلسفه ارسطویی، همان فلسفه‌ی تجربی است؛ یعنی با تجربه‌ی یک نفر فیزیکدان به وجود آمده، فیزیکدانی به نام ارسطو که اساس کارش تجربه بوده و متنها این تجربه را با سلاح منطق به صورت کلیات درآورده و بعد هم همان طوری که اول عرض کردم آن متافیزیک را برای تبیین فیزیک خودش مطرح کرده است. این روشن می‌کند که اگر آن طرز تبیین فیزیکی الآن پایدار نباشد تمام چیزهایی که بر آن استوار می‌شود نیز پایدار نخواهد ماند. ما هیچ وقت عقل مجرد بدون ارتباط با واقعیات طبیعی نداریم. از باب مثال، می‌توان به قاعده الواحد، عقول عشره، افلاک و...

۱. پروفیسور فلاطوری، این سخن را وقتی می‌گوید که به تحولاتی که فلسفه‌ی یونانی در دست مسلمین پذیرفته است توجه دارد، و خود، مقاله‌ی «تحول بنیادی فلسفه‌ی یونان» را نوشته است.

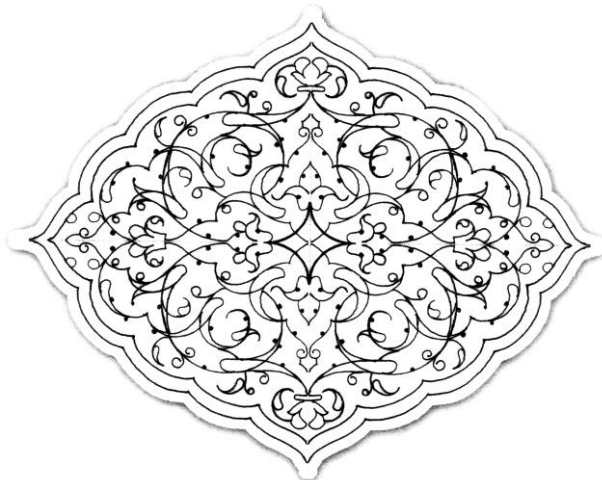
اشاره کرد. آخر کدام عقول عشره؟ کدام افلاک؟ چگونه ما عقایدمان را بر اموری مبتنی کنیم که اصلاً پایه ندارد؟ نتیجه‌ی این امر، فقط سست کردن مبنای عقاید دینی‌مان است. اما در عین حال، مسئله‌ی امروز ما در فلسفه، اصلاً فلسفه حقیقت و غیرحقیقت نیست، کذب و صدق نیست. مسئله این است که یک سیستم اندیشه آمده و این سیستم اندیشه خواسته است جهانی را که می‌بینیم، تبیین کند. هر سیستم تا آن حد قابل احترام است که اجزای سیستم با همدیگر بخوانند و تناقض نداشته باشند. چه بسا که فوایدی از آن اخذ می‌گردد. به عنوان (مثال خوب و زنده) ما دو نوع هیئت داریم؛ هیئت بطلموسی و هیئت کپرنیکی. این دو سیستم، بسیاری از حوادث آسمانی مثل خسوف و کسوف را تبیین می‌کنند؛ ولی البته هیئت کپرنیکی مسائل بیشتری را می‌تواند تبیین کند در فلسفه نیز همین طور است. حتی الآن در غرب متخصصان فلسفه قرون وسطی، آن را به عنوان حقیقت درس نمی‌دهند؛ بلکه به عنوان یک نوع تبیینی به آن توجه می‌کنند. ما بیشتر قالب فلسفه برایمان مهم است تا محتوای آن. ما همان ارسطو را درس می‌دهیم، بحث می‌کنیم، سمینارها تشکیل می‌دهیم، تمام آن چیزهایی که درباره هیئت بطلموسی است و با وصف این که می‌دانیم وجود ندارد خیلی به دقت بحث می‌شود که معلوم شود آن‌ها چگونه توانسته‌اند طبیعت را تبیین کنند. اما آن چه موجب اشکال شده، این است که فلسفه یک نوع تقدس پیدا کرده است. همچون دین؛ یک دین الهی چون لایتغیر است مقدس است. وقتی، فلسفه هم وظیفه‌اش بیان امور دینی شمرده شود تقدس پیدا می‌کند. البته خوشبختانه هنوز در دنیای اسلام به آن مرتبه نرسیده‌ایم. در قرون وسطی مطالب ارسطو جزء

عقاید کلیسا شد. ما به آن حد نرسیده‌ایم. نزد ما هنوز که هنوز است فلاسفه در اقلیت هستند و شاید سه درصد یا چهار درصد علما را تشکیل می‌دهند. ما الآن به فلسفه‌ای می‌نازیم که تا چند سال پیش جزء کفریات و زندقه محسوب می‌شد. این یک مسئله‌ی تازه‌ای است که ما به آن توجه می‌کنیم و الاً اصحاب کلیسا خیلی وضعشان بدتر بود. آمدند ارسطو را جزء عقاید جزمی کلیسایی کردند. در واقع گالیله و امثال او اشکالشان همین بود که با ارسطو مخالفت می‌کردند و مخالفت با ارسطو، مخالفت با کلیسا شمرده می‌شد. بعداً هم ترقی فلسفه در اروپا معلول این بود که خودش را از قید این قداست رها کرد؛ یعنی فلسفه را از دین جدا کردند. علی‌هذا، اگر فلسفه حالت تقدس به خود بگیرد جمود پیدا می‌کند، همین طور وقتی که دین، حالت فلسفی پیدا کند آن هم اشکال پیدا می‌کند. در آن صورت، دین بر اساس مطالبی پایه‌گذاری می‌شود که متزلزلند.

بنابراین در آن صورت هم دین را خراب کرده‌ایم و هم فلسفه را. مسیحیان خودشان را از فلسفه‌ای که قداست پیدا کرده بود رها کردند و پیش رفتند، ولی ما اصلاً در آن جهت نیستیم. علتش هم این است که واقعاً بزرگان فلسفه‌ی ما - به خصوص مرحوم صدرالمتألهین - فلسفه را ابزار فهم دین می‌دانستند؛ یعنی فلسفه، ابزاری برای بیان حقیقت دینی شد. حال کیست که جرأت داشته باشد به چنین فلسفه‌ای اعتراضی کند؟ در واقع اگر کسی اعتراضی به این فلسفه بکند برای خودش اسباب زحمت درست کرده است. اما واقع امر این است که اگر نگاه کنید می‌بینید، پایه‌هایی که فلسفه صدرالمتألهین بر آن اساس بوده الآن فرو ریخته است. در عین حال،

فلسفه صدرالمتألهین از حیث نحوه‌ی تبیین جهان بسیار جالب است، همان طور که فلسفه افلاطون از این حیث بسیار جالب و جذاب است. اما نباید چنین پنداشت که این، همان حقیقتی است که پیامبر اسلام ۶ درصدد بیان آن بوده است. البته این سخنان بی‌احترامی به ساحت فلاسفه گذشته ما محسوب نمی‌شود و از بزرگی مقام آن علما نمی‌کاهد. من به هیچ وجه مخالف فلسفه نیستم، اصلاً اکثر اشتغال من پرداختن به فلسفه است و من آن را بسیار دوست دارم، ولی این امر موجب نمی‌شود که آن را از دین تفکیک نکنیم. تا وقتی که این دو را از هم تفکیک نکنیم، نمی‌توانیم در ایران فلسفه‌ای داشته باشیم که بتواند حیات امروزی ما را رهبری کند.

ادامه دارد ...



کسانی که مدعی الوهیت اهل بیت باشند یقیناً کافرند



مصاحبه با آیت الله
حاج شیخ عبدالحسین واعظ خراسانی



اشاره

آنان که در تکاپوی یافتن راهی روشن و مستقیم برای ترقی و تعالی هستند از روندگان این راه جویا شوند که در کوچه پس کوچه‌های دور افتاده این مرز و بوم، عمری را مخلصانه با قرآن و عترت قرین بودند و

چونان دغل‌دوستان به دور شیرینی نبودند، علم و اخلاق و روضه و خطابه را برای کلاس‌داری و خودنمایی و مریدبازی و کسب درآمد و شهرت نیاموختند و به مردم تعلیم ندادند.

زاهد و پارسای زمان آیت الله حاج شیخ عبدالحسین خراسانی گنجینه‌ای است از تجربیات و علوم گذشتگان که در کشاکش برخورد سپیدی با سیاهی‌های اعتقادی در جبهه‌های حق استقامت ورزید و جز در مقابل قرآن و عترت سر تعظیم فرود نیاورد.

متنی که در پیش رو دارید مصاحبه‌ای است که مجله‌ی نورالصادق اصفهان با این عالم تربیت یافته‌ی مکتب امام صادق^۷ ترتیب داده تا دقایقی را از زندگی ایشان و پدرشان که اهل ولایت بودند نه اهل فلسفه و عرفان، برای خوانندگان اهل دقت این مجله روشن کرده باشد.

* * * *

دارالصادق: از حضرتعالی تقاضا داریم که برای ما از زندگی خودتان بگویید؟

استاد: در ۶ سالگی نزد همشیره موفق به ختم قرآن شدم و بعد از آن در نجف مکتب می‌رفتم تا ۱۲ سالگی.

در حدود ۱۲-۱۳ سالگی مشغول درس مقدمات شدم که اولین استاد من مرحوم شیخ محمد تقی امامزاده بودند که در شهر مقدس قم دفن شده‌اند. از سن ۱۸ سالگی در درس خارج آیت الله خویی شرکت کردم و دو دوره اصول را نزد ایشان خواندم، هم چنین درس صلات را نزد آقای شاهرودی خواندم، اما اهمّ دروس را نزد آیت الله خویی و میرزا هاشم آملی خوانده‌ام.

از دیگر اساتیدی که نزد ایشان درس خواندم: محمد باقر محلاتی (سطح) شیخ حسین دهاقانی (معالم) علی اکبر کرمانی (مغنی) شیخ محمدتقی بروجردی (سطح) ذبیح الله قوچانی و سید مازندرانی و....

پدر ما می گفتند، شخصی [احتمالاً خودشان] خدمت حضرت حجت ۷ رسیده، آقا فرمودند که ما هر روز برای جدمان حسین ۷ عزاداری می کنیم و روضه خوان مجلسمان عمه‌ی ما حضرت زینب کبری (س) است، حال نکته این که چنین کسی که این همه خدمت آقا می رسد یک سر سوزنی به آن اشاره نمی کند، چون اگر به خاطر خدا باشد نمی گوید، نه مثل بعضی ها که می گویند الآن امام زمان پشت سر من ایستاده!! مگر تو کی هستی!؟

دارالصادق: شما فرمودید، که یکی از علما فرموده اند که شما بیایید در فقه و فقهات علت آن چه بود؟ و آن عالم چه کسی بود؟

استاد: آقای سید علی خلخالی و شیخ محمد حسین قوچانی که هر دو از شاگردان شیخ محمد حسین اصفهانی بودند من گفتم «**لا تنقض الیقین بالشک**» چون مطمئن هستیم راه امام حسین ۷ ما را نجات می دهد. اما من خودم در خوف و رجاء هستم ولی مطمئنم امام حسین ۷ نجاتمان می دهد.

دارالصادق: آیا در طول این سالها که منبر می رفتید اتفاق خاصی، کرامتی، یا موضوع خارق العاده ای برایتان رخ داده؟

استاد: البته، من از نظر جسمی خیلی ضعیف بودم اما به واسطه‌ی امام حسین ۷ و در ایام عزاداری ایشان گاهی روزی ۲۰ منبر می رفتم که بعضاً آقای

خویی به من می‌گفتند ۱۰ دقیقه منبر کم است، به ایشان می‌گفتم بیش‌تر وقت ندارم. از جمله کرامات این که، من مریضی‌های زیادی کشیدم و حتی دچار آسم شدم و می‌ترسیدم بمیرم، شبی در خواب دیدم بالای سر حضرت در کربلا هستم. پس خودم را به ضریح رساندم، دستم را به ضریح کشیدم و بعد به سینه‌ام مالیدم و الحمدلله مریضی برای همیشه از بین رفت.

دارالصادق: یکی از توصیه‌های استادان را برای ما بیان فرمایید.

استاد: یکی از چیزهایی که خیلی مهم است و هیچ استادی را مثل آقای خویی این چنین ندیدم این که ایشان می‌گفتند: «اگر اشتباهی کردیم ما را آگاه کنید» و گاهی با این که ما بچه بودیم حرف ما را گوش می‌کردند، و وقتی از ایشان عیبی می‌گرفتیم، می‌گفتند جواب دارم اما نمی‌دهم، چون ممکن است بگویید نمی‌خواهد حرف ما را گوش کند.

دارالصادق: مسأله‌ای معروف است و خیلی از علما هم گفته‌اند که آقای سید ابوالحسن اصفهانی با مرحوم^۱مخالف بودند و حتی به ایشان شهریه هم نمی‌دادند آیا شما چیزی در این مورد شنیده‌اید؟

استاد: بله، اما این حرف‌ها نقلش هم خوب نیست. شاید به خاطر این بوده که چون مرحوم سید ابوالحسن، فلسفه و عرفان را حرام کرده بود، فرمود فقط فقه و اصول باید خوانده شود.

۱. یکی از عرفای معروف که در نجف درس عرفان داشت، ما برای حفظ حرمت ایشان از ذکر نام او خودداری می‌کنیم.

دارالصادق: نظر شما در مورد فلسفه، تعلیم و تعلم آن چیست؟
استاد: به نظر من حرام است، نوعاً علماً حرام می‌دانستند و پدر ما هم با فلسفه مخالف بود و روایاتی در مذمت فلسفه می‌خواندند؛ «**لأنهم یمیلون الی الفلسفه و التصوف**» فلسفه خیلی انحرافات می‌آورد.

دارالصادق: به نظر شما عرفان صحیح از چه راهی باید کسب شود؟
استاد: راه محمد و آل محمد، پس اگر طوری دیگر بود [راه دیگری] ائمه می‌گفتند و صوفیان را رسوا نمی‌کردند که عبا از دوش آنها [سفیان ثوری] بردارند که در ظاهر لباس پشمی پوشیده بودند ولی در زیر آن، لباس نرم به تن داشتند تا رسوا شوند.

دارالصادق: عده‌ای هستند که ادعای محبت اهل بیت و عشق به امام حسین^۷ دارند ولی رفتار و کردارشان طوری دیگر است مثلاً به مشاهد مشرفه که می‌روند پشت به قبله و رو به ضریح نماز می‌خوانند یا رو به مجسمه حضرت امیر^۷ نماز می‌خوانند که اگر مجسمه را بردارند می‌گویند نمازمان باطل شد و مجدداً نمازشان را تکرار می‌کنند و بعضی از جعلیات صوفیه را

۱. امام عسکری^۷ به ابوهاشم فرمود: «یا ابا هاشم سیأتی زمان علی الناس... علماتهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفه و التصوف...»، سفینة البحار، ج ۲۷، ص ۵۷؛ حدیقة الشیعه، ص ۵۹۲؛ شرح نهج البلاغه خویی، ج ۶، ص ۳۰۴.

هم به عنوان حدیث ذکر می کنند، مثلاً «و اجعل واحدا من الائمة نصب عینک فی صلاتک»

یا مثلاً خون عزادارانی چون زنجیرزن‌ها و قمه‌زن‌ها را پاک می‌دانند و یا در عزاداری‌ها که عرق می‌کنند همان را وضو حساب می‌کنند و بدون وضو نماز می‌خوانند و ادعای محبت دارند! نظر شما در این مورد چیست؟
استاد: اگر راه این بود اهل بیت و پیغمبر هم این چنین می‌کردند، آنچه که قوانین فقهی می‌گویند این است «فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» خدا قبله را مسجد الحرام قرار داده است. اگر ائمه چیزی گفتند، بله حرف ایشان سند است.

دارالصادق: پس اگر این‌ها عالماً عامداً چنین کارهایی بکنند تکلیف چیست؟

استاد: یقیناً فاسق هستند و پشت سر ایشان نمی‌توان نماز خواند. ولی اگر معتقد به الوهیت ائمه باشند یقیناً کافر هستند. چون در روایت هم آمده که «نزلونا عن الربوبية» یعنی ما را از مقام ربوبیت پایین بیاورید و بعد از آن هر چه بخواهید در مورد شأن ما بگویید.

دارالصادق: از این که وقت خودتان را در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاریم.

سیر و سلوک در عرفان قرآن و عترت



حاج شیخ علی صافی اصفهانی



وَ أَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ
لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ
وَصَّيَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۱

و این است راه من که مستقیم است پس
آن را پیروی کنید و از راه‌های انحرافی متابعت
نکنید که شما را از راه حق پراکنده و دور

۱. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

می‌سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند شاید پرهیزکار شوید.

روح عرفان تلاش و کوششی است برای معرفت و شناخت خدا از طریق تهذیب نفس و زهد و پرورش فضائل اخلاقی و عمل به دستورات شرع مقدس و محبت به خدا و اولیاء خدا.

انسان همیشه آرزو داشته راهی به سوی معرفت خدا بگشاید و از طریقی نزدیک، مطمئن و آرامش بخش به معبود و معشوق حقیقی خود نزدیک و نزدیک‌تر شود، جلال و جمال او را ببیند، در اوصاف او غرق شود، به او دل ببندد و عشق بورزد و هر چه غیر اوست پیش پای او قربانی کند و این حقیقت تقریباً در اعماق جان همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، منتها در بعضی بسیار پررنگ و آتشین و در برخی بسیار کم‌رنگ و تقریباً فراموش شده.

اما انسان برای پیمودن این راه همیشه طریق صحیح را انتخاب نکرده، گاهی آن‌چنان در بیراهه‌ها سرگردان مانده و گرفتار دام شیاطین شده که درست در جهت ضد این مقصود قرار گرفته است.

در عرفان کتابی عظیم‌تر از قرآن کریم وجود ندارد و پیشوایان دین که معلمین این کتاب الهی‌اند با گفتار و رفتار خود راه مستقیم خدانشناسی و تقرب را به سوی انسان‌ها گشوده‌اند.

در دنیای امروز که انسان‌ها از یک سو از ظلم و جور صاحبان زر و زور به تنگ آمده‌اند و از سوی دیگر از دین تراشی‌ها و بافته‌های بی‌کش و پیمان

صدرا بیان و خانقاهیان و گرفتار شدن در منجلاب فساد و شهوات اربابان آن‌ها خسته شده‌اند.

در دورانی که طریقت‌های متعفن دیوانه‌وار با الفاظ و عبارات مهمل و هوس‌انگیز در قالب شعر و نثر و حدیث مجعول قصد براندازی علم حقیقی و معارف اهل بیت را در سر می‌پروراند و علم را حجاب اکبر دانسته بر روی بیرق عرفانشان شعار زنده باد جهل را حک نموده‌اند.

در دورانی که شیادان زمانه برای رونق بازار خود، هر بقال و عطار و خیاط و کفّاش و گدای بی‌نوایی را از فرش به کرسی عرش نشانده و مقام «لو کشف الغطا ما ازددت یقینا»^۱ به او داده‌اند و بر سر فروش کتاب‌های مملو از بافته‌ها و کرامت تراشی‌های خود به رقابت‌های شدید پرداخته، بازار فرهنگ مسلمین را به روز سیاه نشانده‌اند و روز به روز بر تعداد آن‌ها افزوده شده، ایتم آل محمد را حیران و سرگردان کرده‌اند، و در مقابل، فحول علمای شیعه و استوانه‌های دین را که از جهت علمی و تقوایی و عرفانی در صراط مستقیم امام صادق^۷ استقامت ورزیدند و قدمی از آن فراتر نهادند و قوام دین و بلاد مسلمین به وجود مبارک آن‌ها استوار بوده است با نقشه‌های یهود عنود به وسیله معارف یونانیان و خانقاهیان در بوتّه فراموشی نهاده شده است.

و به قول امام حسن عسکری^۷ که (در قسمتی از حدیث شریف) فرمودند: «زمانی می‌آید که سنت در بین مردم بدعت و بدعت سنت قلمداد

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱۳/۷. برای نمونه، رجوع شود به بافته‌های لاله‌ای از ملکوت، چاپ اول، ص ۶۵.

می‌شود. مؤمن در بین مردم حقیر، فاسق جلیل و محترم، و جاهل خبیر و عالم شمرده می‌شود، علمای آن‌ها بدترین خلق خدا بر روی زمین هستند زیرا که به فلسفه و تصوّف تمایل پیدا می‌کنند، اینان از دشمنان ما و از تحریف‌گران هستند، زیرا در محبت مخالفین ما (یعنی اهل فلسفه و تصوّف) مبالغه می‌کنند و شیعیان و موالیان ما را گمراه می‌کنند. آگاه باشید که آن‌ها قطاع طریق مؤمنین هستند، هر کس آن‌ها را درک کرد باید خود را از آن‌ها بر حذر بدارد و دین خودش را (از شرّ آن‌ها) محفوظ بدارد.^۱

آری در این دنیای وانفساه و پرفتنه و آشوب بیش از هر زمان دیگر تشنگی نسبت به معارف قرآن و عترت و نیازمندی به شناخت این فرهنگ غنی احساس می‌شود. لذا رسیدن به عرفان حقیقی که همان عرفان برگرفته از دستورات قرآن و عترت است و لاغیر نیاز حتمی جامعه‌ی بشری امروز می‌باشد چرا که به فرموده‌ی امام رئوف ما حضرت ثامن الحجج^۷ «فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لا تبعونا» اگر زیبایی‌های گفتار و دستورات نجات‌بخش ائمه: به خوبی برای مردم معلوم شود، پیرو حقیقی معصومین می‌شوند، یعنی به آن‌ها محبت پیدا می‌کنند، چون محبت که آمد دنبالش پیروی است، اگر پیروی نبود، بدانید که محبتی در کار

۱. سفینة البحار ۵۷/۲؛ حدیقة الشیعه مقدس اردبیلی، ح ۲۸۸/۶۳؛ اثنی‌عشریه، شیخ حرّ عاملی، معجم الملاحم و الفتن ۳۳۰/۲.

۲. مراد، پیروی اعتقادی است، مثلاً اگر کسی قبول داشت که دستور پیغمبر مبنی بر حرمت شراب حق است و شارب آن مؤاخذه می‌شود اما به دلیلی مرتکب شرب خمر، شد این شخص پیرو است اما پیرو فاسق که

نیست، کسانی چون فرقه‌ی ضاله‌ی حسین‌اللهی‌ها که متعقدند «هر کاری دلم می‌خواهد انجام می‌دهم اما با یک یا علی گفتن و یا حسین گفتن همه چیز حل می‌شود و بهشت ملک طلق ما خواهد شد» او دروغ می‌گوید که من محبت به اهل‌بیت دارم، کما این که امام صادق^۷ فرمودند: «لو کان حبک صادقاً لا طعته - ان المحب لمن یحب مطیع» یعنی اگر محبت تو صادق باشد باید او را اطاعت کنی - همانا محب مطیع محبوبش است.

این گونه گفتارها و کردارها فقط برای جاه طلبی و اخاذی و شهوت‌رانی است که بازار داغ زمانه آن‌ها را به خود جذب کرده است. کسی که برای شناخت مبدأ و معاد و سایر امور اعتقادی به سراغ بیگانگان می‌رود و به قول وحید عصر ما حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی حفظه الله، قی کرده‌های فلاسفه‌ی یونان را نشخوار می‌کند و به قرآن و عترت و کلام وحی پشت می‌کند او حق ندارد بگوید من شیعه‌ی امام صادق^۷ هستم و به ائمه‌ی معصومین: محبت دارم.

محبتش ضعیف است و این با منکر که اصلاً محبتی ندارد بحثش جداست. اما وقتی پیغمبر می‌فرماید: «اهل بیت من کشتی نجات هستند» و شخصی مثل مولوی بگوید ما و اصحابیم کشتی نجات، او یقیناً پیرو پیغمبر نیست و بالملازمه محبت به پیغمبر اکرم هم ندارد و حتی کسانی که دم از مولوی می‌زنند و از او تبلیغ و ترویج می‌کنند و محبت او را در دل‌ها می‌کارند حق ندارند ادعای محبت پیغمبر و اهل‌بیت پیغمبر را بنمایند چون مرام پیغمبر با مرام مولوی در دو قطب متضاد است.

کسی که در محافل و مجالس به حسن بصری که دشمن علی^۷ و نفرین شده‌ی آن حضرت و سامری اُمّت است، متمسک می‌شود و می‌گوید «خدایا ما را با حسن بصری محشور بفرما» او به دروغ دم از علی^۷ می‌زند و اظهار محبت علی^۷ را می‌کند چنانچه امام صادق^۷ فرمودند: «كذب من زعم انه من شيعتنا و هو متمسك بعروة غيرنا»^۱ دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند از شیعیان ماست (و ادعای محبت ما را می‌کند) در حالی که متمسک به ریسمان دیگران است.

پس ملاک محبت اطاعت است، تبعیت لازم لاینفک محبت است، آیات زیادی در قرآن کریم بر همین مطلب دلالت دارد.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۲ نشانه محبت تبعیت از محبوب است، ثمره‌ی این تبعیت محبوب خدا شدن است.

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»^۳ یعنی نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او تبعیت کردند.

حضرت امیر^۷ در تفسیر این آیه‌ی شریفه می‌فرمایند: «ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤوا به ثم تلا هذه الآية». یعنی نزدیک‌ترین مردم به انبیاء آن‌هایی هستند که

۱. صفات شیعه صدوق، صفحه ۳.
۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱.
۳. سوره آل عمران، آیه ۶۸.
۴. مجمع البیان- نور الثقلین.

بیش‌تر از همه به دستورات آن‌ها عمل می‌کنند، بعد حضرت به همین آیه استدلال کردند.

در آیه‌ی دیگر، قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم می‌فرماید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» یعنی هر کس از من تبعیت کرد او از من است. امام باقر^۷ در تفسیر این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «**مَنْ أَحَبَّنَا فَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ**» یعنی هر کس ما را دوست بدارد از ما اهل بیت است. (مثل سلمان که درباره‌ی او فرمودند: «**السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ**»)

قلت جعلت فداک منکم؟ راوی می‌گوید با تعجب به حضرت عرض کردم فدای شما بشوم راستی او از شماست؟ (با یک محبت؟)

قال منا و الله، اما سمعت قول ابراهیم «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»

حضرت قسم یاد کردند فرمودند: «به خدا او از ماست»، آن‌گاه به همین آیه‌ی شریفه استدلال کردند و فرمودند: «مگر قول ابراهیم را در قرآن نشنیدی که فرمود: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»

با توجه به صدر و ذیل این روایت روشن می‌شود که محبتی مراد امام است که به دنبال آن تبعیت و پیروی از اهل بیت باشد نه این که به زبان بگوییم علی اما در عمل در مقابل علی ایستاده باشیم، یا علی که گفتیم باید دنبال علی هم برویم تا کارمان درست شود و گرنه حب صادق نیست، فریب است.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

لذا در عرفان قرآن و عترت، محبت به معنای صحیح آن که پیروی و اطاعت و تقوی را در بردارد شاهره تقرب و رسیدن به عرفان حقیقی است. و مقامی است بسیار والا و ارزنده «ان المحبة هی الغایة القصوی و الذروة العلیا فما یكون بعدها مقام الا و هی ثمرة من ثمراتها»

این محبت که انسان را به اعلی علین می‌رساند آن محبت درویشی که به لق لق زبان باشد نیست، محبتی که با رقص و پایکوبی و کف زدن و سوت کشیدن و مجلس سماع در روز غدیر برپا کردن باشد نیست که متأسفانه اخیراً گرگ‌هایی در لباس میش و عده‌ای از عوام عمامه به سر از فرقه‌ی ضاله‌ی حسین‌اللهی‌ها با همدستی بیگانگان مشغول ترویج و اشاعه‌ی چنین فرهنگ فاسدی شده‌اند.

محبتی غایة الغصوی و الذروة العلیا می‌باشد که به دنبال آن تبعیت و پیروی باشد هر چه محبت بیش‌تر باشد مقام تسلیم او بیش‌تر است به حدی می‌رسد که وقتی امام ۷ می‌فرماید به تنور آتش برو، بی‌درنگ می‌رود، بدون این که مطلب را ورنه‌انداز کند و فلسفه‌ای برای آن بخواهد.

عرفان قرآن و عترت، آن عرفانی است که حاضر نشد سلطنت و حکومت جهان اسلام را با یک دروغ (حتی مصلحت‌آمیز آن) به دست بیاورد وقتی محبوبش می‌گوید دروغ نگو تا هر کجا که باشد پای آن ایستاده است.

این است آن عرفان قرآن و عترت که انسان را از خود بی خود و فانی در محبوب می کند و کسی جز محبوب را نمی بیند و نمی خواهد و اصلاً طاقت شنیدن کلامی جز کلام محبوبش را ندارد و جز در خانه ی محبوبش را نمی کوبد آن گاه که چنین شد خدا سرپرست او می شود و حافظ و نگهبان اوست اگر هم در معرض خطا واقع شد حجت وقت از او دستگیری می کند. در این جا برای روشن شدن مطلب داستانی را که در مسیر سیر و سلوک برای مرحوم والد اتفاق افتاده بود و خود ایشان برای بنده و برای بسیاری از دوستانشان نقل کرده بودند ذکر میکنم.^۱ تا معلوم شود سیر و سلوک یعنی چه و عرفان حقیقی چیست و صراط مستقیم کدام است.

مرحوم آیت الله صافی فرمودند: من در نجف اشرف که بودم یک برنامه ی سلوکی خاصی برای خودم داشتم که به آن عمل می کردم و آن عبارت بود از عمل به دستورات شرع مقدس، محبت به خدا و اولیاء خدا یعنی معصومین،^۲ توسل به ذوات مقدسه ی معصومین: و تسلیم مطلق و بی قید و شرط در برابر آن بزرگواران: و لاغیراً^۳ لذا برای این که به سیر نفسی خودم ادامه دهم و برنامه های سلوکی را دنبال کنم، آقای ...^۳ را به عنوان استاد برای

-
۱. این داستان در کتاب طریق حق در سیر و سلوک به قلم نگارنده به چاپ رسیده است.
 ۲. نگارنده این چهار اصل را به طور مفصل توضیح و تبیین نموده و دارالصادق اصفهان آن را منتشر کرده است.
 ۳. برای حفظ حرمت آن استاد از ذکر نام او خودداری نمودیم.

خودم انتخاب کردم و تصمیم گرفتم از او دستور بگیرم و طبق نظر او و دستورات او عمل کنم و به اصطلاح خود را تسلیم او کنم.

یک جلسه هم نزد ایشان رفتم و دستور هم گرفتم، قرار بود که از فردای آن روز مشغول شوم، اما همان شب، در عالم رؤیا دیدم که داشتم از شارع الرسول نجف اشرف که یک مسیر صاف و آسفالت و روشن و خیلی نزدیک بود به طرف حرم مطهر حضرت امیر ۷ می‌رفتم، یک وقت همان آقائی که از او دستور گرفته بودم دست مرا گرفت و مرا از مسیر دیگری برد، اما راهی بود بسیار تاریک و خطرناک، با پستی‌ها و بلندی‌های سخت و دره‌های وحشتناک و هرچه می‌رفتیم به حرم نمی‌رسیدیم.

در عالم رؤیا پیش خود گفتم من که همیشه از شارع الرسول که یک راه آسفالت و صاف و روشن و راحتی بود می‌رفتم و خیلی هم زود در عرض چند دقیقه به حرم مطهر حضرت امیر ۷ می‌رسیدم، این دیگر چه راه خطرناکی است که این بار آمدم و به هیچ نحوی هم به حرم نمی‌رسم، درعالم خواب، از بس که از این راه خسته شده و ترسیده بودم، از خواب پریدم و بیدار شدم.

آن‌گاه متوجه شدم که همان راهی که خودم طی می‌کردم و برنامه‌های قبلی من در تهذیب نفس که بر اساس سنت پیغمبر اکرم ۶ و سیره و روش اهل بیت عصمت و طهارت: و دستورات شرع مقدس، توأم با توسل به آن ذوات مقدسه و محبت به خدا و اولیاء خدا بود، همان راه صحیح بوده است و این راهی که جدیداً انتخاب کردم صحیح نیست.

و به طور کلی هرگونه مسیر و جاده‌ای، غیر از جاده‌ی رسول خدا و اهل بیت گرامیش: باطل، مردود و محکوم به فنا و نابودی است و از آن پس، نزد آن آقا و هیچ کس دیگر برای این موضوع نرفتم.

البته ملاقات‌هایی با ایشان رخ می‌داد ولی دیگر در این موضوع با او کاری نداشتم و در سیر نفسی به راه قبلی خودم که در خواب به صورت شارع الرسول به من نشان داده شد، محکم چسبیدم و تا الآن هم از آن عدول نکردم. در عین حال هم با این‌گونه افراد ملاقات‌ها و رفت و آمدهایی داشتم اما صرفاً برای این بود که ببینم سیره و روش سلوکی آن‌ها بر اساس دین و شرع مقدس است یا این که مخلوطی از خواسته‌های دل و دین را برای خود و دیگران برنامه قرار داده‌اند. اما هیچ‌گاه در این مسیر اعتقاد کامل به کسی نداشته‌ام و حالت مرید و مراد بازی به صورت چشم و گوش بسته که در عرفان متداول فعلی دیده می‌شود در کار من نبود. گرچه ممکن بود که با بعضی از آن‌ها هم رفاقت صمیمانه پیدا کرده باشم. بله کسانی که اهل تقوی بودند و مطلقاً در زندگی خود خواسته‌ی خدا و شرع مقدس را بر خواسته خود و دیگران مقدم می‌داشتند و به اهل بیت عصمت و طهارت: محبت داشتند و فقط معارف ائمه معصومین را به دیگران منتقل می‌کردند نه حرف‌های زید و عمر و بکر را و چیزی از خود در مقابل ائمه: ابداع و اختراع نمی‌کردند و تسلیم مطلق قرآن و سنت همراه با درایت بوده‌اند به آن‌ها علاقه‌ی شدید و ارادت خالصانه‌ای داشتم چون این‌ها که

تشنگان معرفت را از سرچشمه زلال معصومین: دست نخورده و با رعایت امانت سقاییت می‌کنند خیلی ارزش دارند.^۱

نتیجه: این داستان چراغ روشنی است فرا راه پند پذیران و فریب خوردگان، تا راه از بیراهه مشخص شود و طالبان حق و اهل سیر و سلوک با علم و با احتیاط و دقت و تدبّر و ظرافت خاص، وارد این جنگل مولا شوند و خود را به دست هر کس و ناکسی نسپارند و گرنه، «**اقل مایمکن آن یقال فی حقّه**»، همان حمار طاحونه‌ای است که در کلام مبارک امیرالمؤمنین علی^۷ آمده است که فرمود: «**المتعبد بغیر علم کحمار الطاحونه یدور و لایبرح**» یعنی مثل خر آسیاب که چشم‌هایش را بسته باشند و به دور خود بچرخد، فقط رنج و تعب نصیب او شده است، بدون این که قدمی جلوتر گذاشته باشد، گرچه فکر می‌کند که مسافت زیادی را هم پیموده است.

۱. مرحوم آقا این داستان را چند سال (۲ یا ۳ سال) قبل از ارتحال برای بنده نقل کردند، در سال ۱۳۸۰ در مشهد مقدس خدمت آیت ... حاج شیخ جواد کربلایی که یکی از دوستان قدیمی و صمیمی مرحوم آقا بود رسیدم، از ایشان خواستم اگر در مورد این قضیه چیزی می‌دانند برآیم نقل کنند، ایشان نیز عنایت کردند و این قضیه را که خودشان از مرحوم آقا شنیده بودند به طور کامل و دقیق برای حقیر نقل کردند و بنده آن را یادداشت کردم، اخیراً هم (دهه‌ی آخر جمادی الثانی ۱۴۲۹) در قم با ایشان ملاقاتی داشتم و مطلب را مجدداً سؤال کردم و ایشان خلاصه‌ی همان مطلب را فرمودند که فیلم و صدای ایشان موجود است.

این‌ها مصداق همان آیه‌ی شریفه‌ای هستند که می‌فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» یعنی بدترین و زیان‌کارترین افراد آن‌هایی هستند که کارهای بد و غلط می‌کنند و در گمراهی قدم بر می‌دارند و در عین حال هم خیال می‌کنند که کارهای خوبی کرده‌اند.

چون این رشته از رشته‌های بسیار دقیق و ظریفی است و لحظه‌ای غفلت و ذره‌ای انحراف، انسان را به سقوط می‌کشاند و به دنبال آن اجتماعی را از مسیر صلاح خارج کرده به سوی فساد سوق می‌دهد.

علاوه بر آن در این وادی گرگ‌های در لباس میش بیش از وادی‌های دیگر وجود دارند و در کمین انسان‌های پاک و ساده لوح و بی‌تدبیر نشسته‌اند و اقوال و افعال خلافی که با اصل دین و اساس تشیع تنافی و تباین دارند و خلاف شرع‌های بینی که به نام دین و عرفان و مقامات در این رشته فراوان دیده می‌شود و اختلاط و امتزاجی که عرفای اصطلاحی غالباً با اهل تصوف پیدا کرده‌اند و صوفی‌گری را که با اصل دین مخصوصاً با تشیع ناسازگار است و اساساً اسلام آن را مذموم شمرده و همه‌ی فرقه‌های آن‌ها در روایات اهل بیت عصمت و طهارت و سیره‌ی پیشوایان دین: مردود و مطرود شده‌اند^۱ (بدون این که سلسله‌ای بر سلسه‌ی

۱. سوره کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. امام هادی ... می‌فرماید: «الصوفیه کلهم مخالفونا و طریقتهم مغایره لطریقتنا و ان هم الانصاری او مجوس هذه الامه اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله بافواهم و الله متم نوره و لو کره

دیگر از این نظر ترجیحی داشته باشد) ترویج و تشویق و شعار خود می‌نمایند و سران بی‌سر و پای آن‌ها را با تمام فسادهای اخلاقی و اعتقادی که دارند بالاتر و عزیزتر از شخصیت‌های مقدّس و برجسته‌ی شیعه و رهبران دینی ما می‌دانند و اصلاً برای فقها و محدّثین و نوّاب خاصّ یا عامّ ولی الله الاعظم (ارواحنا فداه) - که حصون اسلام^۱ و امناء الرسل^۲ و حجت امام بر خلقند^۳ و در شأن و منزلت آنان روایات زیادی وارد شده است و ائمه‌ی معصومین؛ امورات مسلمین را از قوانین و احکام الهیه و اعتقادیات و اخلاقیات و آداب و سنن فردی و اجتماعی و حتی تحصیل علوم و ریاضات و مجاهدات و اسباب تکامل و سیر انفس و حدود و ثغور آن‌ها را به دست با کفایت آنان سپرده‌اند و فرموده‌اند:

«اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها
الی رواة احادیثنا»، و آن‌گاه با عبارت، «انهم حجتی
علیکم و انا حجة الله»^۴ مقام والای آن‌ها را مهر و تأیید و مسجّل
کرده‌اند - هیچ‌گونه ارزشی قائل نیستند.

الکافرون». (اثنی عشریه تألیف شیخ حر عاملی ص ۲۹).

۱. کافی، ج ۱، باب فقد العلماء، ص ۳۸، حدیث ۳.
۲. کافی، ج ۱، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، ص ۲۶، حدیث ۵.
۳. وسائل، ج ۲۷، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۹.
۴. وسائل، ج ۲۷، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۹.

این در حالی است که ابتدایی‌ترین وظیفه‌ی شرعی مسلمانان و زیربنای همه‌ی تکالیف که اسباب تقرّب عبد به معبود هستند و سالک بدون آن نمی‌تواند قدم از قدم بردارد، اجتهاد یا تقلید است نه بی‌بندوباری و لاابالی‌گری و حداکثر به قیاسات و استحسانات و تفسیرهای به رأی رفتار کردن و در مقابل پروردگار عالمیان دانسته یا ندانسته ایستادن و قد علم کردن که در منطقی قرآن از این‌ها به طاغوت تعبیر می‌شود.

اینان در واقع همان‌هایی هستند که باید در قبرستان مشرکین دفن شوند زیرا که امام^۷ فرمود: «الرّاد علیهم کالرّاد علینا و الرّاد علینا کالرّاد علی الله و هو فی حدّ الشّرك!»

باید به این نکته توجه داشت که علّت غایبی خلقت و مقصود نهایی از آفرینش، عبادت و اطاعت و بندگی و سیرانفس و خرق حجب و رسیدن به مقام قرب و در نهایت، اثرش قدرت کن فیکونی است که فرمود: «عبدی اطعنی اجعلک مثلی اقول کن فیکون، تقول کن فیکون»^۳.

لذا بهترین منصب و مقامی که خداوند متعال به حبیب خودش خاتم الانبیاء که کامل‌ترین خلق خدا در عوالم هستی می‌باشد، داد، همین منصب عبودیت است و این مطلب به قدری مسلم است که در میان پیروان حضرتش

۱. کافی، ۶۸/۱، چاپ دارالکتب الاسلامیه.
۲. ذاریات: ۵۶ «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون».
۳. جواهر السنیه، ص ۳۶، ایضاً مشابه آن در مستدرک، ج ۲، ص ۲۹۸.

یک اصل و اعتقاد شد و یک مسلمان به عنوان یک تکلیف الزامی شرعی روزی چندین نوبت با عبارت « **اشهد انّ محمداً عبده و رسوله** » باید به آن اقرار کرده و شهادت دهد.

پس رکن و زیربنای این مقامات و آثار آن، عبادت و بندگی است و زیربنای عبادت و بندگی، اجتهاد و یا تقلید است و لاغیر و گرنه بندگی و آثار عظیم آن که تحقق نمی‌پذیرد هیچ، در قوس نزول به سوی درک اسفل السافلین قرار خواهد گرفت زیرا عبادت و بندگی تقرب می‌آورد ولی معصیت و هرزگی تبعث نه تقرّب. و عبادت آن چیزی است که خواسته‌ی خدا باشد نه خواسته‌ی دل، چنانچه وقتی شیطان خواست به جای سجده به آدم عمل بزرگی را به عنوان عبادت انجام دهد، خطاب رسید « **انما عبادتی من حیث ارید لا من حیث ترید** » یعنی این است و جز این نیست که عبادت آن چیزی است که من بخواهم نه آن چیزی است که تو بخواهی.

حاصل مطلب این که، اولین مرحله اطاعت و اساس همه‌ی عبادات، ولایت و امامت و خلافت است که به سلسله مراتب، منتهی می‌شود به فقاهت و اجتهاد و مرجعیّت جامع الشّرایط. چون مضمون، « **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** »^۱ و سایر آیات بدین مضمون، مبدأش رسول الله و منتهایش فقهاء و نواب عام ولی الله الاعظم ارواحنا فداه است. به دلیل عقل و نقل، از قبیل « **أما الحوادث الواقعة فارجعوا**

۱. سوره حشر، آیه ۷.

فيها الى رواة أحاديثنا^۱ و روايت «من كان من الفقهاء ... فللعوام أن يقلدوه» و ساير رواياتي

که در وسائل الشيعه، در باب صفات قاضي وارد شده است.

لذا مسلمان علي الخصوص سالک و عارف هر قدمي که بر مي دارد بايد طبق مجوز شرعي و رضاي خدا باشد و اين رضاييت و مجوز، يا بايد از جانب رسول صادر شود يا از جانب امام ۷ يا از جانب جانشينان و نواب امام ۷ و يا اين که خود به مقام نيابت عامه رسيده باشد و صادر کننده مجوز باشد. کما اين که اين مطلب يعني اجتهاد يا تقليد در ساير علوم و فنون بشري نيز محکم و ثابت است و فطرت و عقل آدمي بر آن حکم فرماست.

و اين داستاني که از مرحوم آيت الله صافي در اين جا نقل شد شاعدي است بر تسليم مطلق شدن ايشان در برابر مواليان معصومينش و استقامت در اين صراط مستقيم و نوراني و پشت کردن به ضالين و هر پير و مرشد و فيلسوف و عارفي است که در صراطهاي غيرمستقيم در مقابل اهل بيت عصمت و طهارت دگان باز کرده اند و علي الدوام عوام الناس را به سوي خود و کرامت هاي خود دعوت مي کنند نه به سوي خدا و دين و ائمه طاهرين. و اين اصل براي همه ي سالکان و عارفان حقيقي و متمسک به صراط مستقيم حاکم است.

۱. وسائل، ج ۲۷، ابواب صفات قاضي، باب ۱۱، حديث ۹.

این است عرفان قرآن و عترت که درست در مقابل عرفان حسن
بصری و مولوی و محی الدین و متمسکین به آنها قرار دارد و با هم در
تضاد است.

13

بور الصادق

میلادیه ویدکیه دو مولود مسعود

علی اصغر یونسیان



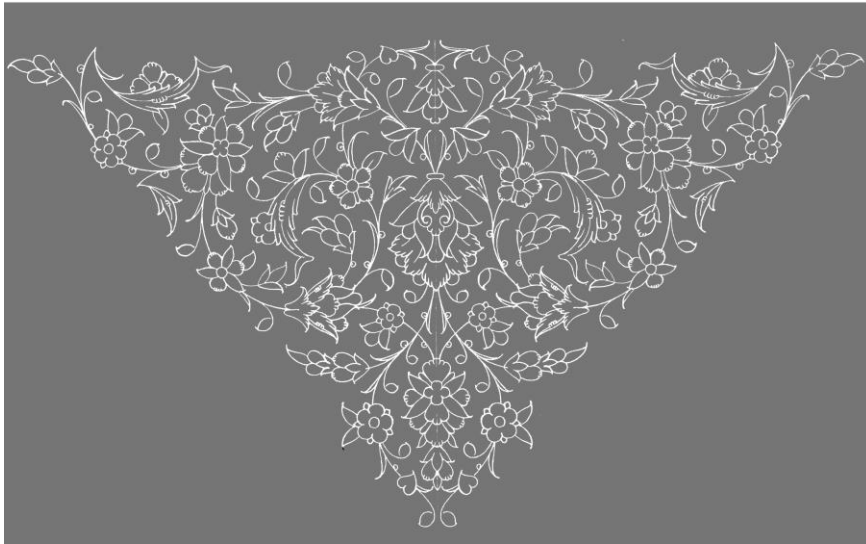
اگر زمین و زمان غرق موج عشق و صفاست
و گر به شادی و وجد و سرور، مافیهاست
نظیر عالم ملک و عوالم تجرید
فضای روضه‌ی فردوس هم پر از غوغاست
ز گلستان رسالت گلی شکوفا شد
که در میان بساطین دهر بی‌همتا است
ز شوق جلوه‌ی این سر گل ریاض وجود

نه بلبلان خوش الحان، که عالمی شیدا است
قدم به عالم دنیا نهاد آن عبدی
که میهمان خداوند در شب اسری است
قدم به مملکت خود نهاده آن شاهی
که عرش و فرش الهی ز همتش بر جاست
تمام شادی و شوق و نشاط موجودات
به یمن مقدم مسعود سید بطحاست
شب ولادت او تخت خسروان، ساقط
ز لرزه‌ای که در افتاد سرنگون بت‌هاست
وجود اقدس سالار انبیا، رهبر
برای خلق خدا، تا قیامت عظماست
پیمبری که جمیع پیمبران سلف
کمینه بنده‌ی او، او به هر یکی مولاست
شهی که سلطنتش را خدا به او داده
به هر کسی که کند حکم، لازم الاجراست
شهی که «سنت» او با «کتاب حق» توأم
یگانه‌ای که قرین خدای بی‌همتا است
عروج روحی او دائماً ز هر حالت
عروج جسمی آن شه ز مسجد الاقصی است
به اذن قادر بی‌چون مدبّر هستی است
ز لطف لم یزلی آشنا به ما اوحی است
ز گردشی که بود در دو نرگس مستش

نظام عالم دنیا و عالم عقباست
ز یک اراده‌ی آن مظهر اراده‌ی حق
خلیل را شرر نار، لاله‌ی حمر است
مسیح را ز یکی نفخه‌اش دم جان بخش
کلیم راز عنایات او ید بیضاست
وصی آن نبی اعظم خدا، حیدر
سرور سینه‌ی آن آیت خدا، زهر است
به هفده ربیع الاول سه و هشتاد
ولادت ششمین شمس آسمان هدی است
سلیل باقر^۷ و سبط علی^۷ السَّجَّاد
وصی حیدر و سبطین و عصمت کبری است
امام جعفر صادق^۷ مروج مذهب
که دین حق ز تعالیم حضرتش احیاست
کنار بحر علومش نشسته افرادی
که هر یکی ز کمالات و معرفت، دریاست
ابوبصیر و ابوحمزه و هشام و ابان
ابوصباح کنانی و جابر و یحیی است
دگر صحابه: جمیل و زراره و حمران
مفضل بن عمر، زاده‌ی ابی لیلی است
عقاید و حکم و فقه شیعه تا محشر
ز فیض حضرت صادق^۷ به حد استغناست
یکی است طینت و علم و کمال معصومین

یگانه بودن انوارشان ، عقیده‌ی ماست
علوم سایر پیغمبران بود محدود
علوم احمد و آلش فراتر از احصاست
به غیر آل محمد: ز هر کسی جویی
طریق واقعی قرب ذوالجلال، خطاست
یگانه عامل سنجش برای هر عملی
به نزد ما، سخنان خدا و آل الله است
به شرق و غرب مرو، زان جهت که علم صحیح
به حق حضرت حق، نزد عترت طاهاست
برای کسب علوم و حقائق قرآن
رجوع بر نبی و اهل بیت ، امر خداست
بیان هر که نباشد علوم او زین بیت
قبول حق نبود گرچه ظاهرش زیباست
مخلد است گنهکار در عذاب، ولی
محب خاطی این خانواده مستثنی است
دو عید اعظم ما شیعیان بود، یا رب
به عیدی تو نیاز جمیع شاه و گداست
به یمن مقدم ایشان نصیب ما هم کن
زیارت گل نرجس، که بهترین اعطاست
تحمل غم هجران حضرتش، تا کی؟

ظهور غرق سرورش رهین یک امضاست
خدای عز و جل دست رد مزن ما را
به سینه‌ای که پر از مهر سیدالشهداست
کجاست منتقم آن شهید مظلومی
که سر جدا ز قفا ظهر روز عاشورا است
کجاست منتقم آن شهیده‌ای که هنوز
ز صدمه‌ی لگد و میخ، ناله‌اش برپاست
زهی سعادت این «ملتجی» که یک عمری
زبان او به مدیح موالیش گویاست



13

بور الصادق



- ۱- وحدت وجود
- ۲- مجسمه
- ۳- مجبره
- ۴- غلات
- ۵- خوارج
- ۶- نواصب
- ۷- حلول
- ۸- کتب ضلال
- ۹- کتب عرفا
- ۱۰- کتب فلاسفہ

محضر مبارک مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت الله العظمی

پس از تقدیم سلام و تحیات و افره به عرض مبارک می‌رساند که چون خطر صوفیه و اهل بدعت برای اسلام و تشیع و مکتب اهل بیت خطر بزرگ و غیر قابل انکاری است و امروز جوان‌های خام و بی‌اطلاع از معارف روح‌بخش ائمه معصومین: را در معرض تهدید جدی قرار داده و در اکثر بلاد ایران به وسیله‌ی دست‌های مرموز و ایادی بیگانه مکتب فاسد آن‌ها را در رگ‌های ضعیف ایتم آل محمد^ع تزریق می‌کنند تا ریشه‌های ایمان و ولایت را در جامعه‌ی زنده و پر تحرک پیروان اهل بیت عصمت و طهارت: را بخشکانند و از آن یک جامعه‌ی بی‌رمق و بی‌نفس و لابلالی و بی‌بندوبار و بی‌اعتقاد به معارف اصیل تشیع بسازند تا راه را برای چپاولگران و استکبار جهانی هموار کنند، لذا از محضر مستطاب عالی که کفیل ایتم مظلوم آل محمد^ع هستید و عده‌ی زیادی از شما، تقلید و پیروی می‌کنند تقاضا می‌شود پاسخ صریح و روشن خود را در مورد سؤالات زیر مرقوم بفرمایید.

۱- نظر مبارک در مورد فرقه‌ی صوفیه و عقاید آن‌ها چیست؟

۲- رفتن به خانقاه و شرکت در مجالس آن‌ها و کمک مالی به آن‌ها

چه حکمی دارد؟

۳- اگر در مسئله غلات و مجسمه و مجبره و صوفیه که مرحوم سید

در عروه دارد نظری دارید نفیاً و اثباتاً مرقوم بفرمایید.

۱. مرحوم سید در بحث نجاسات (در مسئله ۱۹۹) می‌فرماید: شکی در این نیست که غلات و خوارج و

۴- خرید و فروش و مطالعه‌ی کتب اهل تصوف چه حکمی دارد؟
۵- اگر در کلام شیخ در مکاسب در مورد کتب ضلال نظری دارید
نفیاً و اثباتاً مرقوم بفرمایید (ان المراد بالضلال ...)
ان شاء الله در ظلّ توجهات حضرت بقیة الله الاعظم
ارواحنا فداه سایه‌ی عزّ حضرتعالی بر سر مسلمین جهان مستدام،
وجود پر برکت آن مرجع عالیقدر از جمیع بلیات محفوظ و مقرون به صحت
و عافیت باشد.

۲۸ جمادی الثانی ۱۴۱۷

جمعی از طلاب مقیم حوزه علمیه قم

نواصب نجس هستند (غلات کسانی هستند که یکی از
ائمه یا اقطاب و پیران خود را خدا می‌دانند یا
می‌گویند خدا در او حلول کرده است) و اما مجسمه
(کسانی که خدا را جسم می‌دانند) و مجبره (یعنی
کسانی که جبری مسلک هستند و انسان را در انجام
اعمال و افعال بی‌اختیار می‌دانند) و **کسانی که
عقیده به وحدت وجود دارند** از صوفیه اگر ملتزم
به لوازم مذهبشان باشند نجس می‌باشند مانند حسن
بصری و شبستری و مولوی و محی الدین و...
۱. مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمة آن‌جا که
بحث کتب ضلال را مطرح می‌کند وقتی مراد از کتب
ضلال را بیان می‌کند و فتوا به حرمت حفظ و
نگهداری آن می‌دهد، کتب ضلال را مثال می‌زند به
کتب عرفا و فلاسفه که ظواهر باطلی دارد اما
مدعی‌اند که مراد مطالب حقی است غیر از ظاهر آن
می‌فرماید این گونه کتابها نیز کتب ضلال است و
حفظ و نگهداری و خرید و فروش آن حرام است.

حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ جواد تبریزی

- ج ۱ و ۲: صوفیه از فرق باطله است و ترویج آن‌ها جایز نیست. و الله العالم
- ج ۳: نظر ما با نظر صاحب عروه در این مسئله موافق است با مختصر تفاوتی که چندان دخل در مطلب ندارد. و الله العالم
- ج ۴: حکم سائر کتب ضلال را دارد، خرید و فروش آن‌ها جایز نیست و مطالعه آن‌ها برای کسانی که قادر بر تمییز حق از باطل و رد مطالب باطله آن‌ها نیستند جایز نیست. و الله العالم
- ج ۵: نظر ما با نظر مرحوم شیخ در این مسئله موافق است. و الله العالم

بسمه تعالی

ج ۱ و ۲ - صوفیه از فرق باطله است و ترویج آن‌ها جایز نیست والله العالم

ج ۳ - نظر ما با نظر صاحب عروه موافق است با مختصر تفاوتی که چندان دخل در مطلب ندارد والله العالم

ج ۴ - حکم سائر کتب ضلال را دارد خرید و فروش آن‌ها جایز نیست و مطالعه آن‌ها برای کسانی که قادر بر تمییز حق از باطل و رد مطالب باطله آن‌ها نیستند جایز نیست والله العالم

ج ۵ - نظر ما با نظر مرحوم شیخ در این مسئله موافق است والله العالم



حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی

بسمه تعالی

ج ۱: این مکتب انحراف از راه حق و ائمه ۷ می باشد.

ج ۲: معبد مسلمانان مسجد است و رفتن به خانقاه اگر برای این باشد که گمان کنند آنجا خصوصیت و شرافتی بر سایر امکنه دارد صحیح نیست. بلکه اگر به عنوان و اعتقاد این بروند که آنجا شرعاً پایگاه ذکر و مدح و منقبت است، حرام می باشد. و ذکرهایی که در آنجا به هر اسم و عقیده خوانده شود، اگر مدرک معتبر نداشته باشد و به قصد ورود بخوانند جایز نیست. و چه بسا رفتن به خانقاه ترویج باطل باشد. مضافاً بر این که یکی از راه‌های پراکندگی و اختلاف افکنی بین مسلمانان همین تشکیلات بی اساس است که به نام‌های مختلف به وجود آورده اند. لذا بر عموم مسلمانان است برای امور عبادی مذهبی اعیاد موالید ائمه ۷ در مساجد اجتماع کنند که « **انما يعمر مساجد الله من آمن بالله . . .** »

ج ۳: اگر این‌ها الوهیت و وحدانیت خدای سبحان را و یا نبوت نبی اکرم ۶ را انکار کنند یا یکی از ضروریات دین را انکار کنند که مستلزم انکار نبوت باشد، نجس می باشند.

ج ۴: سعی کنید با مطالعه کتب مفید از وقت خود استفاده کنید.

ج ۵: اگر کتابی موجب گمراهی اکثر مطالعه کنندگان شود از کتب ضاله محسوب می شود و خواندن آن حرام است.

برکت

ج ۱- این کتب الخراف از راه حق و انتم (۱) می باشد.
ج ۲- بعد مسلمانان سجده است. در رفتن به خانقاه اگر بر این باشد که همان کتبه آنجا
خصوصیت و شرافتی بر سر ایمنه دارد صحیح نیست. بلکه اگر تعارف و اعتقاد این
بود که آنجا شرعاً یا نگاه ذکر و مدح و تقبیل است. حرام می باشد. و ذکر این که در
آنجا به بر اسم و عقیده خوانده شود. اگر در یک معتبر فرشته باشد و بقصد درود بخواند
چنانچه نیست. وجه با رفتن به خانقاه ترویج باطل باشد. مضاف بر اینکه یکی از راههای
بر آن کتبه و احادیث اعلیٰ بین مسلمانان همین تشکیک است. بی آنکه است که
بنایها مختلف به وجه آورده اند. لذا بر عموم مسلمانان است برابر امور عبودیت
نهی اعیان و موالید انتم در مساجد اجماع کرده اند. انما لیسر مساجد الله من کس باشد...

ج ۳- اگر اینها الوهیت و وصانیت خدا سبحان را دین نبوت نبی اکرم را اظهار کند
یا یکی از ضوابط دین را اظهار کند که مستلزم اظهار نبوت باشد. نجس می باشد

ج ۴- سر کشید باطل است کتب معین از وقت خود استفاده کند

ج ۵- اگر کتبی در حرم کرام الله مطالعه کنند گمان شود از کتب ضابطه محسوب می شود
و خواندن آن حرام است.



حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی

بسمه تعالی

عموم فرق صوفیه دارای انحرافات هستند، هر چند درجات انحراف آن‌ها متفاوت است بنابراین شرکت در جلسات آن‌ها جایز نیست مگر به قصد ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر از سوی کسانی که توانایی بر این کار دارند باشد. کمک مالی به آن‌ها و خرید و فروش کتاب‌هایشان نیز همین حکم را دارد، فتوای ما را درباره‌ی آن چه مرحوم محقق یزدی در عروه آورده، در تعلیقات ما ملاحظه کنید، توضیحات بیشتر را در کتاب جلوه‌ی حق مطالعه نمایید.

سؤال

ج : عموم فرق صوفیه دارای انحرافات هستند هر چند درجات انحراف آنها متفاوت است بنابراین شرکت در جلسات آنها جایز نیست مگر اینکه به قصد ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر از سوی کسانی که توانایی بر این کار دارند باشد. کمک مالی به آنها و خرید و فروش کتاب‌هایشان نیز همین حکم را دارد، فتوای ما را درباره‌ی آنچه مرحوم محقق یزدی در عروه آورده، در تعلیقات ما مطالعه کنید، توضیحات بیشتر را در کتاب جلوه‌ی حق مطالعه نمایید =



۱۳۷۵/۱/۳۰

حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد وحیدی

بسمه تعالی

- ۱- درباره عقاید آنها به کتاب آقا محمدعلی کرمانشاهی نجل مرحوم وحید بهبهانی مراجعه نمایید.
- ۲- شرکت در جلسات آنها و کمک مالی به آنها جایز نیست.
- ۳- نظر ما در این مسئله با مرحوم سید موافق است.
- ۴- جایز نیست مگر به قصد اطلاع و ردّ بر آنها.
- ۵- کتاب‌هایی که مشتمل بر ضلال به هر یک از سه احتمالی که مرحوم شیخ داده است باشد خرید و فروش آنها اشکال دارد. و الله العالم

بسمه تعالی درباره عقاید آنها به کتاب آقا محمدعلی کرمانشاهی نجل مرحوم وحید بهبهانی مراجعه نمایید.


شرکت در جلسات آنها و کمک مالی به آنها جایز نیست.

نظر ما در این مسئله با مرحوم سید موافق است.

جایز نیست مگر بقصد اطلاع و ردّ بر آنها.

کتاب‌هایی که مشتمل بر ضلال به هر یک از سه احتمالی که مرحوم شیخ داده است باشد خرید و فروش آنها اشکال دارد. و الله العالم

محمد الحسنی الوجیدی



حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ حسین نوری همدانی

بسمه تعالی

- ۱- صوفیه و عقاید آن‌ها باطل است و حوزه علمیه قم آمادگی دارد با آن‌ها مانند فرق دیگر بحث کند. و موارد انحراف آن‌ها را روشن نماید.
- ۲- رفتن به خانقاه و شرکت در مجالس آن‌ها و کمک مالی به آن‌ها و هر نوع تقویت جایز نیست.
- ۳- اما فرقه غلات اگر غلوشان موجب انکار الوهیت یا توحید یا معاد یا رسالت باشد نجس می‌باشند. و اما مجسمه و مجبره و صوفیه در صورتی که متوجه و ملتزم به لوازم مذهب خود باشند نجس می‌باشند. ولی اگر مانند بسیاری از عوام آن‌ها که متوجه و ملتزم به لوازم مذهب خود نمی‌باشند محکوم به طهارت هستند.
- ۴- خرید و فروش و مطالعه کتب آن‌ها حرام است ولی اگر افرادی که از جهت اطلاعات و معلومات کافی صلاحیت آن‌ها را دارند که این نوع کتب را مطالعه کنند و پاسخ بدهند، برای آن‌ها جایز بلکه گاهی واجب است.
- ۵- هر چیزی که وسیله‌ی اضلال مسلمانان باشد مطالعه کردن و ساختن و خرید و فروش آن حرام است ولی اگر افرادی به این قصد بخرند و بخوانند که پاسخگوی باطل باشند و صلاحیت آن‌ها را نیز داشته باشند جایز بلکه گاهی واجب است.

وَعَالٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱- صوفیه و عقاید آنها باطل است و خزانه علیهم السلام در بار آنها مانند فریق دیگر مجتهدان
و موارد آخر آنها را روشن نماید
- ۲- زینت بی نظیره و شرکت در مجالس آنها و ملک مال آنها و هر نوع تعویض جائز نیست
بجز آنکه غلام اگر غلوتان موجب انکار الوهیت یا توحید یا معاد یا رسالت باشد
- نخس میباشند
۳- و اما مجتهد و مجتبه و صوفیه در صورتی که توجه و ملتزم به لوازم مذبح خود باشند نجس میباشد
و اگر آنها را باری از عوام آنها که توجه و ملتزم به لوازم مذبح خود نمیشناسند محکوم بظهار
هستند
- ۴- خرید و فروش و مخالفت کتب آنها حرام است و اگر افرادی که از جهت اطلاع
کافی صلاحیت آنها دادند که این نوع کتب را مطالعه کنند یا نسخ بدهند برای آنها
جائز بلکه کاچی واجب است مطالعه کردن
- ۵- هر چیزی که در سبب فتنه مسلمانان است و سخن دشمنان و فریب آن حرام است و اگر
افرادی باین قصد بخوانند که با سخنانی طبل بزنند و صلاحیت آنها نیز دانسته باشند
جائز بلکه کاچی واجب است

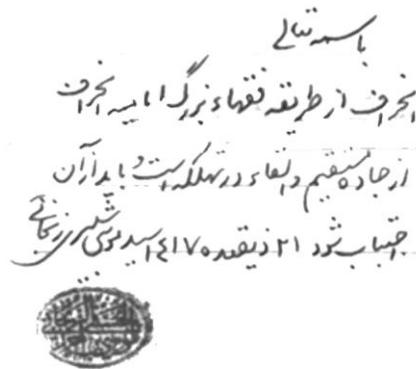
حسن بزرگوار



حضرت آیت الله العظمی حاج سید موسی شبیری زنجانی

بسمه تعالی

انحراف از طریقه فقهاء بزرگ امامیه انحراف از جاده مستقیم و القاء در تهلکه است و باید از آن اجتناب شود.



حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد تقی بهجت

بسمه تعالی

در زمان فعلی که پیروان ولایت و فرقه‌ی حقه‌ی شیعه در اقلیت و محصور کفار و ایادی آن‌ها هستند، هرگونه دسته‌بندی و تفرقه میان شیعیان کمک به کفار است و جایز نیست. و هرگونه دامن زدن و تفرقه افکنی هم همان حکم را دارد و سبب ضعف بیشتر در برابر کفار خواهد بود. و هر چه که شیعه را از قرآن و سنت و اهل بیت عصمت و طهارت و انجام وظایف

شرعیه باز می‌دارد و جدا می‌کند، تبلیغ و ترویج و اشاعه آن جایز نیست ولی باید هر فردی در تشخیصی حق و باطل اعتقاداً و عملاً به تشخیص و تحقیق و نظر خود عمل نماید و مطالعه کتب مختلفه برای کسانی که اهل استدلال نباشند و تمییز حق از باطل نمی‌دهند خلاف احتیاط است. و الله العالم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 در زمان فضا که پروان ولایت مفرقه شده نشود در قلبت و محصور گناه و ایاری آنها منته هرگونه دستگیری
 و لغز میان شیعیان کنگه گناه است و جانشینت - و هرگونه درین زردن و لغز و گنهی هم همان علم ادا دارد
 و سبب ضعف عیبه در بطن گناه خواهد بود - و هر چه که شود از قرآن و سنت و سایر کتب علمای کرام
 و طائفه شرعیه باز مسطور و جدا می‌کند تبلیغ و ترویج در آن جانشینت - و باید هر فردی در تشخیص باطل
 اعتقاداً و عملاً به تشخیص و نظر خود عمل نماید - و مطالعه کتب مختلفه برای کسانی که اهل استدلال نباشند و تمییز حق از باطل نمی‌دهند خلاف احتیاط است. و الله العالم

تذکر: دارالصادق اصفهان در حال جمع‌آوری جواب‌ها از سایه مراجع معظم تقلید است که ان‌شاءالله در شماره‌های آینده به چاپ خواهد رسید.

معرفی کتاب



* دروس اعتقادی

نوشته‌ی محقق و اندیشمند معاصر

حضرت آیت الله سید جعفر سیدان

ناشر: پیام طوس

این کتاب مجموعه مباحث اعتقادی

است که در سال ۱۳۶۸ در جمع دبیران

تدریس شده است و مقصود آن بیان یک

سلسله عقائد شیعه به صورت مختصر و

نسبتاً روان بوده است.



* شرائط طريق الى الله

این کتاب سخنرانی عالمانه و جذاب زعیم حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، علامه فقیه حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی به مناسبت ایام محرم در جمعی از عزاداران حسینی اصفهان می باشد.



* محی الدین در آئینه فصوص

نوشته‌ی مرتضی رضوی
ناشر: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی فخر دین
این کتاب شرحی است بر فصوص الحکم.
مهی الدین عربی در این کتاب همه‌ی عقائد و باورهای خود را در دین شناسی و اسلام شناسی مطابق نظر خودش و با ابزار شناخت مورد قبول خودش تبیین کرده است، وی در این کتاب به نظر خودش یک دین همه جانبه و کامل را عرضه کرده است.
مؤلف محترم این کتاب نظریات محی الدین و امثال او را مورد تجزیه و تحلیل دقیق عملی و تاریخی قرار داده و آن را نقد گذاشته است.



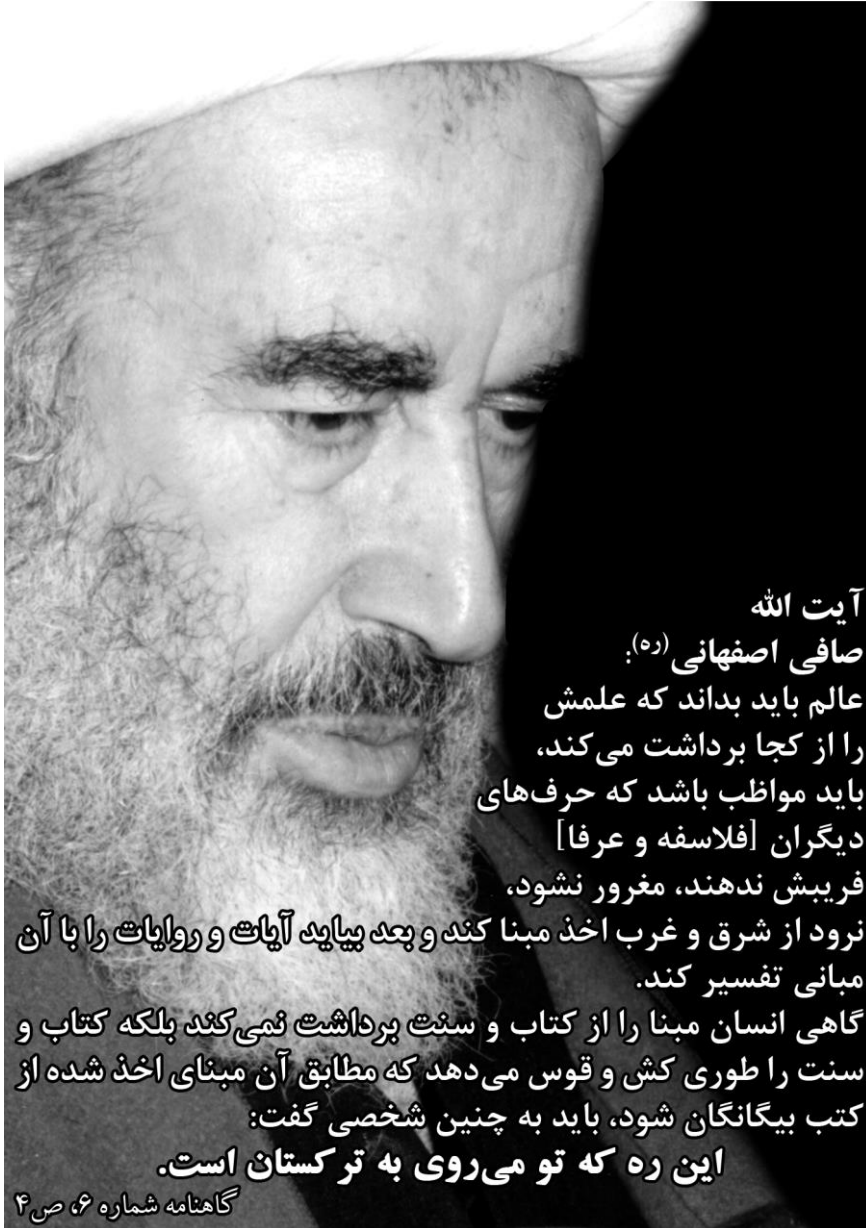
* فراتر از عرفان

نوشته‌ی استاد عالی مقام حوزه‌ی
علمیه‌ی قم علامه محقق آقای حاج شیخ
حسن میلانی
مباحث این کتاب درباره‌ی خداشناسی
فلسفی و عرفانی از نگاه وحی و برهان می‌باشد.
ناشر: انتشارات عهد



* معارف راستین

نوشته آیت الله سید جعفر موسوی اصفهانی
ناشر: انتشارات رستاخیز اندیشه
این کتاب در تبیین تضاد قطعی میان
معارف و حیانی با فلسفه و عرفان رایج است.



آیت الله

صافی اصفهانی (ره):

عالم باید بداند که علمش

را از کجا برداشت می کند،

باید مواظب باشد که حرف های

دیگران [فلاسفه و عرفا]

فریبش ندهند، مغرور نشود،

نرود از شرق و غرب اخذ مبنا کند و بعد بیاید آیات و روایات را با آن

مبنای تفسیر کند.

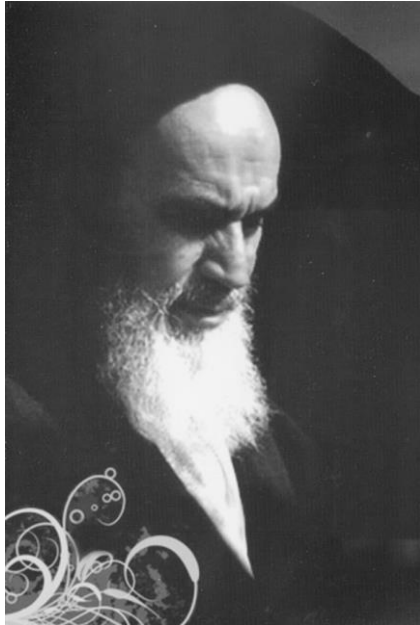
گاهی انسان مبنا را از کتاب و سنت برداشت نمی کند بلکه کتاب و

سنت را طوری کش و قوس می دهد که مطابق آن مبنای اخذ شده از

کتاب بیگانگان شود، باید به چنین شخصی گفت:

این ره که تو می روی به ترکستان است.

گاهنامه شماره ۶، ص ۴



محي الدين عربى در كتاب
فصوص الحکم می گوید: رجبیون
کسانی هستند که در عالم مکاشفه شیعه
را به صورت خوک می بینند، محی الدین
مدعی است که: شکل خوک علامتی
است که خداوند برای پیروان این
مذهب (شیعه) قرار داده است.

جواب امام خمینی (ره):

«بعضی از نفوس از آن جا که صفحه‌ی

وجودشان در اثر صفای باطنی هم چون آینه مصقل می‌باشد، ممکن است
سالک مرتاض عین ثابت نفس خویش را در آینه‌ی وجود او مشاهده نماید
(و با مشاهده صورت خویش در آینه‌ی وجود او، صورت را، از او انگارد)
نظیر مشاهده‌ی شیعیان به صورت خنزیر توسط بعضی از مرتاضین از اهل
سنت که گمان کرده‌اند آن صورت واقعی شیعیان بوده بلکه به واسطه‌ی
صفای آینه شیعیان، مرتاض صورت خود را که به شکل خنزیر بوده در
آینه‌ی او مشاهده نموده و گمان کرده است که آن صورت رافضی بوده،
حال آن که فقط صورت خود را دیده است.»^۱

۱. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، امام
خمینی/۲۲۱.

فرم اشتراك فصلنامه نورالصادق



خواننده گرامی با پر کردن فرم اشتراك و ارسال آن به دفتر مؤسسه فرهنگی هنری امام صادق^ع به صورت حضوری یا پستی، به همراه فیش پرداختی هزینه فصلنامه می‌توانید به صورت مستمر پس از چاپ فصلنامه از مطالب ارزشمند آن که در راستای نشر معارف حقه جعفری^ع می‌باشد بهره‌مند گردید.

شایان ذکر است مؤسسه در نظر دارد در صورت تمایل شما و ارائه آدرس ایمیل خود از طریق سایت www.SafiEsfahani.com با شما در ارتباط باشد.

نحوه پرداخت هزینه فصلنامه:

برای دریافت هر گاهنامه مبلغ ۱۵,۰۰۰ ریال به حساب سیبا بانک ملی به شماره ۰۱۰۴۷۹۴۹۳۲۰۰۳ واریز نمایید و در صورت تمایل به اشتراك شماره‌های مختلف می‌توانید به ازای هر یک از شماره‌ها مبلغ فوق را محاسبه و به حساب ذکر شده واریز نمایید.

نام و نام خانوادگی :

نام پدر :

ش.ش ت.ت.....

تحصیلات : کلاسیک : حوزوی :

آدرس محل سکونت :

تلفن :

آدرس محل کار :

تلفن :

تلفن همراه :

E-mail :

تحویلی و ارسال : حضوری پستی : به آدرس محل سکونت به آدرس محل کار